

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

مطالعات تاریخ فرهنگی

فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی انجمن ایرانی تاریخ
سال هجدهم، شماره شصت و هفتم، بهار ۱۴۰۵ - شاپا: ۹۹۴۵-۲۰۰۸ - شاپا الکترونیک: ۲۱۲۰-۲۷۸۳

به استناد نامه شماره ۱۷۹۸۶۲ مورخ ۹۰/۰۹/۱۲ کمیسیون نشریات علمی کشور، این فصلنامه درجه علمی - پژوهشی دارد.

شناسنامه	هیئت تحریریه:
صاحب امتیاز: انجمن ایرانی تاریخ	دکتر علیرضا ملایی‌توانی، استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیر مسئول: علیرضا ملایی‌توانی	دکتر عباس قدیمی‌قیداری، استاد دانشگاه تبریز
سردبیر: عباس قدیمی‌قیداری	دکتر عباس احمدوند، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
مدیر داخلی: اعظم ریاحی	دکتر نزهت احمدی، دانشیار دانشگاه اصفهان
ویراستار: فاطمه نجفی	دکتر عباس برومند اعلم، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
مترجم چکیده‌ها: سجاد سپهری نیا	دکتر غلامعلی پاشازاده، دانشیار دانشگاه تبریز
نویسه‌گردان: زینب میرزایی	دکتر نصراله پورمحمدی املشی، استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین
کارشناس اجرایی: فاطمه نجفی	دکتر شهرام جلیلیان، استاد دانشگاه شهید چمران اهواز
صفحه‌آرا: مرتضی انصاف‌منش	دکتر حسن حضرتی، دانشیار دانشگاه تهران
چاپ: انجمن ایرانی تاریخ	دکتر هوشنگ خسرویگی، استاد دانشگاه پیام نور
قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان	دکتر احمدرضا خضری، استاد دانشگاه تهران
تارنما: www.chistorys.ir	دکتر محسن رحمتی، استاد دانشگاه خرم‌آباد
رایانامه: chistorys.ir@gmail.com	دکتر سهیلا شهبهانی، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
	دکتر مقصودعلی صادقی، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
	دکتر جمشید نوروزی، دانشیار دانشگاه الزهراء(س)
	دکتر جواد هروی، دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات
	دکتر علی‌محمد ولوی، استاد دانشگاه الزهراء(س)
	دکتر شهرام یوسفی‌فر، استاد دانشگاه تهران
	دکتر منور تکان، استاد دانشگاه کوجالی ازمیت ترکیه
	دکتر علی زهیر هاشم، استاد دانشگاه کوفه
	دکتر نگار حبیبی، استاد دانشگاه ژنو سوئیس

نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، ابتدای شهید حصار، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، طبقه ۴، اتاق ۱۰ - تماس: ۰۹۲۱۶۹۰۴۳۱۸

این نشریه در فهرست نشریات پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ISC به آدرس www.isc.gov.ir
و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی SID به آدرس www.sid.ir نمایه شده است.



داوران شماره شصت و هفتم فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

- دکتر نصراله پورمحمدی املشی، استاد گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین
- دکتر جمشید نوروزی، دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه الزهرا (س)
- دکتر رضا شجری، استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه مازندران
- دکتر مسعود بیات، دانشیار گروه تاریخ و تمدن اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه زنجان
- دکتر محسن رحمتی، استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان
- دکتر رضا بیگدلو، دانشیار تاریخ، پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی ناجا
- دکتر مریم بلندی، دکترای تاریخ بعد از اسلام، دانشگاه خوارزمی
- دکتر آرزو رسولی، استادیار تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی
- دکتر شهرام جلیلیان، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
- دکتر محمدتقی ایمانیپور، استاد تاریخ ایران باستان در دانشگاه فردوسی مشهد
- دکتر کتابون فکری پور، دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی و متون کهن، پژوهشکده زبان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
- دکتر اسماعیل سنگاری، دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان
- دکتر کوروش فتحی، استادیار تاریخ گروه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، دانشگاه فرهنگیان
- دکتر سیاوش شوهانی، دکترای تاریخ ایران پس از اسلام، دانشگاه تبریز
- دکتر علیرضا ملایی توانی، استاد پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دکتر علی اکبر تشکری، استادیار تاریخ، دانشگاه یزد

راهنمای ارسال مقاله برای فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

فرهیخته گرامی، پیش از اقدام به ارسال مقاله به این سامانه، مطالعه دقیق ضوابط و مقررات فصلنامه الزامی است.

به استحضار می‌رساند روند ارزیابی اولیه مقالات ۲ ماه و در صورت ارسال برای ارزیابی سوم و دریافت نتیجه نهایی مقاله ۶ ماه است.

لطفاً در هنگام درج مشخصات خود و همکاران نویسنده مقاله تمام اطلاعات شامل دانشگاه محل تحصیل دانشجو، دانش‌آموختگی یا دانشجو بودن نویسنده، مرتبه علمی اساتید و دانشگاه محل کار ایشان را در صفحه مقاله خود درج نمایید.

جهت ارسال مقاله برای فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تاریخ فرهنگی و شروع روند ارزیابی مقاله، توجه به موارد زیر ضروری است:

۱. تکمیل فرم تعهدنامه و فرم تعارض منافع و امضای آن توسط همه نگارندگان. این فرم نیز هنگام بارگذاری فایل مقاله در بخش "فایل پیش نیاز ارسال مقاله" در سامانه می‌بایست بارگزاری شود.

۲. پرداخت هزینه داوری مقاله پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و تعیین داور: هزینه ارزیابی اولیه به مبلغ ۲ میلیون و پانصد هزار ریال (معادل ۲۵۰ هزار تومان) و در صورت تأیید نهایی مقاله، مبلغ ۱۰ میلیون ریال (معادل ۱ میلیون تومان) هزینه چاپ در یکی از شماره‌های فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی واریز شود.

درخواست پرداخت صورت حساب هزینه ارزیابی مقالات، پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه به نویسندگان ارسال می‌شود. پرداخت صورتحساب‌ها از طریق کارت‌های شتاب در سامانه امکان‌پذیر می‌باشد و یا مبلغ را به حساب بانک تجارت انجمن ایرانی تاریخ به شماره ۰۲۸۵۴۰۹۰۱۲ واریز و تصویر فیش واریزی را در سامانه بارگذاری نمایید.

۳. رعایت منشور اخلاقی فصلنامه به شرح زیر ضروری است:

مقررات و ضوابط پذیرش مقاله در فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

استادان، پژوهشگران و دانشجویانی که مقالات آنها با قلمرو موضوعی فصلنامه همسو و هماهنگ است می‌توانند مقاله خود را در سامانه بارگذاری کنند. مقاله در صورتی در هیئت تحریریه مطرح خواهد شد و در فرآیند داوری قرار خواهد گرفت که نویسنده (نویسندگان) به ضوابط مشروح زیر دقیقاً عمل کنند:

۱. فصلنامه «مطالعات تاریخ فرهنگی»، فصلنامه‌ای میان رشته‌ای است که می‌تواند از رشته‌های مختلف علمی به‌ویژه علوم انسانی، هنر، باستان‌شناسی و... مقاله دریافت کند؛ اما از آنجا که رویکرد آن، تاریخ فرهنگی است مقالات باید با رعایت این رویکرد تنظیم شده باشند.
۲. هریک از عناصر و شاخصه‌های دخیل در تعریف مطالعات فرهنگی (عقیده، آداب، رسوم، سازمان‌ها و تشکیلات فرهنگی، تغییرات و تحولات فرهنگی، زبان ادبیات و...) اگر در بستری تاریخی مورد توجه قرار گیرد، در هیئت تحریریه مجله قابل بررسی خواهد بود.
۳. مقالات مسئله‌محوری که ضوابط تنظیم مقاله با رویکرد پژوهشی را رعایت کرده باشند در اولویت هستند.
۴. ترجمه، نقد کتاب و مقالاتی که فاقد نوآوری محتوایی باشند (حتی اگر در شکل و تدوین نوآورانه باشند) در این مجله از اولویت برخوردار نیستند.
۵. اگر در مقاله‌ای میزان اخذ و اقتباس در حدی باشد که شبهه انتحال را ایجاد کند، مطابق منشور اخلاقی مجله با نویسنده (نویسندگان) برخورد خواهد شد.
- ۵-۱: در صورت اثبات انتحالی بودن مقاله، نویسنده مسئول باید کلیه هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم مرتبط با مقاله را به‌طور کامل پرداخت کند. در عین حال سردبیر می‌تواند مراتب را جهت درج در پرونده آموزشی و پژوهشی نویسندگان به مراجع مسئول و به ویژه مرکز آموزشی ذیربط اطلاع داده، پیگیری‌های قانونی لازم را انجام دهد.
- ۵-۲: اگر اقتباس یا انتحال انجام شده موجب تضییع حقوق معنوی افراد باشد، مجله می‌تواند موضوع را در مراجع حقوقی پیگیری کند.
- ۳-۵: موضوع انتحال صرف‌نظر از وضعیت مقاله در مراحل بررسی، قابلیت پیگیری دارد. بر این اساس، حتی اگر پس از چاپ مقاله‌ای این امر به اثبات برسد؛ فصلنامه، حق هرگونه برخورد قانونی با افراد متخلف را دارد.
۶. مقالات مستخرج از پایان‌نامه یا رساله فقط با نام دو نفر (استاد راهنما و دانشجو) پذیرفته می‌شود.
- ۶-۱: در صورتی که استاد راهنما و دانشجو اصرار بر افزودن نام مشاور داشته باشند یا ضوابط دانشگاه چنین امری را اقتضاء کند استاد راهنما طی نامه‌ای میزان مشارکت و تأثیرگذاری مشاور (مشاورین) را به هیئت تحریریه گزارش خواهد کرد. در هر حال، مرجع تصمیم‌گیری هیئت تحریریه است.

۷. همه نویسندگان باید برگه صحت اصالت مقاله را تأیید و امضا کنند. هیچ یک از افرادی که نامشان به عنوان نویسنده در مقاله ذکر شده است نمی‌توانند از پذیرش مسئولیت‌هایی که به موجب قوانین متوجه‌شان می‌شود شانه خالی کنند.
- ۷-۱: کارشناس مجله موظف است قبل از پذیرش قطعی مقاله و طرح آن در هیئت تحریریه تعهدنامه لازم را از نویسندگان اخذ کند.
۸. حجم مقالات ارسالی با احتساب بخش منابع و مآخذ، نباید از هفت هزار واژه بیشتر باشد. اگر نویسنده به هر دلیل بر افزایش حجم اصرار ورزد، باید مطابق تعرفه تعیین شده توسط هیئت تحریریه به ازای هر واژه اضافی مبلغی را به حساب مجله واریز کند.
۹. شیوه استناد در این فصلنامه درون متنی است. نویسنده یا نویسندگان باید ضوابط مشخص شده در فصلنامه را مطابق دستورالعمل ارائه شده رعایت کنند.
- ۹-۱: ضوابط تفصیلی مرتبط با «نظام استناد» در متن مقاله و فهرست منابع به پیوست در همین صفحه ارائه می‌شود.
۱۰. هیئت تحریریه در پذیرش و رد مقالات آزاد بوده و اختیار کامل دارد.

شیوه ارجاع‌دهی درون‌متنی

موارد زیر برای ارجاع به کتاب، مقاله نشریه‌ی علمی، مدخل دایره‌المعارف، روزنامه، تصویر، نقشه، جدول، نمودار، سایت و مصاحبه رعایت می‌شود.

۱. شیوه ارجاع به کتاب، مقاله‌ی نشریه‌ی علمی، مدخل دایره‌المعارف و روزنامه یکسان است.

۲. مشخصات اثر، باید مطابق استانداردهای شیوه استناد درون متنی، داخل پرانتز ارائه شود. این مشخصات باید به نحوی تنظیم شود که به سهولت مخاطب را به اثر مورد نظر هدایت کند. در صورت ارائه اطلاعات نسبت به اثر قبل از پرانتز، نویسنده مجاز است محتوای استناد داخل پرانتز را کوتاه کند.

۲-۱: اگر نام منبع و نام نویسنده در متن درج نشده باشد: نام منبع، نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان و سال اثر و شماره صفحه در پرانتز قرار می‌گیرد.

مثال: (تاریخ در ترازو، زرین‌کوب، ۱۳۷۰ ش: ۳۲۱).

۲-۲: اگر نام منبع و نویسنده در متن درج شده باشد سال انتشار اثر در پرانتز قرار می‌گیرد.

مثال: درخصوص سفرنامه‌ها تعدادی کتاب منتشر شده است که بیشتر آنها به معرفی خلاصه‌ای از

این آثار پرداخته‌اند یا گونه‌ای فهرست‌نگاری توصیفی به‌شمار می‌روند. از جمله‌ی این آثار عبارت‌اند از: سفر اروپاییان به ایران اثر ژان شیبانی (۱۳۵۳).

۲-۳: اگر نویسنده اثر یا تاریخ‌نگارش مشخص نباشد به ترتیب از واژه‌های «بی‌نام»، «بی‌تا» استفاده می‌شود.

۲-۴: درج شماره صفحه: از راست به چپ و از کوچک به بزرگ. صورت می‌گیرد: مثال: (دهنوی، ۱۳۴۶ش: ۲۹۵-۲۹۸)

۳. اگر در متن به نقل‌قولی مستقیم اشاره می‌شود؛ متن کامل عبارت مورد ارجاع در گیومه قرار می‌گیرد.

مثال: «افسانه در زبان رایج مردم معمولاً قصه‌ی سنتی است که دارای پایگاه تاریخی و نیمه‌تاریخی است» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷ ش: ۳۵).

۴. اگر ارجاع به چند اثر از یک نویسنده است؛ ارجاع‌ها باید بر اساس ترتیب تاریخی درج شود. مثال: ویدن‌گرن (۱۹۵۹، ۱۹۶۱، ۱۹۶۷، ۱۹۷۰، ۱۹۸۳) بیش از سه دهه به بررسی ابعاد فرهنگی تاریخ ایران در دوره‌ی ساسانی پرداخت.

۵. در ارجاع به چند اثر از یک نویسنده که در یک‌سال منتشر شده‌اند؛ پس از درج تاریخ انتشار هر اثر، برای منبع فارسی و عربی از حروف ابجد و برای منبع لاتین از a, b, c استفاده می‌شود. مثال: پژوهش‌های شهبازی درباره‌ی تاریخ‌نگاری ایرانیان در دوره‌ی ساسانی (a ۱۹۹۰) جنبه‌های مختلفی از تاریخ‌نگاری ایرانی را در بر دارند.

۶. اگر تعداد مؤلفان دو نفر است باید به ترتیب مذکور در شناسنامه نام آنها ذکر شود. مثال: ازدست‌دادن اسکندریه شکست تلخی برای بی‌زانس محسوب می‌شد (وینتر و دیگناس، ۱۹۷۸م: ۱۰۰).

۶-۱: اگر تعداد مؤلفان اثر مورد استناد بیش از سه نفر باشد کافی است مطابق مشخصات مندرج در شناسنامه اثر نام اولین مؤلف ذکر شده و پس از آن از ترکیب «و دیگران» استفاده شود. مثال: تعیین دقیق زمان حکمرانی والیان به علت اختلاف اطلاعات در منابع تاریخی و سکه‌ها به‌سہولت امکان‌پذیر نیست (قلی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۶ش: ۸۱).

۷. درج منبع برای ارجاع به تصاویر، اشکال، نقشه‌ها، جدول‌ها و نمودارها ضروری است. مثال: (تنگ) دسته‌دار سده‌های ۷-۸ میلادی، گیرشمن، (۱۳۹۰ ش)، ۲۳۸، شماره‌ی ۲۹۱ الف).

۸. استفاده از علائم باید منطبق بر دستورالعمل‌های استاندارد و اصول ویرایش مجله باشد.

۹. تعداد واژگان مقاله با احتساب فهرست منابع، نباید از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر باشد.

شیوه‌ی تنظیم فهرست منابع و مآخذ

۱. در تنظیم فهرست منابع و مآخذ به مشخصات کامل اثر- نام خانوادگی، نام، تاریخ انتشار، نام اثر، نام مترجم یا مصحح احتمالی، محل نشر و نام انتشارات اشاره می‌شود.

۱-۱: اگر نویسنده اثر، تاریخ نگارش یا محل انتشار مشخص نباشد به ترتیب از واژه‌های «بی‌نام»، «بی‌تا» و «بی‌جا» استفاده می‌شود.

مثال: اشیولر، ب، (۱۳۶۹ش). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه‌ی جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۲-۱: ذکر صفحات کتاب ضرورتی ندارد.

۲. در مقالات آنلاین ذکر نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال نشر)، «عنوان مقاله»، عنوان سایت، آدرس سایت و تاریخ دسترسی ضروری است.

مثال: فکوهی، ناصر، (۱۳۹۹ش)، «همگرایی تاریخی با میراث بزرگ فرهنگی اندیشه اجتماعی»، انسان‌شناسی و فرهنگ، قابل دسترس در:

<https://anthropologyandculture.com/%d9%87%d9%85%da%af%d8%b1%d8%a7%d9%8a%d9%8a-%d8%aa%d8%a7%d8%b1%d9%8a%d8%ae%d9%8a-%d8%a8%d8%a7-%d9%85%d9%8a%d8%b1%d8%a7%d8%ab-%d8%a8%d8%b2%d8%b1%da%af-%d9%81%d8%b1%d9%87%d9%86%da%af%d9%8a-%d8%a7%d9%86>
(Downloaded: 8 September 2020).

۳. در ذکر مدخل‌های دایره‌المعارف اشاره به نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ نشر، عنوان مدخل و نام دائرةالمعارف ضروری است.

مثال: بهرامی، عسکر، (۱۳۸۱ش)، «بختیاری»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

۴. در خصوص کتاب‌های الکترونیکی (E-Books) ذکر نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال)، عنوان کتاب به ایتالیک، محل نشر، ناشر، لینک دانلود و تاریخ دسترسی ضروری است.

Robinson, C. F. (2004). *Empire and Elites after the Muslim Conquest: The Transformation of Northern Mesopotamia*. Cambridge: Cambridge University Press. Available at:

https://books.google.ae/books?id=iYISHyDWUtQC&printsec=frontcover&source=gbs_ge_summary_r&cad=0#v=onepage&q&f=false (Downloaded: 17 June, 2015)

۵. در بخش مصاحبه‌ها ذکر نام مصاحبه‌شونده، (سال مصاحبه)، عنوان مصاحبه (ایتالیک)، نام مصاحبه‌کننده، روز و ماه مصاحبه ضروری است.

مثال: بویری، فلک‌ناز، (۱۳۹۸ش)، افسانه‌های بختیاری، مصاحبه از شمس‌الدین رضوی، ۸ مهر.

فهرست

از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه درسی تاریخ در مدارس استرالیا

محمد غفوری / ۱

وقف زنان گیلانی در دوره قاجار: خوانشی تاریخی از مالکیت، دینداری و عاملیت اجتماعی

فاطمه رستمی، عباس پناهی، نادیا ره / ۳۱

تحول نظم فرهنگی در ماوراءالنهر سده دهم هجری: گذار تیموری - شیبانی در جهان ایرانی

سیده فهیمه ابراهیمی / ۶۵

یاد و خاطره کوروش بزرگ در دوره هخامنشی (با تکیه بر نظریه فرهنگی میشل فوکو)

کریم گلشنی راد / ۹۵

سفر قهرمان در اسطوره جمشید: خوانش یونگی

حسین بادامچی، نرگس گلی زاده / ۱۲۹

بازنمایی ولایت خمسه در نشریات عصر مشروطه؛ مطالعه تطبیقی و تحلیل محتوای حبل‌المتین

تهران و صبح صادق

حسن رستمی / ۱۵۹

From the History Wars to the Articulation of a National History: Development of the History Curriculum in Australian Schools

Mohammad Ghafoori¹

Abstract

Teaching history in Australian schools is the result of extensive planning emerging from major cultural disputes in the country, with direct attention to national and transnational issues of the Australian society. In the Australian education system, history, in addition to its intrinsic importance as an awareness of the nation's past and other societies, is considered a context for involving Australian youth in civic affairs and activities. Curriculum planners in Australia, in collaboration with educational consultants, teachers, and university historians, have developed a set of syllabi for teaching history in years 7 to 10 of pre-university education, where history courses are compulsory, not optional. These syllabi are constantly under critical review, and the aforementioned issues play an increasingly prominent role. They emphasize two sets of "knowledge" and historical "skills," which include a wide range of information about the history of Australia and various societies and civilizations, as well as a set of transferrable skills that emphasize diverse and up-to-date forms of understanding and conveying content. This article addresses how current political and cultural issues in

1. Assistant Professor, Department of Historical Sciences, Faculty of Literature and Human Sciences, Razi University. Kermanshah, Iran. m.ghafoori@razi.ac.ir

Received: February 9, 2025 - Accepted: June 29, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

Australia have influenced the content and practical direction in developing the history curriculum in Australian schools, and it shows that planners have not only focused on content dimensions but have also emphasized the importance of skills necessary for more effective transmission of this content.

Keywords: Australia, history education, citizenship education, knowledge, curriculum, pre-university, skills.

از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه درسی تاریخ در مدارس استرالیا

محمد غفوری^۱

چکیده

آموزش تاریخ در مدارس استرالیا حاصل برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای است که از دل منازعات کلان فرهنگی در این کشور و با توجه مستقیم به مسائل ملی و فراملی جامعه استرالیا سربرآورده است؛ تاریخ در نظام آموزشی استرالیا، علاوه بر اهمیت فی‌نفسه خویش به‌عنوان آگاهی از گذشته ملی این کشور و جوامع دیگر، زمینه‌ای برای فعال‌سازی جوانان استرالیایی در امور شهروندی و فعالیت‌های مدنی تلقی می‌شود. برنامه‌ریزان درسی در استرالیا با همکاری مشاوران تربیتی، آموزگاران و مورخان دانشگاهی مجموعه‌ای از سرفصل‌ها را برای آموزش دروس تاریخ در سال‌های هفتم تا دهم آموزش پیش‌دانشگاهی، که در آن‌ها گذراندن دروس تاریخ اجباری است و نه اختیاری، تدوین کرده‌اند که مداوم تحت بازبینی انتقادی قرار می‌گیرد و مسائل مزبور نقش هرچه پررنگ‌تری در آن می‌یابد. در این سرفصل‌ها بر دو مجموعه «دانش» و «مهارت‌های» تاریخی تأکید می‌شود که هم شامل مجموعه‌ای وسیع از اطلاعات درباره تاریخ استرالیا و جوامع و تمدن‌های گوناگون می‌شود و هم شامل مجموعه‌ای از راهکارهای انتقالی که طی آن بر اشکال متنوع و به‌روز فهم و انتقال مضامین تأکید می‌شود. در مقاله حاضر به این مسئله پرداخته می‌شود که

۱. استادیار گروه علوم تاریخی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

m.ghafoori@razi.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۱ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۰۸



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

مسائل سیاسی و فرهنگی روز کشور استرالیا چگونه بر محتوا و جهت‌گیری عملی در تدوین برنامه درسی تاریخ در مدارس استرالیا اثر گذاشته است، و نشان داده می‌شود که برنامه‌ریزان تنها به ابعاد محتوایی بسنده نکرده و بر مقوله مهارت‌های لازم برای انتقال مؤثرتر این محتواها نیز تأکید ورزیده‌اند.

واژه‌های کلیدی: استرالیا، آموزش تاریخ، آموزش شهروندی، دانش، سرفصل‌های درسی، مقاطع پیشادانشگاهی، مهارت.

۱. مقدمه

آموزش تاریخ در هر کشوری تابع وضعیت عمومی حرفه تاریخ‌نگاری در آن کشور و نظام معرفت‌شناختی تاریخی غالب در آن است؛ چه در کشورهایی که از الگویی متمرکز و از بالا برای تدوین برنامه آموزش رسمی تاریخ تبعیت می‌شود و بیشتر از سطح پایین‌تری از توسعه‌یافتگی در نظام آموزشی خویش برخوردارند و چه در کشورهایی که این الگو به‌صورتی غیرمتمرکز و از سوی نهادهای کمابیش مستقل از دولت تدوین می‌شود؛ برنامه‌های عمومی خاصی برای آموزش تاریخ طراحی می‌شود.^۱ این برنامه‌ها برحسب معمول تلفیقی است از نیازهای عمومی فرهنگی جامعه، که از سوی برنامه‌ریزان آموزشی دولتی یا مستقل شناسایی می‌شوند و مقتضیات حرفه تاریخ به‌عنوان رشته‌ای مدرن هستند که مورخان حرفه‌ای و بزرگ هر کشور معرفی می‌کنند و ضرورت آموزش آن‌ها تشخیص داده می‌شود.

اگرچه تولیدات عام و اصلی در حوزه دانش تاریخی در نهایت از سوی کارورزان دانشگاهی این رشته وارد بازار تولید فرهنگی می‌شود، اما در وهله نخست این نظام آموزش پیشادانشگاهی است که ذهنیت عمومی درباره دانش تاریخ به‌طور عام و گذشته یک جامعه را به‌طور خاص شکل می‌دهد؛ در واقع، آموزش پیشادانشگاهی سکوی پرشی است برای شکل‌گیری رویکردهایی که بعدها در دوره‌های غیراجباری آموزشی؛ یعنی تحصیلات عالی، از سوی دانشجویان در پیش گرفته می‌شود؛ به یک معنا، این دانش آموز تاریخ‌آموز است که

۱. برای بررسی نمونه‌ای از این تأثیرات در کشورهای بریتانیا، آلمان و استرالیا نک به: Kühnel, 2012: 131-134

| از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه دسی تاریخ در مدارس استرالیا | ۵

بعدها تبدیل به دانشجوی تاریخ می‌شود و آمادگی و تفکر تاریخی پیشادانشگاهی اوست که تأثیری مستقیم بر آینده دانش تاریخ در سطوح دانشگاهی می‌گذارد. البته واضح است که ایجاد رابطه‌ای مستقیم و خطی میان حرفه تاریخ‌نگاری و آموزش تاریخ در مقاطع پیش از دانشگاه و تعیین نقطه صفر اثرگذاری، به آسانی امکان‌پذیر نیست. نوعی توازی ناگزیر و تأثیرگذاری متقابل میان این دو وجود دارد و هرگز نمی‌توان در این رابطه علی هم‌گرایانه جایگاه معینی برای این دو تعیین کرد؛ باوجود این، پس از تثبیت نظام آموزشی پیشادانشگاهی و تقدم زمانی و آموزشی آن بر دانشگاه، به‌عنوان محمل تولید مورخان حرفه‌ای، می‌توان پذیرفت که انگاره‌ها و مهارت‌هایی که دانش‌آموزان در دوره‌های پیش از دانشگاه درباره دانش تاریخ فرامی‌گیرند نقش مهمی در شکل‌دهی به حرفه تاریخی آن‌ها در سطح دانشگاهی دارد؛ در واقع، در این رابطه متقابل، همان‌گونه که سطح پیشرفتگی آموزش تاریخ در یک کشور را می‌توان با نگاه به سطح توسعه‌یافتگی حرفه تاریخ‌نگاری دانشگاهی در آن کشور تشخیص داد، میزان توسعه‌یافتگی و امکان‌های توسعه دانش تاریخ در سطح حرفه‌ای را نیز می‌توان با مرور امکان‌ها و کیفیت آموزش تاریخ در سطوح پیشادانشگاهی در آن کشور مشخص کرد.

استرالیا، به‌مثابه یکی از کشورهای توسعه‌یافته، توجه ویژه‌ای به علوم انسانی، به‌ویژه، دانش تاریخ دارد. درگیری این کشور با چندفرهنگ‌گرایی جهانی‌شده، موج مهاجرت‌های گوناگون، تاریخ ملی استعمارزده و حضور سنگین خاطره سرکوب بومیان این کشور باعث شده است تا درس تاریخ همواره در کانون برنامه‌ریزی‌های آموزش ملی در این کشور قرار گیرد و به‌روزرسانی و ارتقای سطح آموزش تاریخ در زمره نخستین اولویت‌های نظام آموزشی آن قرار گیرد؛ افزون‌بر این، میراث تاریخ‌نگاری بریتانیایی و اروپایی باعث شده است تا نظام دانشگاهی آموزش تاریخ در این کشور شاهد ظهور مورخانی بزرگ در تراز جهانی باشد که سهمی قابل توجه در تولیدات حرفه‌ای تاریخ، چه در سطح تاریخ ملی این کشور و چه در سطح تاریخ جهانی دارند. این نظام آموزشی مداوم در معرض نقد و بازبینی از سوی مورخان حرفه‌ای قرار می‌گیرد و رویکرد دولت‌ها به آموزش تاریخ در واکنش به این انتقادات و پیشنهادها شکل می‌گیرد؛ واکنشی که با

حضور دولت‌های محافظه‌کار یا چپ‌گرا در رأس هرم قدرت سیاسی رنگ‌وبوی متفاوتی به خود می‌گیرد و بر مضامین آموزشی مختلفی تأکید می‌ورزد؛ با این حال، با وجود موضع‌گیری‌های گوناگون دولت‌ها در قبال آموزش تاریخ و انتقادات مورخان رادیکال و پیشرو به وضعیت آموزش این رشته، هسته اصلی آموزش تاریخ در این کشور، پس از تدوین درس‌گان ملی استرالیا، هم استمرار خود را حفظ کرده و هم توانسته است نتایج بحث‌های عمومی درباره آن را در خود انعکاس دهد.

در نوشته حاضر، کوشش می‌شود تا نشان داده شود که چگونه منازعات و مسائل مطرح‌شده در حوزه عمومی درباره نقش تاریخ در پاسخ‌گویی به نیازهای فرهنگی جامعه استرالیا در شکل‌گیری مضامین اصلی در نظام درسی و اصلاح آن اثرگذار بوده‌اند.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون به فارسی هیچ اثر پژوهشی مستقلی درباره تدریس تاریخ در مدارس استرالیا نگاشته نشده است؛ با این همه، ادبیات انگلیسی پیرامون این موضوع بسیار گسترده است، اما، همان‌طور که شیمومورا اشاره کرده است، بیشتر این پژوهش‌ها به ابعاد سیاسی و موضوع جنگ تاریخ‌ها اشاره کرده‌اند و کمتر به بررسی مستقیم خود برنامه درسی تاریخ در مدارس پرداخته‌اند (Shimomura, 2021: 2). این ادبیات پژوهشی در فارسی نیز بازتابی نیافته‌اند و تنها اثر موجود در این زمینه ترجمه مقاله‌ای تحت عنوان «ساختن تاریخ: راهنمای تدریس و یادگیری تاریخ در مدارس استرالیا» است که در حقیقت بخشی است از یک توصیه‌نامه غیر رسمی که در سال ۲۰۰۳ و پیش از تدوین نظام درسی تاریخ مدرسه‌ای است که دو تن از استادان دانشگاه‌های استرالیا، با همراهی یک گروه پژوهشی، تدوین کرده‌اند (صیامیان، ۱۳۹۰).^۱

۳. روش و منابع

هرگونه پژوهشی درباره وضعیت فعلی یک نظام آموزشی، علاوه بر اسناد و گزارش‌های

۱. مشخصات متن اصلی و کامل انگلیسی بدین قرار است:

Taylor, Tony and Young, Carmen, (2003), *Making History: A Guide for the Teaching and Learning of History in Australian Schools*, Australian Government: Department of Education, Science and Training.

| از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه درسی تاریخ در مدارس استرالیا | ۷

مکتوب، به طبع باید مبتنی بر داده‌هایی باشد که حاصل پیمایش‌های میدانی و ارزیابی تلقیات و ذهنیات کنشگران آن نظام، از رهگذر نظرسنجی و گفت‌وگوی مستقیم هستند؛ با این حال، موانع عملی انکارناپذیر مانع بهره‌گیری این پژوهش از چنین داده‌هایی می‌شود و مؤلف ناگزیر از اتکا بر اسناد دست اول مکتوب آموزشی و پژوهش‌های دست دومی است که پیشاپیش تا حدودی سنگینی بار چنین تعهدی را از دوش نویسنده‌ای که با واسطه و از دور درباره موضوعی از این دست مشغول مطالعه می‌شود برمی‌دارند؛ از این رو، نوشته حاضر، افزون بر استفاده از اسناد آموزشی دست اولی که از سوی وزارت آموزش استرالیا در دسترس قرار گرفته‌اند متکی بر داده‌ها و تحلیل‌هایی است که پژوهش‌های صورت گرفته تا پیش از تحریر مقاله حاضر به دست می‌دهند و حاوی ارجاع به منابعی هستند که دسترسی به آن‌ها بیشتر برای مؤلفان غیربومی امکان‌ناپذیر است؛ از این قرار، نوشته حاضر ترکیبی از داده‌های دست اول و فراتحلیل‌هایی است که در کتاب‌ها و مقالات مرتبط با این موضوع به دست داده شده‌اند.

۴. زمینه‌های عمومی آموزش تاریخ در استرالیا: از تاریخ رسمی تا جنگ تاریخ‌ها

تاریخ رسمی‌ای که تا مدت‌ها در مدارس استرالیا تدریس می‌شد و کارمایه اصلی یادمان‌های ملی در این کشور بود آغاز تاریخ این کشور را به پایان سده هجدهم بازمی‌گرداند؛ یعنی زمانی که جیمز کوک افسر نیروی دریایی انگلیسی در ۱۷۷۰م در ساحل شرقی استرالیا لنگر انداخت و این منطقه را تحت عنوان نیو ساوت ویلز^۱ به نام پادشاه انگلستان تسخیر کرد (Macintyre, 2009: 1)؛ بر اساس این روایت، ورود اروپاییان به استرالیا به عنوان سرآغاز تاریخ این کشور همراه با معرفی دستاوردهای عقلی و علمی روشنگری اروپایی به این منطقه بود که در زمره مهم‌ترین آن‌ها نوعی جدید از آگاهی تاریخی قرار داشت. این تاریخ که متضمن عینیت‌گرایی علمی عصر جدید و مبتنی بر گونه‌ای فهم نو از جغرافیا و گاه‌شناسی^۲ بود زمینه‌ساز درکی از تاریخ شد که آن را به عنوان شاخه‌ای مستقل از دیدگاه ذهنی راوی قلمداد می‌کرد و نوعی ایدئولوژی پیشرفت‌گرا را تبلیغ می‌کرد؛ بر اساس این

1. New South Wales

2. Chronology

ایدئولوژی که در آن امر نو جانشین امر قدیمی شده بود «تاریخ استرالیا تبدیل به یکی از فصول متأخر تاریخ بریتانیا، اروپا و جهان می‌شد» (Ibid, 2). این دیدگاه پیشرفت‌گرا که برخی آن را «تفسیر ویگی»^۱ از تاریخ استرالیا خوانده‌اند تا مدت‌ها جریان غالب تاریخ‌نگاری حتی در میان مورخان چپ‌گرای استرالیایی را تشکیل می‌داد و نقطه تأکید خود را بر قرن نوزدهم تاریخ استرالیا می‌گذاشت (Martin, 2007: 5)؛ با این حال این وابستگی اقماری به قلمرو امپراتوری انگلستان پس از مدتی جای خود را به تلاش برای ایجاد یک ملت جدید مستقل داد که نیاز به تدوین تاریخ ملی خود داشت. امری که در نظام آموزش مدارس نیز متجلی شد؛ چنان‌که در برنامه‌های تعلیمی نخستین نسل ملی‌گرایان استرالیایی «برداشتی قهرمانانه و پیشرفت‌گرا از تاریخ» ترویج می‌شد که «نمایانگر نگاهی فردگرا و خوشبینانه به سرشت بشر بود» (Davison, 2000: 183).

به مرور در کنار این تصویر ملی‌گرایانه و همراه با گسست از وابستگی تاریخی به جهان بریتانیایی تصویر جدیدی از استرالیا شکل گرفت که بر اساس آن، قاره جدید تبدیل به مقصد تمامی تازه‌واردان از هر نقطه‌ای از جهان شد و تقویت دیدگاه‌های چندفرهنگ‌گرایانه را در دستور کار خویش قرار داد؛ دیدگاه‌هایی که تاریخ استرالیا را در دهه‌های پایانی قرن بیستم شکل داد و اهمیت سال ۱۷۸۸م به‌عنوان نقطه آغاز تاریخ این کشور را کم‌رنگ ساخت (Macintyre, 2009: 3).

فرهنگ‌گرایی و تکثرگرایی تاریخی مزبور به مرور تحت‌الشعاع یک نیاز تاریخی مألوف قرار گرفت که معطوف به مطالبه‌ای عمومی برای تعلق به یک گذشته مشترک و ملی بود و قرار بود احساس آزاردهنده همگانی استرالیایی‌ها در مورد بی‌ریشگی تاریخی را برطرف کند. این «اشتقاق برای تعلق به یک فرهنگ بومی» نیازمند بازنگری در تاریخ ابتدایی ورود اروپایی‌ها به این قاره بود که توأم با غضب استعماری این منطقه نیز بود؛ بدین‌سان تصویر عمومی از تاریخ استرالیا به‌عنوان منطقه‌ای که «سرزمین هیچ‌کس»^۲ و عاری از تاریخ به‌معنای متعارف مدرن آن بود در معرض تردید و بازبینی

۱. Whiggish interpretation: منظور از این اصطلاح باور به نوعی پیشرفت‌گرایی ناگزیر در روند تاریخ است.

2. terra nullius

| از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه دسی تاریخ در مدارس استرالیا | ۹

انتقادی قرار گرفت. این تلاش تجدیدنظرطلبانه محملی شد برای رساندن ریشه‌های تاریخ استرالیا به واپسین سرخ‌های بازمانده از حیات بومیان این منطقه که یک بازه زمانی گسترده پنجاه یا حتی شصت هزار ساله را دربرمی‌گرفت. این نسخه جدید از تاریخ استرالیا سرگذشت بومیان استرالیا در طول زمان را به عنوان مراحل از تاریخ این منطقه دربرمی‌گرفت که به رسمیت شناختن آن نیازمند نوعی آشتی جدید با فرهنگ و تمدن بومیان این منطقه بود^۱ (ibid: 3-4)؛ امری که خود مسائل فرهنگی جدیدی را در رابطه با آموزش تاریخ به دنبال می‌آورد و حاوی نوعی نگاه انتقادی به تاریخ استعماری در عصر جدید بود.

علاوه بر مسئله سلطه نژاد سفید و نسبت آن با فرهنگ بومیان استرالیا، تاریخ‌نگاری در این کشور با مسئله فرهنگی مهم دیگری مواجه بود که از سیاست‌های خاص مهاجرت در این کشور نشئت می‌گرفت؛ همچنان که اشاره شد، تاریخ‌نگاری ملی استرالیا مهم‌ترین پیوندهای هویتی خود را با هویت «بریتانیایی» برقرار می‌کرد و به‌ویژه با اوج‌گیری گرایش جمهوری خواهانه در دهه ۱۹۹۰م، که باعث رجوع دوباره به پیوندهای سیاسی استرالیا و بریتانیا و گسست از گرایشی در تاریخ‌نگاری استرالیا شد که تاریخ مردم را به جای تاریخ سیاسی در مرکز توجه قرار داد (Gare, 2000: 1146)، این تمایل تقویت شد؛ لیکن، این «بریتانیایی بودن»^۲ به عنوان یک مؤلفه هویتی تغییرناپذیر در معرض چالش حضور مهاجران اروپایی غیربریتانیایی قرار گرفت و از این رو پس از مدتی بریتانیایی بودن به «اروپایی بودن»^۳ استحاله یافت (Kühnel, 2012: 40)؛ امری که خود را در اختصاص دادن درس‌های بیشتری به تاریخ اروپا در مدارس نمایان ساخت (ibid, 41)؛ با این حال چالش «چندفرهنگ گرایی» رسمی در استرالیا به مسئله حضور مهاجران اروپایی محدود نماند و افزایش موج مهاجرت آسیایی‌ها به استرالیا واکنش‌های گوناگونی را در میان ناظران فرهنگی و اجتماعی استرالیا، از جمله

۱. این روند در زمینه‌سازی برای مشارکت فعال کارمندان بومی در اتحادیه معلمان استرالیا نیز خود را نشان داده است (نک به: Spaul, 2000: 69)

2. Britishness

3. Europeaness

مورخان، برانگیخت. افزایش واحدهایی برای تدریس تاریخ آسیا و همسایگان آسیایی استرالیا و دیگر تمدن‌های بزرگ جهان، که در فصل مربوط به سرفصل‌ها به آن اشاره خواهد شد، یکی از نمودهای این واکنش مورخانه به مسئله مزبور است.

با همه این احوال، آنچه که در کانون برنامه‌ریزی‌های آموزش تاریخ در سطح پیشادانشگاهی در استرالیا قرار دارد، هنوز هم مسئله آموزش تاریخ ملت و ارتقای آگاهی عمومی از گذشته این کشور برای نیل به مجموعه‌ای از اهداف کلان ملی است؛ چنان‌که دیویسن می‌گوید برای بیش از یک قرن تاریخ «بنیاد آموزشی ناسیونالیسم استرالیایی را تشکیل می‌داده است.»؛ درواقع آنچه که می‌توان دغدغه «غفلت از تاریخ ملت» استرالیا دانست در دهه ۱۹۹۰ تبدیل به یکی از منابع اصلی نارضایتی آموزگاران تاریخ از نظام آموزشی در استرالیا شد و به مرور اوج گرفت (Davison, 2000: 179)؛ البته زمینه این ملی‌گرایی آموزشی در تاریخ به دوران فعالیت‌های یک چهره فرهنگی شگفت‌انگیز در تاریخ استرالیا به نام هنری لاوسون^۱ برمی‌گردد که خواهان آموزش تاریخ ملی استرالیا و زدودن وجوه بریتانیایی آن شده بود؛ از همین‌رو نیز تا آغاز جنگ جهانی اول و حتی مدتی پس از آن کتاب‌های درسی تاریخ در استرالیا تحت نفوذ نگاهی قهرمان‌پرورانه به تاریخ این کشور و مشحون از سرگذشت قهرمانان زن و مرد ملت استرالیا بود (ibid, 181-2). اکنون این نگاه قهرمان‌گرا و بیش‌ازحد ملی تعدیل شده است و در نظام رسمی آموزش تاریخ در این کشور جای خود را به یک نگاه تاحدودی فراملی داده است که می‌کوشد تا دانش‌آموزان را به تأمل در تاریخ استرالیا از منظری چندفرهنگ‌گرا و در بافتی فراملی و جهانی وادارد. وجود دو رویکرد متعارض؛ یعنی رویکرد چندفرهنگ‌گرای انتقادی و رویکرد ملی‌گرای محافظه‌کار باعث پیدایش منازعه‌ای فرهنگی و تاریخ‌نگارانه در میان کارورزان رشته تاریخ در استرالیا شد که به «جنگ تاریخ‌ها» معروف است.

۵. جنگ تاریخ‌ها و هدف‌گذاری در آموزش تاریخ

جنگ تاریخ‌ها^۲ یکی از جنجال‌برانگیزترین پدیده‌ها در حوزه معرفت تاریخی در دو

1. Henry Lawson

2. History Wars

دهه اخیر در استرالیا بوده است؛ از همین‌رو نیز آثار بسیاری از دید هر دو گروه محافظه‌کار و منتقد در این‌باره نگاشته شده است. جنگ میان مورخان خود بخشی از یک منازعه وسیع‌تر به نام «جنگ فرهنگ‌ها» بود که مهم‌ترین زمینه آن را «توجه سیاسی به تاریخ استرالیا» تشکیل می‌داد (Taylor, 2010: 20). این جنگ فرهنگی بیش از هر چیز ریشه در ظهور جریان انتقادی وسیعی در تاریخ‌نگاری استرالیا و بیشتر در میان مورخان چپ‌گرای این کشور داشت که با به پرسش گرفتن روایت‌های حاکم بر تاریخ استرالیا به مثابه تاریخ «پیشرفت» و «دموکراسی» به تاریخ این سرزمین به مثابه تاریخ استثمار، خشونت و پاک‌سازی نژادی بومیان توسط استعمارگران سفیدپوست می‌نگریست. در رأس این مورخان منتقد، مینینگ کلارک^۱ مورخ بزرگ استرالیایی قرار داشت که کتاب بزرگ شش جلدی او درباره تاریخ عمومی استرالیا تا حد زیادی این انگاره‌های انتقادی را بسط داده بود و از همین‌رو نیز در کانون انتقادات و حملات مطبوعات محافظه‌کار استرالیایی قرار گرفت. (Davison, 2000: 5) بعدها نیز مورخان بزرگی چون هنری رینولدز^۲، استیوارت مک‌ایتایر^۳ و بین اتوود^۴ (مورخ نیوزلندی) این رویکرد انتقادی را تداوم و گسترش بخشیدند.

نخستین کسی که به‌طور رسمی به این جریان تاریخ‌نگارانه واکنش نشان داد مورخ سرشناس و محافظه‌کار استرالیایی جفری بلینی^۵ بود که با حمله‌ای تند و آشکار به انگاره‌های اصلی این نحله تاریخ‌نگارانه عنوان «بازوبند سیاه» را بدان اطلاق کرد، عنوانی که حاکی از نگاهی سوگوارانه و سیاه به تاریخ ملت استرالیا بود (Clark, 2002: 1)؛ پس از نخستین کاربرد رسمی این اصطلاح در سال ۱۹۹۳م، موجی از مورخان محافظه‌کار استرالیایی و در رأس آن‌ها کیت ویندشاتل^۶، در مجموعه آثاری به جریان «بازوبند سیاه» تاریخ‌یورش بردند و از غلبه این نگاه در میان چهره‌های دانشگاهی استرالیا و برنامه‌ریزان آموزشی انتقاد کردند. پس از مجادلات بسیاری که در سطح رسمی در این‌باره درگرفت؛ برخی از مورخان تجدیدنظرطلب استرالیایی عنوان برساخته بلینی را

1. Manning Clark
2. Henry Reynolds
3. Stuart McIntyre
4. Bain Attwood
5. Geoffrey Blainey
6. Keith Windschuttle

مورد استقبال قرار دادند و بر ضرورت آن تأکید نهادند.

این دسته از مورخان، منتقدان محافظه‌کار جریان «بازوبند سیاه» در تاریخ را همچون کسانی توصیف کردند که «چشم‌بندهایی سفید» بر چشم زده و واقعیت‌های تاریخ استرالیا را مغفول نهاده‌اند (ibid, 8). تیلور با بررسی کوتاهی از سابقه جنگ‌های تاریخ در دوره‌های حاکمیت نومحافظه‌کاران در انگلستان و آمریکای دهه نود^۱ سه زمینه اصلی را برای چنین نبردهایی در نظر می‌گیرد: هراس نومحافظه‌کاران از تسلط سیاست‌های جناح چپ بر نظام آموزشی و بنگاه‌های فرهنگی؛ شکلی نومحافظه‌کارانه و ادغام‌گرا از ناسیونالیسم که مخالف «چندفرهنگ‌گرایی و هر شکلی از برخورد استثنایی با اقلیت‌های جدید و «نسبی‌گرایی روایی» بود؛ و درنهایت این دیدگاه تنگ‌نظرانه آموزشی که «آنچه دانش‌آموزان باید فراگیرند «واقعیت‌های» تاریخ است» (Taylor, 2010: 21) و نه تفاسیری که معطوف به سیاست‌های انتقادی است.

این شق سوم ناشی از تصویری از دانش تاریخ بود که نوعی رابطه ناخوشایند را میان فعالیت تندروانه سیاسی مدرسان تاریخ از یک‌سو، و «اهداف و غایات حرفه‌ای» آنان از سوی دیگر متصور می‌شد؛ از این‌رو محافظه‌کاران اتکا بر برداشتی سنتی و روایی از تاریخ را پادزهری برای مبارزه با دیدگاه‌های انتقادی و از نظر خودشان ضد ملی تلقی می‌کردند (ibid, 23)؛ بر اساس این دیدگاه محافظه‌کارانه که در دوره نخست‌وزیری جان هاوارد^۲ (۱۹۹۶-۲۰۰۷م)، سیاست‌مدار محافظه‌کار استرالیایی، به اوج خود رسید، آموزش تاریخ در مدارس امری مهم‌تر از آن بود که بتوان آن را به «معلمان، زنان، نمایندگان بومیان استرالیا و یا حتی مورخان واگذار کرد» (ibid, 36)؛ از همین‌رو، هم دولت هاوارد طی سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۷م کوشید تا نظارتی تام بر سرفصل‌های درسی تاریخ در مدارس اعمال کند (Taylor, 2012: 27)، اما تلاش‌های او و دیگر همفکران محافظه‌کارش در این زمینه شکست خورد و اکنون در دوره جدید تاریخ تبدیل به یکی از چهار حوزه اصلی آموزش شده است^۳ و در حوزه وسیع‌تر رشته مطالعات اجتماعی در استرالیا، تاریخ تنها

۱. در مورد جنگ‌های تاریخ در دو کشور دیگر؛ یعنی آمریکا و ژاپن، بنگرید به فصل یازدهم این اثر (Curthoys & Docker, 2006)؛ و برای مقایسه وضعیت این مسئله در استرالیا با دو کشور فوق‌نک به صفحه ۲۳۲ همین اثر.

2. John Howard

۳. سه حوزه دیگر عبارت‌اند از: زبان انگلیسی، ریاضیات و علوم.

| از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه درسی تاریخ در مدارس استرالیا | ۱۳

موضوع همواره ثابت در تدوین سرفصل درسی مدارس است (Reitano & Green, 2013: 197)؛ از این قرار با شکست محافظه‌کاران برای تدوین یک سرفصل درسی از بالا به پایین، اکنون در استرالیا «طراحی سرفصل‌های درسی در اختیار مورخان، معلمان و مدرسان تاریخ است نه مجموعه‌ای از سیاست‌مداران، کارمندان و روزنامه‌نگاران ستیزه‌جو» (Taylor, 2010: 36). این گروه از برنامه‌ریزان هدف‌گذاری در آموزش تاریخ را با اتکا به مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی تمهید کرده‌اند که از نیازهای آموزشی ویژه تا نیازهای عمومی فرهنگی را تحت پوشش قرار می‌دهد.

یکی از غایات در نظر گرفته شده برای آموزش کارآمد تاریخ در مدارس استرالیا، به‌ویژه در مقطع متوسطه^۱، آمادگی برای تحصیل در این رشته در دانشگاه است و دانشگاه خود حلقه واسطی است برای ورود به عرصه فعالیت‌های مدنی در سطح کشور (Kühnel, 2012: 197). در کنار آمادگی ورود به دانشگاه، کسب آمادگی برای ورود به بازار کار نیز یکی از دیگر اهدافی است که برای آموزش تاریخ در مدارس تعریف شده و به‌ویژه تأکید بر فراهم‌شدن زمینه‌های تحصیلی ورود به بازار کار برای تحصیل‌کنندگان دوره دبیرستان در جامعه استرالیا به مرور افزایش یافته است (ibid, 201). نکته مهم در این میان آنکه، آموزش تاریخ تنها با توجه به الزامات خود این رشته در دانشگاه و نیازهای تحصیلی و شغلی دانشجویان این رشته در مقاطع دانشگاهی نیست که معنامند می‌شود؛ بلکه الزامات فرارشته‌ای نقشی بسیار مهم‌تر در تعیین افق پیش روی این ماده آموزشی دارند. از این لحاظ درس تاریخ از نظر اهمیت در کنار درس‌هایی چون فیزیک و ریاضیات قرار می‌گیرد و مبنای آموزش مجموعه‌ای از مهارت‌های اجتماعی حیاتی محسوب می‌شود.

در این بستر کلان، آموزش تاریخ نه تنها از جهت نقشی که بعدها در عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان در مقاطع دانشگاهی ایفا می‌کند؛ بلکه از حیث نسبت آن با مهارت‌های عملی حیاتی دانش‌آموزان اهمیت پیدا می‌کند؛ چنان‌که به گفته کونل برنامه‌ریزان درسی در استرالیا «درس تاریخ در مراحل بالای دوره دبیرستان را نه تنها به مثابه نوعی آمادگی برای مطالعه رشته تاریخ در دانشگاه، بلکه نیز همچون بخشی از آموزش عمومی تمامی دانشجویان

1. secondary

دانشگاه‌ها در نظر می‌گیرند» (ibid, 206)؛ درواقع، فراگیری مسائل مدنی و شهروندی^۱ در سطح ملی بستر عمومی سیاست‌گذاری آموزشی ملی و تدوین سرفصل‌های درسی را در کلیه مقاطع پیشادانشگاهی در استرالیا شکل می‌دهد. هدف اصلی در این سیاست‌گذاری تربیت دانش‌آموزانی است با ذهنی گشوده و آگاه از «تفاوت و تنوعی که ظرفیت‌های جوانان را برای فهم دیدگاه‌های بدیل از ملیت [خویش] و استقبال از مشارکت دموکراتیک در عصر جهانی‌شده شکوفا می‌کند» (Tudball & Henderson, 2013: 3). پیش از دوره متأخر، در نخستین دوره‌های تدوین سرفصل‌های درسی در نظام آموزشی استرالیا (دهه ۱۸۹۰ و اوایل دهه ۱۹۰۰)، تحقق چنین هدفی با آموزش تاریخ و اخلاقیات پیوند یافت؛ هرچند که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰م این علوم تبدیل به بخشی از یک نظام سرفصل وسیع‌تر به نام «مطالعات اجتماعی» شد. به‌طور کلی این سیاست‌گذاری عمومی مبتنی بر توسعه دو عنصر اصلی در میان دانش‌آموزان است: نخست «آگاهی» و سپس «مهارت‌ها و ظرفیت‌ها»ی لازم برای تبدیل‌شدن دانش‌آموزان به شهروندانی «فعال» و «آگاه» که بتوانند در اجتماعات محلی و کشور خویش و جهان فراگیر پیرامون مشارکت جویند (ibid).

۶. محتوا و مهارت در تدوین سرفصل‌های درسی تاریخ در مدارس

همچنان که آنا کلارک می‌گوید؛ سرفصل‌های درسی تاریخ در هر کشوری «نمایانگر رویکردها و باورهای دوره معاصر درباره گذشته هستند. این سرفصل‌ها همچنین بیانگر آن چیزی هستند که از یک منظر ملی متناسب با شرایط به شمار می‌روند و از این قرار حکم می‌کنند که چه جنبه‌هایی از گذشته را باید به کودکان آموخت» (Clark, 2006: 67). در برنامه‌ریزی آموزشی در استرالیا چند هدف تحصیلی ویژه موضوعیت خود را همواره حفظ کرده‌اند که عبارت‌اند از: مسئله «آموختن اینکه چگونه بیاموزیم»، «ارتقای تفکر انتقادی» و تقویت مهارت‌هایی چون «همدلی» (ibid, 8-9). روند برنامه‌ریزی برای تعیین سرفصل‌ها با حضور نمایندگان معلمان از سوی دولت و مدارس مستقل، تمهیدکنندگان آموزش بزرگسالان و نیز نمایندگان دپارتمان آموزش، مورخان دانشگاهی و نویسندگان سرفصل‌های درسی انجام می‌گیرد. هر مجموعه تعیین‌شده‌ای از

1. Civics and Citizenship education

| از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه درسی تاریخ در مدارس استرالیا | ۱۵

سرفصل‌ها برای پنج سال تجویز می‌شود، اما این امکان وجود دارد که با تغییرات سیاسی در این نظام‌نامه نیز دگرگونی حاصل شود؛ هرچند که برای مثال نظام‌نامه ایالت نیو ساوت ویلز از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۲م دست‌نخورده باقی ماند (ibid, 71).

تا پیش از دهه دوم قرن بیست و یکم استرالیا، به استثنای نیو ساوت ویلز و مدارس در ویکتوریا، فاقد یک درسگان^۱ ملی واحد و همگانی و در نتیجه فاقد سرفصل‌های مستقل برای درس تاریخ بود و تاریخ بیشتر در دل سرفصل «مطالعات اجتماعی» به دانش‌آموزان مدارس تدریس می‌شد. امری که ناشی از سلطه تفکر موقتی^۲ و چپ بر فضای آموزش استرالیا بود که تاریخ را بخشی از علوم اجتماعی و تنها در پیوندش با نیازهای روز جامعه، مد نظر قرار می‌داد و تدریس آن در جایگاه یک درس مجزا را توصیه نمی‌کرد (Taylor, 31-32: 2012). چند سال پس از اثبات ناکارآمدی این رویکرد در یک پیمایش ملی (۱۹۹۹-۲۰۰۰م) و به دنبال تنش‌هایی که میان کارگران مهاجر لبنانی‌الاصل و کارگران آنگلو-سلتی در سال ۲۰۰۵م بروز کرد (ibid, 34-35)، نخست‌وزیر استرالیا، جان هاوارد، با همراهی چند تن از همفکران محافظه‌کار خود، عزم خویش را برای ایجاد سرفصل مستقل تاریخ در دروس مدارس، که ابعاد سنت‌گرایانه و ملی‌گرایانه داشت (ibid, 36)، جزم کرد، اما تلاش او با مقاومت منتقدان، به سبب نقایص آن، ناتمام ماند. با شکست دور از انتظار هاوارد در انتخابات، دولت حزب کارگر، که جانشین او شد، در سال ۲۰۱۱م شالوده درسگانی ملی را، با مشارکت تمام ایالت‌ها، معلمان تمامی سطوح و گروه‌های دیگر، ریخت که چهار رکن آن عبارت بودند از: انگلیسی، ریاضیات، علوم و تاریخ؛ در برنامه درسی که برای تاریخ در سال‌های هفتم تا دهم طراحی شد رویکرد محتوا/عمق و رویکرد تاریخ ملی/تاریخ جهان با هم تلفیق شدند (ibid, 37-41). آنچه در ادامه می‌آید گزارشی از مهم‌ترین مضامین این درسگان جدید است که در سال ۲۰۱۵م به صورت رسمی، به عنوان نسخه نهایی (موسوم به ۸،۱)، منتشر شد. تغییراتی که در نسخه بعدی (موسوم به ۸،۲) اعمال شدند، پس از گزارش این بخش تشریح خواهند شد و مقایسه‌ای میان آن‌ها صورت خواهد گرفت.

1. National curriculum
2. progressive

۷. تاریخ در درندگان نسخه ۸،۱

در کل، تاریخ در نظام سرفصل‌های درسی در نظام آموزش استرالیا دو موقعیت مستقل و کمابیش وابسته را در مقاطع گوناگون آموزش پیش‌دانشگاهی اشغال کرده است. در سال‌های هفتم تا دهم در مدارس، تاریخ به‌مثابه یک درس مستقل و در سال دهم به‌مثابه شاخه‌ای از «علوم انسانی و علوم اجتماعی» تدریس می‌شود. در مقطعی که تاریخ به‌عنوان یک سرفصل مستقل تدریس می‌شود، (یعنی سال‌های هفتم تا دهم) دو محور اساسی برای ارائه در این درس در نظر گرفته شده است. این دو محور عبارت‌اند از: «دانش و فهم»^۱ و «مهارت‌ها»^۲. سلسله‌مراتب ارتقای فهم دانش‌آموزان در هر دوره‌ای شامل سطوح ابتدایی تا پیچیده فهم و مهارت می‌شود^۳ و در آن کوشش می‌شود تا در کنار نظم منطقی موضوعی، نظم گاه‌شناختی نیز لحاظ شود. تأکید بر این دو مقوله از سوی برنامه‌ریزان درسی استرالیایی، تا حدی متأثر از هم‌قطاران‌شان در آمریکای شمالی بود که با مسائل فرهنگی و اجتماعی مشابهی، به‌ویژه جمعیت بزرگ مهاجران، دست به گریبان بودند (Shimomura, 2021: 8).

حدود هشتاد درصد از این برنامه درسی به مسائل مربوط به دانش و فهم اختصاص یافته است؛ چه اینکه بر اساس یکی از متأخرترین برنامه‌ریزی‌های درسی که با مشورت مورخان بزرگی چون استیوارت مک‌ایتایر تدوین شده است «دانش و فهم تاریخ استرالیایی‌ها یکی از بنیادهای اساسی شهروندی» است (Davison, 2000: 197) و خود تاریخ از مدت‌ها پیش در برخی از برنامه‌های آموزشی ایالتی، برای نمونه در ایالت ویکتوریا، به‌مثابه «فهم گذشته و معنابخشی به آن» تعریف شده بود (Clark, 2006: 76). در این برنامه، تناظر نظم گاه‌شناختی با نظم منطقی به‌گونه‌ای است که ابتدایی‌ترین پرسش‌های معرفت‌شناختی در حوزه تاریخ همراه با تمرکز بر نخستین دوره‌بندی‌های تاریخ استرالیا و تاریخ بشر طرح می‌شوند؛ بر این اساس در سال هفتم؛ یعنی نخستین

1. knowledge and understanding

2. skills

۳. در بخش مربوط به بررسی سرفصل‌های درسی به این سلسله‌مراتب به‌گونه‌ای مصداقی پرداخته خواهد شد.

| از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه درسی تاریخ در مدارس استرالیا | ۱۷

سالی که در آن تاریخ به عنوان سرفصلی مستقل آموزش داده می‌شود، تأکید گاه‌شناسانه بر دوره باستان است. پرسش‌های معرفت‌شناسانه‌ای که در این دوره تحت عنوان «پرسش‌های کلیدی» طرح می‌شوند شامل مسائلی همچون نحوه آگاهی‌یافتن «ما» از گذشته باستانی، چرایی و جایگاه تکوین نخستین جامعه‌های انسانی، مشخصه‌های تعیین‌کننده جوامع باستانی و میراث این جوامع می‌شود.

پس از شکل‌گیری پرسش‌های بنیادین در ذهن دانش‌آموز نوبت به مرحله مرور کلی^۱ تاریخ جوامع باستانی (مصر، بین‌النهرین، ایران، یونان، روم، هند، چین و مایاها) می‌رسد. که شامل سه محور اصلی می‌شود: نظریه مهاجرت اقوام باستانی از آفریقا به دیگر سرزمین‌ها در حدود شش هزار سال پیش از میلاد مسیح، شواهد ظهور و تثبیت جوامع باستانی و ویژگی‌های کلیدی جوامع باستانی (کشاورزی، تجارت، طبقات اجتماعی، مذهب و حکومت قانون). مرحله پایانی آموزش تاریخ در سال هفتم به بررسی دقیق‌تر محتوای تاریخ باستان و برخی از استلزامات روش‌شناختی و منبع‌شناختی آن اختصاص می‌یابد. بررسی نقش شواهد باستان‌شناختی و دیگر بقایای گذشته در فهم تاریخ باستان، آشنایی با دامنه منابع تاریخ باستان به‌طور کلی و سرشت منابع تاریخ باستانی استرالیا به‌طور اخص از جمله مفادی است که در این مرحله به دانش‌آموزان تدریس می‌شود. در این مقطع از تدریس در سال هفتم درنهایت از دانش‌آموزان خواسته می‌شود که به گونه‌ای موردی و جزئی‌نگرانه دست‌کم به یکی از مشکلات تاریخ باستانی استرالیا، آن هم با تأکید بر روش‌ها و منابع مربوطه بپردازند. در انتهای این دوره دانش‌آموز توجه خود را از تاریخ عمومی جهان باستان به سوی تاریخ باستانی استرالیا معطوف می‌کند (ACARA, v8.1, History, 2015: 1-2)؛ با این حال، دامنه تکالیف تاریخ‌نگارانه دانش‌آموزان به همین جا مختوم نمی‌شود، چنان‌که چشم‌انداز تطبیقی و سיעی در برابر وی قرار داده می‌شود که گستره آن تمامی تمدن‌های بزرگ در عصر باستان را دربرمی‌گیرد: تمدن‌هایی چون جهان مدیترانه‌ای که شامل مصر، یونان و رم می‌شود و جهان آسیایی که شامل تمدن‌هایی چون هند و چین است. در این مرحله از آموزش تاریخ باستان از دانش‌آموزان خواسته می‌شود تا مضامین مشترکی را درباره

1. overview

هریک از این حوزه‌های جغرافیایی و تاریخی بررسی کنند که شامل مواردی چون ویژگی‌های مادی این تمدن‌ها، نقش گروه‌های تأثیرگذار در این جوامع، باورها، ارزش‌ها و رفتارهای اصلی در این جوامع، روابط و منازعات این تمدن‌ها با دیگر مناطق هم‌جوار و هم‌عصر می‌شود. روابط و تنازعات درونی این تمدن‌ها و در نهایت نقش چهره‌های فردی تأثیرگذار در سرنوشت این جوامع از دیگر مسائلی هستند که در این راستا برای دانش‌آموز مطرح می‌شود؛ همچنین در این میان از دانش‌آموز خواسته می‌شود تا ضمن در نظر داشتن این عناصر مشترک و کلی به ویژگی‌های منحصر به فرد هر حوزه تمدنی توجه و اختصاصات آن‌ها را درک کند (ibid, 4-7).

این روند که در کل شامل ایجاد مسائل تاریخی در اذهان دانش‌آموزان، بررسی چشم‌اندازهای تطبیقی، پیش‌روی گاه‌شناسانه در طول زمان، پیگیری تاریخ استرالیا در بستر تاریخ جهان و بررسی عمقی موردی در یک زمینه خاص (بنابر انتخاب آموزگار یا دانش‌آموزان) می‌شود و در سال‌های بعدی نیز با حفظ مقتضیات موضوع ادامه می‌یابد؛ برای نمونه در سال هشتم همین الگو در مورد بازه زمانی که از عصر باستان تا طلوع عصر مدرن را دربرمی‌گیرد اعمال می‌شود. در اینجا نیز نخستین مرحله آموزش را طرح پرسش‌های کلیدی تشکیل می‌دهند. پرسش‌هایی همچون نحوه دگرگونی جوامع از پایان دوره باستان تا آغاز دوران مدرن، باورها و ارزش‌هایی کلیدی که در این دوره ظهور کردند و چگونگی تأثیر آن‌ها بر جوامع این دوره، علل و پیامدهای تماس میان جوامع و افراد و گروه‌ها و افکار مهم این دوره که بر جهان کنونی اثر گذاشته‌اند ذهن دانش‌آموزان را به خود مشغول می‌دارند. در مرحله بعد که به مرور تاریخ دوره تدریس شده اختصاص دارد به موضوعاتی محوری نظیر دگردیسی جهان رمی، گسترش مسیحیت و اسلام، ویژگی‌های کلیدی تاریخ قرون وسطی (فتودالیزم، مسیرهای تجاری، سفرهای اکتشافی، روابط و منازعات)، ظهور افکار جدید درباره جهان و رویدادهای آن در اواخر این دوره و ... پرداخته می‌شود؛ پس از این مرحله بررسی جامع‌تر محتوای تاریخ این دوره در دستور کار آموزگاران و دانش‌آموزان قرار می‌گیرد و برای نمونه حوزه‌هایی چون جهان غرب و جهان اسلام و جهان آسیایی و حوزه

| از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه درسی تاریخ در مدارس استرالیا | ۱۹

اقیانوس آرام به تفصیل موضوع پژوهش و آموزش قرار می‌گیرند. هر یک از این حوزه‌های گسترده به موضوعات خردتری تقسیم می‌شوند و برای مثال در بررسی حوزه جهان غرب و جهان اسلام به قلمروهایی تمدنی-تاریخی همچون وایکینگ‌ها (از ۷۹۰ تا ۱۰۶۶ میلادی)، اروپای قرون وسطی (از ۵۹۰ تا ۱۵۰۰ میلادی)، ایتالیای عهد رنسانس (از ۱۴۰۰ تا ۱۶۰۰ میلادی) و امپراتوری عثمانی (از ۱۲۹۹-۱۶۸۳ میلادی) توجه می‌شود. به همین قیاس حوزه جهان آسیایی و اقیانوس آرام نیز به زیرشاخه‌هایی همچون امپراتوری آنگکور و خمر (از ۸۰۲ تا ۱۴۳۱ میلادی)، ژاپن در دوره سلطه شوگون‌ها (از ۷۹۴ تا ۱۸۶۷ میلادی) و تاریخ مردمان پولنزی در اقیانوس آرام (از ۷۰۰ تا ۱۷۵۶ میلادی) تقسیم می‌شود که موضوعات مختلفی به فراخور اهمیت تاریخی خویش در این دوره به آن افزوده می‌شود؛ برای نمونه در ذیل سرفصلی با عنوان «گسترش روابط» میان ملل به رویدادهای بزرگ تاریخی نظیر گسترش امپراتوری مغول، مرگ در اثر بیماری‌های بزرگ مسری و فتح آمریکا توسط اسپانیایی‌ها پرداخته می‌شود (ibid, 1-8). این روال در سال‌های بعدی؛ یعنی نهم تا دهم، نیز با حفظ تمرکز بر مضامین مشترک و لحظات و رویدادهای تاریخی خاص هر دوره در کنار مسائل اختصاصی جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و زمانی آن پی گرفته می‌شود.

بخش دوم برنامه آموزشی تاریخ در این مقاطع را آموزش «مهارت‌ها» تشکیل می‌دهد. مهارت‌هایی که در این مقطع به دانش‌آموزان آموخته می‌شود پنج زمینه اصلی را دربرمی‌گیرند:

-گاه‌شناسی، اصطلاحات و مفاهیم

-پرسش‌های تاریخی و پژوهش درباره آن‌ها

-تحلیل منابع و استفاده از آن‌ها

-چشم‌اندازها و تفاسیر

-تبیین و ارتباط

در آموزش مهارت‌ها زمان‌بندی سرفصل‌های تدوین‌شده به گونه‌ای است که معطوف به توسعه شماری از این توانایی‌ها در سال‌های هفتم و هشتم به صورت مشترک و

شماری دیگر در سال‌های نهم و دهم، باز هم به صورت مشترک، باشد. در سال هفتم و هشتم، در بخش آموزش «گاه‌شناسی، اصطلاحات و مفاهیم» به دانش‌آموزان این دوره تکلیف می‌شود تا درباره مضامینی همچون «رویدادها، تحولات و دوره‌های تاریخی متوالی» و «استفاده از اصطلاحات و مفاهیم تاریخی» به بحث و تمرین پردازند. آموزش همین مهارت در سال‌های نهم و دهم شامل مواردی چون بهره‌گیری از توالی گاه‌شناختی برای نشان‌دادن رابطه میان رویدادها و تحولات در ادوار و مکان‌های مختلف و نیز استفاده از اصطلاحات و مفاهیم تاریخی در سطحی پیشرفته‌تر می‌شود.

مهارت طرح پرسش‌های تاریخی و پژوهش درباره آن، در سال هفتم، شامل فقراتی چون «تشخیص مجموعه‌ای از مسائل درباره گذشته برای استفاده از آن در پژوهش تاریخی» و «تشخیص و دستیابی به منابع مربوط» به این مسائل با استفاده از روش ICT و دیگر روش‌های مربوطه می‌شود. در سال‌های بعدی، همین اجزای مهارت مزبور در سطحی پیشرفته‌تر پی‌گیری می‌شود و از دانش‌آموز خواسته می‌شود تا سطح پرسش‌گری و نوع پرسش‌های خویش را ارتقا بخشد. مهارت بعدی که معطوف به بهره‌گیری تحلیلی از منابع است، رویکردهای محققانه و انتقادی را در دانش‌آموزان تقویت می‌کند. در رابطه با این مهارت، در سال‌های هفتم و هشتم از دانش‌آموزان خواسته می‌شود تا به برخی از ابعاد اصلی منبع‌پژوهشی، همچون خاستگاه و اهداف منابع دست اول و دست دوم، توانایی دستیابی به منابع و مقایسه و بهره‌گیری از اطلاعات مندرج در آن‌ها همچون شواهد تحقیق توجه کنند. آخرین سطح این مهارت در این مقطع دستیابی به نتیجه‌گیری‌هایی درباره فواید این منابع است. مهارت‌های انتقادی منبع‌شناختی مزبور، در سال‌های بعدی به نحو محسوسی ارتقا می‌یابند و به دانش‌آموز تکلیف می‌شود تا علاوه بر بافت‌مند کردن منابع به ترکیب و پردازش اطلاعات به دست آمده از آن‌ها به عنوان شواهدی برای پیش‌برد بحث تاریخی بپردازد و نیز اعتمادپذیری و فواید منابع دست اول و دست دوم را در معرض سنجش و ارزیابی قرار دهد.

این مهارت‌های منبع‌شناختی در فقره چهارم از مهارت‌های آموزشی تاریخ؛ یعنی چشم‌اندازها و تفسیرها، پی‌گیری می‌شود و دانش‌آموزان می‌کوشند تا علاوه بر توصیف

| از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه درسی تاریخ در مدارس استرالیا | ۲۱

زاویه دیدها، ایستارها و باورهای ارزشی مندرج در منابع دست اول و دست دوم در سال‌های هفتم و هشتم بتوانند دیدگاه‌های مردمان گذشته را همراه با تفاسیر مختلف تاریخی نیز در سال‌های بعدی تشخیص دهند و تحلیل کنند؛ درواقع فهم تاریخ‌نگاری و پرسش از تمایز میان منابع دست اول و دست دوم یکی از چشم‌اندازهایی است که به‌طور کلی برای برنامه درسی تاریخ در نظر گرفته شده است (Clark, 2006: 77).

واپسین مهارت تأثیرگذاری که در دانش‌آموزان این مقاطع تقویت می‌شود مهارت‌های تبیینی و توانایی انتقال مضامین فراگرفته‌شده است؛ این مهارت در دانش‌آموزان تمامی مقاطع مشترک است و به‌طبع در سطوح بعدی تعمیق می‌یابد و گسترش داده می‌شود. عمده‌ترین مهارتی که آموزش‌ها آن در این مرحله برعهده آموزگاران قرار می‌گیرد توسعه و بسط متون نگاشته‌شده توسط دانش‌آموزان است، به‌ویژه توصیف‌ها و تبیین‌هایی که متکی بر شواهد برگرفته‌شده از منابع گوناگون مورد وثوق هستند؛ همچنین درنهایت از دانش‌آموزان خواسته می‌شود تا در متون نگارشی خود از اشکال متنوع انتقال موضوعات و مفاهیم، همچون ابزارهای شفاهی، گرافیکی و مکتوب بهره گیرند و نیز به فناوری‌های دیجیتال توجه کنند (ACARA, v8.1, History, 2015: 9).

چنانکه اشاره شد، در سال دهم آموزش پیشادانشگاهی در استرالیا تاریخ نه به‌صورت درسی مستقل بلکه به‌مثابه یکی از مفاد حوزه‌ای وسیع‌تر با عنوان «علوم انسانی و علوم اجتماعی» تدریس می‌شود. اندراج رشته تاریخ در ذیل این دسته از علوم نه ناشی از کاهش اهمیت آموزشی این رشته به‌صورت محض، بلکه برخاسته از نگاهی میان‌رشته‌ای و کلان است که در آن کوشش می‌شود تا دانش تاریخ در جایگاه یکی از علوم اجتماعی و انسانی ارتباطی معنادار با دیگر علوم بیابد که به‌ظاهر نزدیکی بیشتری با مسائل روز جامعه استرالیا و جهان دارند. این علوم که عبارت‌اند از: تاریخ، جغرافیا، مدنیت و شهروندی، اقتصاد و تجارت؛ همگی حول مسائل مشترکی سازمان یافته‌اند که ذیل سرفصل‌هایی با عناوینی تفصیلی و معنادار تدوین شده‌اند. این دغدغه‌های مشترک (یا چنان‌که در عنوان کلی این سرفصل آموزشی مندرج شده است) ایده‌های کلیدی مورد بررسی در این چهار حوزه را به‌طور خلاصه می‌توان این‌گونه تقریر کرد:

۱. هویت و ارزش‌های اجتماعی: در این بخش دانش‌آموزان می‌آموزند تا پیوندهای تاریخی و فرهنگی میان هویت استرالیایی مدرن خویش و ساکنان اصلی استرالیا، یعنی ابورجین‌ها^۱ (بومیان) را کشف کنند. آن‌ها علاوه بر اینکه با برخی از زیرشاخه‌های دانش تاریخ همچون تاریخ محلی و تاریخ خانواده در استرالیا و یادمان‌ها و جشن‌های ملی تاریخ این کشور آشنا می‌شوند ذهن خود را مستقیم با مسئله مهم حضور مداوم تاریخی و فرهنگی ابورجین‌ها در این جزیره بزرگ درگیر می‌کنند؛ امری که تا اندازه‌ای واکنشی است آموزشی به مسئله تاریخی پررنگ استعمار در تاریخ استرالیا (Clark, 2006: 78)؛ پس از این دانش‌آموزان با تأثیرات میراث بزرگ غربی غیر استرالیایی، یعنی میراث یونان و رم باستان، بر تمدن امروزی غربی استرالیا آشنا می‌شوند.

۲. عملکرد جوامع و اقتصاد و دگرگونی آن‌ها در طول زمان: فهم ساختار اجتماعی جوامع باستانی و میراثی که این جوامع برای دوره‌های پس از خود به جای گذاشته‌اند در رأس مضامینی قرار دارند که در رابطه با این مفاهیم کلیدی تدریس می‌شود. درک تأثیر دوره‌های مهم (همچون دوره انقلاب صنعتی، رنسانس، انقلاب علمی، روشنگری، امپریالیسم بریتانیایی، ملی‌گرایی و جهانی‌شدن) بر روی جوامع در کنار توسعه دموکراسی در استرالیا از دیگر مضامین مهمی است که ذهن دانش‌آموز را در این حوزه به‌خود مشغول می‌دارد.

۳. فهم شیوه‌های درک مردمان، ایده‌ها و رویدادها و نحوه برقراری پیوند میان آن‌ها: در این فقره دانش‌آموزان به شکلی صریح‌تر و انتقادی‌تر با تاریخ استعمار در استرالیا و مسائل ناشی از آن درگیر می‌شوند. علل و روابط میان رویدادهای بزرگی همچون جنگ‌های جهانی و جنگ سرد، به‌همراه تأثیر روندهای جهانی بر فرهنگ استرالیا موضوعات دیگری هستند که دانش‌آموزان باید درباره آن تأمل کنند.

۴. درک چگونگی انجام مسئولیت‌ها از سوی مردم و مشارکت آن‌ها در جامعه و اتخاذ تصمیمات آگاهانه: این مفهوم کلیدی به‌منظور رسیدن دانشجویان به فهمی عمیق‌تر از مسائل مدرن و پیچیده‌تر تاریخ استرالیا ملحوظ شده است. در این بخش تلاش

1. Aborigines

| از جنگ تاریخ‌ها تا تدوین تاریخ ملی: نگاهی به توسعه برنامه درسی تاریخ در مدارس استرالیا | ۲۳

می‌شود تا توجه دانش‌آموز معطوف به تاریخ حاشیه‌ای‌ها در استرالیا شود و برای نمونه به سیر تحول و تکوین حقوق گروه‌های کمتر مورد توجه در دانش تاریخ رسمی؛ یعنی زنان، کودکان، ابورجین‌ها و گروه‌های مشابه دیگر در تاریخ معاصر، پرداخته شود. از دانش‌آموزان خواسته می‌شود تا به مسائلی توجه کنند که ربط وثیق‌تری با وضعیت کنونی آن‌ها دارند و بررسی مشارکت انسان‌ها در جنبش‌های حقوق بشر و پویای محیط زیستی را در دستور کار خویش قرار دهند. در این بخش درنهایت با عطف توجهی مستقیم به تاریخ ملی استرالیا، به دانش‌آموز تکلیف می‌شود تا دستاوردهای افراد و گروه‌های گوناگونی را که در توسعه کشور استرالیا نقش داشته‌اند، مورد بررسی و تأمل قرار دهد (ACARA, v8.1, Humanities and Social Sciences, 2015: 1-2).

این سرفصل‌ها یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های در نظر گرفته برای دانش‌آموزان تاریخ؛ یعنی امکان «انتخاب» و «انعطاف‌پذیری» را تا حد زیادی برآورده می‌کند. دانش‌آموز علاوه بر فراگرفتن مبادی ضرورت معرفت تاریخی امکان آن را نیز می‌یابد تا به فراخور علاقه شخصی خویش موضوعاتی را برای پژوهش عمقی گزینش کند. قبول چنین رویکردی ناشی از این واقعیت است که تدوین‌کنندگان سرفصل‌های دروس تاریخ در استرالیا دریافته‌اند که سرفصل‌های تعیین شده نمی‌توانند تمامی مسائل و رخدادهای تاریخی را پوشش دهند؛ از این رو باید امکان غربال کردن و دسته‌بندی تکه‌پاره‌های برجای مانده از گذشته برای دانش‌آموز فراهم باشد. ساختار سرفصل‌های مزبور بدین شکل تمهید شده است تا سه هدف اصلی را برآورده کند: ۱) افزایش «فهم تغییر، تداوم، علیت و شواهد در طول زمان»؛ ۲) ایجاد «مهارت‌هایی برای نشان دادن واکنش‌هایی خلاقانه و نقادانه به شواهد تاریخی برای معنابخشی به گذشته»؛ ۳) دستیابی «به دانش وسیع تاریخی» (Clark, 2006: 77-79).

این نوع رویکرد به سازمان‌دهی مضامین اصلی در سرفصل‌های درسی تاریخ در مقاطع پیشادانشگاهی، چنان‌که پیشتر اشاره شد، تحت تأثیر برداشت خاصی از دوره دبیرستان است که بر آن به مثابه مرحله گذار از دوره ابتدایی به دانشگاه و محملی برای تقویت مهارت‌های

«قابل انتقال» تأکید می‌شود. برنامه‌ریزان درسی استرالیا در آغاز کار خویش دو مجموعه هدف اصلی را تعیین کرده بودند: «کاربست [ادبیات] انگلیسی و توانایی کار با ارقام» در کنار «کاربست اطلاعات... حل مسئله، تعامل و تحلیل مقولات»؛ این دو مجموعه هدف نقاط کانونی آموزش علوم اجتماعی در مرحله دبیرستان را تشکیل می‌دهند. رئیس انجمن آموزگاران تاریخ غرب استرالیا نیز در سال ۱۹۹۵م تأکید کرده بود که هدف از آموزش تاریخ نه آموزش وقایع‌نگاری جامع؛ بلکه آموزش روند تفکر تاریخی است که می‌تواند به صورت نظام‌مند در میان دانش‌آموزان (و نه فقط دانشجویان آینده تاریخ) بسط داده شود، آن هم به‌ویژه هنگامی که معلم از موضوعات تاریخی معینی برای آموزش دروس خویش استفاده می‌کند؛ این روند همچنین متضمن یادگیری مهارت‌های تاریخی خاصی است که در این روش مدنظر قرار می‌گیرد و بر روندهای گزینش، ارزش‌گذاری و تصمیم‌گیری در رابطه با شواهد متمرکز است؛ مهارت‌هایی که به عقیده وی برای نظام آموزشی خودگردان ضروری‌اند. پیشنهادی مزبور الهام‌گرفته از راه‌کارهایی هستند که پیش‌تر استیوارت مک‌ایتایر، مورخ بزرگ انتقادی استرالیا، به گروه متخصصان آموزش خودگردان پیشنهاد داده بود. برنامه‌ریزی‌های مزبور همچنین تحت تأثیر برخی از پیشنهادها و یافته‌های محققانی چون مارتین بوث بوده است که از نظر وی آموزش تاریخ باید به دانش‌آموزان کمک کند تا «مهارت‌های لازم برای بهره‌گیری از منابع و قابلیت‌های شناختی دخیل در فهم مفاهیم انتزاعی» را در خویش تقویت کنند (Kühnel, 2012: 208).

آخرین سطوح یادگیری تاریخ و مضامین اصلی آن در دبیرستان معطوف به برنامه‌ای برای هماهنگ‌سازی روند توسعه سرفصل‌های درسی با نیازهای جامعه در حال تغییر استرالیا است؛ برنامه‌ای که ساختار اصلی سرفصل‌های درس‌های مدارس استرالیا را در دهه بعدی طراحی کرد و در یکی از گزارش‌های شورای مدارس غرب استرالیا بدان تصریح شده است. برنامه مزبور نمایانگر پیوندی است که میان جریان‌های فراملی در جامعه و نظام آموزشی استرالیا وجود دارد. در این برنامه همچنان تاریخ خط پیوندی میان آموزش پیش‌دانشگاهی و دانشگاهی تلقی می‌شود؛ اما یکی دیگر از ابعاد عملی و معرفتی این سطح از آموزش تاریخ هم‌سازی با روند جهانی شدن و آماده‌کردن دانش‌آموزان استرالیا برای ایفای نقش در آینده به‌مثابه یک شهروند

جهانی است؛ بر اساس یکی از مفاد این برنامه دانش‌آموزان باید به‌خوبی «برای مشارکت در جامعه جهانی آماده شوند». آن‌ها باید «نگاه جهانی گسترده‌ای داشته باشند که بر اساس آن استرالیا را در بستر جهانی بنگرند و از تعهدات خود به‌عنوان شهروندان جهان آگاهی داشته باشند». آگاهی از «پیوند جهانی میان جوامع، فرهنگ‌ها و محیط‌های طبیعی» نیز بخش دیگری از این «دانش ضروری» به‌شمار می‌آید. به تعبیر کونل تأکید بر این چشم‌انداز جهانی در مقاطع بالایی تحصیل در دبیرستان به آن معناست که نظام تدوین سرفصل‌های درسی شامل چشم‌اندازهایی درباره تاریخ خواهد بود که فقط استرالیایی نیستند (ibid, 211). از این قرار، همان‌گونه که به کرات از سوی بسیاری از برنامه‌ریزان آموزشی در استرالیا تأکید شده است، تدوین سرفصل‌های دروس تاریخ و تدریس آن تنها با هدف آمادگی برای ورود به دانشگاه صورت نمی‌پذیرد، بلکه تحت تأثیر مجموعه‌ای از جریان‌های وسیع‌تر فرامنطقه‌ای است.

در نسخه بازبینی‌شده این درس‌گان در سال ۲۰۲۲م (نسخه ۸،۴)، شاکله و بدنه اصلی نسخه ۸،۱ حفظ شد و تنها تغییراتی گاه جزئی و گاه قابل توجه برای بهبود کیفیت محتوای درس‌گان اعمال شده است؛ برای نمونه، در بخش مرور کلی تاریخ باستان در سال هفتم، شاخص زمانی نظریه مهاجرت انسان‌ها از آفریقا به دیگر نقاط جهان، از شصت‌هزار سال به حدود شصت‌هزار تا صدویست‌هزار سال تغییر یافته است (ACARA, 2018: 15) و نیز به استفاده از فناوری‌های جدید در فهم گذشته باستانی، نظیر آزمایش DNA و تاریخ‌گذاری با استفاده از رادیوکربن اشاره شده است (ibid, 16)؛ اما گذشته از این تغییرات کوچک محتوایی، نمونه مهم اصلاحات جدید را می‌توان در بخش جهان باستان تا جهان مدرن سال هشتم مشاهده کرد که در آن، علاوه بر ارائه یک ترتیب کمابیش جدیدتر از موضوعات، در مورد صورت‌بندی بلاغی برخی از اصطلاحات از حیث فرهنگی و سیاسی جهت‌گیرانه تأمل بیشتری صورت گرفته است. مهم‌ترین نمونه این امر جایگزینی عنوان «جهان غرب و جهان اسلام» با جهان «آسیا و اقیانوسیه» است (ibid, 37). نمونه تغییر معنادار دیگر در این بخش، افزودن موضوع نحوه استفاده زاین عهد شوگون‌ها از منابع و محیط زیست است (ibid, 38).

تعدیل جهت‌گیری‌های فرهنگی و توجه به حساسیت‌های سیاسی در برنامه درسی سال‌های نهم و دهم نمود بارزتری یافته است؛ برای نمونه در بخش مرور کلی سال نهم،

توجه بیشتری به آسیا و اقیانوسیه و تقویت نگاه منطقه‌ای در مقابل نگاه اروپامحورانه صورت گرفته (ibid, 49) و در بخش تاریخ مدرن در سال دهم، مبحث برخورد استعمارگرانه و تبعیض‌آمیز با بومیان استرالیا نیز به برنامه افزوده شده است (ibid, 66).

۸. نتیجه‌گیری

ملی‌سازی درس‌گان و مفاد دروس تاریخ در مدارس استرالیا، اگرچه برنامه‌ای بود که فکر اولیه آن از جانب نیروهای سیاسی و فرهنگی محافظه‌کار در استرالیا مطرح شد، اما در نهایت محتوا و مهارت‌هایی که در سرفصل‌های این درس در مدارس استرالیا گنجانده شدند آشکارا نیازهای یک جامعه چندفرهنگی و رویکردی مترقیانه و غیرمحافظه‌کارانه را در خود بازتاب می‌دهند. هر دو گروه محافظه‌کار و مترقی اهدافی فرامدرسه‌ای و کلان‌تر را از آموزش تاریخ در سطح ملی دنبال می‌کردند؛ با این حال، پیروزی جناح مترقی باعث شد تا جهت‌گیری‌های فرامدرسه‌ای خود را در به‌روزرسانی و عبور از الگوهای سنتی تدریس تاریخ و تدوین برنامه‌ها نیز عیان سازند. همین گرایش سبب شده است تا توازنی ظریف و پایدار میان محتوا و مهارت‌ها در نظام تدریس تاریخ در مدارس برقرار شود، توازنی که خود را در تعیین دو راهبرد کلی «دانش» و «مهارت‌ها» به نمایش می‌گذارد و ترکیبی از رویکرد ملی و فراملی را عرضه می‌دارد، به گروه‌های حاشیه‌ای و خرده‌فرهنگ‌ها توجه بیشتری می‌دارد و می‌کوشد تا از اروپامحوری عبور کند. برنامه‌ریزان درسی استرالیا و حامیان سیاسی ترقی‌خواهشان دریافتند که تحقق انتظارات عملی مورد نظر از تدریس تاریخ، که مهم‌ترین آن‌ها تقویت روحیه شهروندی در یک جامعه چندفرهنگی با تاریخی استعمارزده است، تنها از طریق ارائه یک محتوای خاص امکان‌پذیر نیست و دانش‌آموز باید مهارت‌های ذهنی و عملی راهگشا برای فهم و مواجهه انتقادی با این محتواها را نیز فراگیرد؛ از همین‌روست که باوجود عبور از محدوده‌های متعارف تاریخ ملی و گستردگی محتوای فراملی و منطقه‌ای دروس تاریخ در مدارس استرالیا، تأکید بر عمق و تقویت مهارت‌های دانش‌آموزان نقشی اصلی و نه حاشیه‌ای می‌یابد. بازبینی‌ها و اصلاحات مداومی که در جهت هرچه کارآمدترسازی این درس‌گان صورت می‌گیرد هنوز هم متأثر از همان جهت‌گیری‌های سیاسی و فرهنگی مترقیانه هستند و در هر مرحله از بازنگری‌های جزئی و کلی در سرفصل‌ها هر دو گزینه محتوا و مهارت به‌صورت موازی و متوازن در معرض اصلاحات جدید قرار می‌گیرند.

فهرست منابع

صیامیان گرجی، زهیر (ترجمه) (۱۳۹۰)، «ساختن تاریخ: راهنمای تدریس و یادگیری تاریخ در مدارس استرالیا»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۶۰، صص ۱۹ تا ۲۷.

- ACARA (Australian Curriculum, Assessment and Reporting Authority) (2018), *The Australian Curriculum, Humanities and Social Sciences (Version 8.4)*, Retrieved from <https://v8.australiancurriculum.edu.au/download?view=f10>
- ACARA (Australian Curriculum, Assessment and Reporting Authority) (2015), *Australian Curriculum*, v8.1, Humanities and Social Sciences. Retrieved from https://www.acara.edu.au/_resources/F-10_HASS_Key_ideas_-_Subject_sub-strand_illustrations.pdf
- Clark, Anna (2002), 'History in Black and White: A Critical Analysis of the Black Armband Debate', *Journal of Australian Studies*, Vol. 26, Iss. 75, pp. 1-11
- Clark, Anna (2006), *Teaching the Nation: Politics and Pedagogy in Australian History*, Melbourne University Press.
- Curthoys, Ann and John Docker (2006), *Is History Fiction?*, UNSW Press.
- Davison, Graeme (2000), *Use and Abuse of Australian History*, Allen & Unwin.
- Gare, Beborah (2000), "Britishness in Recent Australian Historiography", *The Historical Journal*, Vol. 43, No. 4, pp. 1145-1155.
- Kühnel, Reinhard (2012), *Beyond the National: Transnational History in Australian Schools 1978-2007*, Unpublished Doctoral Thesis, University of Western Australia, School of Humanities- Discipline Group History.
- Macintyre, Stuart (2009), *A Concise History of Australia*, Cambridge University Press.
- Martin, A. W. (2007), *The 'Whig' View of Australian History and Other Essays*, Introduction by John Hirst, Edited by J. R. Nethercote, Melbourne University Press.
- Reitano, Paul and Nicole C. Green (2013), "Beginning Teachers' Conceptual Understandings of Effective History Teaching: Examining the Change from "subject knowers" to "subject teachers"", *Asia-Pacific Journal of Teacher Education*, Vol. 41, No. 2, 197-217.
- Shimomura, Takayuki (2021), "History in the Australian National Curriculum: Content, Competency and Controversy", *International Journal of Curriculum Development and Practice*, Vol. 24, No. 1, pp. 1-15.
- Spaull, Andrew (2000), *The Australian Education Union, from Federal Registration to National Reconciliation*, ACER Press.
- Taylor, Tony (2010), "Constructing the Australian School History Curriculum: Ideology, High Politics and the History Wars in the Howard Years", in Joseph Zajda (Edi), *Globalisation, Ideology and Education Policy Reforms*, Springer.
- Taylor, Tony (2012), "Under Siege from Right and Left: A Tale of the Australian School History Wars", in Taylor, Tony & Robert Guyver, *History Wars and the Classroom: Global Perspectives*, Information Age Publishing, Inc.
- Taylor, Tony and Carmen Young (2003), *Making History: A Guide for the Teaching and Learning of History in Australian Schools*, Australian Government: Department of Education, Science and Training.
- Tudball, Libby and Deborah Henderson (2013), *A New Civics Curriculum for Australian Schools – is it National Education?*, Centre for Governance and Citizenship, The Hong Kong Institute of Education, Working Paper Series No. 001.

Transliteration

- Siamian Gorji, Zohair (Trans.) (2011), "Making History: A Guide for the Teaching and Learning of History in Australian Schools", *Mah-e Tarikh va Joghrafiya* (Month of History and Geography), No. 160, pp. 19-27.

From the History Wars to the Articulation of a National History: Development of the History Curriculum in Australian Schools

Extended Abstract

Introduction: Teaching history in Australian schools has evolved through an extensive process of curriculum reform shaped by major political, cultural, and educational debates. Rather than functioning merely as a vehicle for transmitting knowledge about the past, history education has become a central instrument for fostering civic participation, historical consciousness, and democratic citizenship in an increasingly multicultural society. This article examines how the political and cultural controversies surrounding Australian national identity—particularly the so-called *History Wars*—have influenced the design and development of the national history curriculum. It seeks to explain how curriculum developers have balanced national historical narratives with global and transnational perspectives while integrating historical knowledge with transferable analytical skills. The main research question addressed in the present study concerns how contemporary political, cultural, and historiographical debates have affected both the content and pedagogical orientation of Australia's school history curriculum. A related question investigates why curriculum reform has increasingly emphasized historical thinking skills alongside factual knowledge. Since no comprehensive Persian-language study has previously examined the Australian history curriculum in a systematic manner, this article fills an important research gap by synthesizing official curriculum documents with recent English-language scholarship on Australian history education, curriculum reform, and the History Wars.

Method: This study employs a qualitative, documentary, and analytical research design. Because direct fieldwork, classroom observation, and interviews with teachers and curriculum developers were beyond the scope of the research, the study relies primarily on documentary analysis. The principal data sources include official curriculum documents issued by the Australian Curriculum, Assessment and Reporting Authority (ACARA), particularly versions 8.1 (2015) and 8.4 (2022) of the Australian Curriculum, together with policy reports and curriculum frameworks concerning Humanities and Social Sciences. These primary sources are complemented by an extensive review of secondary literature written by leading Australian historians, educational researchers, and curriculum specialists. The research combines descriptive analysis of curriculum content with comparative analysis of successive curriculum revisions to identify the educational, political, and cultural factors influencing curriculum development. Rather than conducting statistical analysis, the study employs interpretive content analysis to examine the

relationship between historical debates, curriculum objectives, historical knowledge, and competency-based education.

Findings: The findings demonstrate that Australia's national history curriculum reflects a gradual shift from a narrowly nationalistic and Eurocentric model toward a more inclusive, multicultural, and globally oriented approach. Curriculum development has been profoundly influenced by the History Wars, which emerged from conflicting interpretations of Australia's colonial past, indigenous history, immigration, and national identity. While conservative groups advocated a unified national narrative emphasizing patriotism and traditional historical knowledge, progressive historians promoted critical engagement with colonialism, indigenous experiences, and cultural diversity. The resulting curriculum represents a negotiated balance between these competing perspectives.

The curriculum is organized around two complementary dimensions: historical knowledge and understanding and historical skills. Approximately four-fifths of instructional content is devoted to developing students' historical knowledge, while the remaining component focuses on cultivating historical inquiry skills, chronological reasoning, source criticism, interpretation, evidence-based argumentation, communication, and critical thinking. Rather than memorizing isolated historical facts, students are encouraged to investigate historical questions, evaluate primary and secondary sources, compare competing interpretations, and construct evidence-based explanations.

Another significant finding is that Australian history is consistently presented within broader regional and global contexts. Students study ancient civilizations, medieval societies, Asian civilizations, European history, and world history alongside Australia's national development. The curriculum progressively incorporates indigenous history, multiculturalism, human rights, environmental issues, and democratic citizenship, thereby strengthening students' understanding of Australia's place within global historical processes. Recent curriculum revisions have further expanded the representation of indigenous perspectives, increased attention to Asia-Pacific history, reduced Eurocentric emphases, and introduced new scientific approaches such as DNA analysis and radiocarbon dating into the study of ancient history.

The research also reveals that curriculum development in Australia is characterized by continuous revision involving collaboration among historians, teachers, educational experts, government agencies, and curriculum authorities. This collaborative model enables curriculum reform to respond flexibly to changing scholarly knowledge, social priorities, and political debates while maintaining overall curricular coherence.

Discussion and conclusion: The study concludes that Australia's history curriculum represents an innovative balance between national identity

formation and global historical awareness. Rather than emphasizing historical content alone, it integrates disciplinary knowledge with historical thinking skills that prepare students for democratic participation, lifelong learning, and responsible citizenship. The curriculum demonstrates that effective history education requires both comprehensive historical knowledge and the analytical competencies necessary to interpret the past critically. Future curriculum development may benefit from maintaining this balance while continuing to expand diverse historical perspectives, strengthen inquiry-based learning, and adapt curriculum content to the emerging social and educational challenges.

Keywords: Australian History Curriculum, History Education, History Wars, Historical Skills, Citizenship Education.

**Women's Endowments in Gilan during the Qajar
Period: A Historical Reading of Property, Religiosity,
and Social Agency**

Fatemeh Rostami¹, Abbas Panahi², Nadia Rah³

Abstract

The tradition of *waqf* (charitable endowment) in Iran has a long history rooted in the social, political, and religious developments of the region. Beyond being a charitable act, *waqf* functioned as a strategic instrument for consolidating ownership and preserving wealth within a social structure undergoing transformation in Iran. In Gilan, as in other parts of the country, this institution had a long-standing background. Historical reports indicate that endowments increased for various reasons from the Safavid era to the Qajar period. During the Qajar era, the economy of Gilan experienced significant growth due to the commercialization of its strategic agricultural products. With the rising wealth of affluent families, the financial capacity of women also expanded. Some of these women endowed part of their movable and immovable property, often with ritual and religious purposes. By examining archival documents and *waqf* deeds from Gilan, this study seeks to answer the question of how female endowers achieved independent legal agency through the institution

1. Assistant Professor in Guilan Studies, University of Guilan., Rasht, Iran.
(Corresponding Author). fatemehrostami@guilan.ac.ir

2 . Professor in Guilan Studies, University of Guilan., Rasht, Iran. apanahi@guilan.ac.ir

3 . PhD in History, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran,
Iran. nadia.rah@iau.ir

Received: May 28, 2026 - Accepted: July 11, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

of *waqf*. The findings indicate that women endowers in Gilan utilized the juridical capacities of Islamic law concerning land ownership and the administration of trusteeship (*tawliyat*) to employ waqf as a mechanism for safeguarding capital and reproducing social power. By appointing themselves or their children as trustees, they established a form of intra-family mechanism for controlling and transferring wealth, which partially compensated for the lack of formal legal protections in Iran before the institutionalization of modern legal systems. Using documentary sources and a descriptive-analytical approach, the research challenges common assumptions about the passivity of women within the patriarchal structure of the Qajar period and demonstrates that the actions of female endowers in Gilan represented a conscious form of management aimed at securing their economic independence within society.

Keywords: Women's Property, Gilan, Qajar Period, Waqf Economy, Archival Documents.

وقف زنان گیلانی در دوره قاجار: خوانشی تاریخی از مالکیت، دینداری و عاملیت اجتماعی

فاطمه رستمی^۱، عباس پناهی^۲، نادیا ره^۳

چکیده

سنت وقف در ایران از پیشینه‌ای کهن برخوردار است و ریشه در تحولات اجتماعی، سیاسی و سنت‌های دینی این پهنه دارد. وقف فراتر از یک کنش خیریه، ابزاری استراتژیک برای تثبیت مالکیت و حفظ دارایی در ساختار اجتماعی در حال گذار ایران محسوب می‌شد. این نهاد در گیلان همانند سایر مناطق ایران از پیشینه‌ای کهن برخوردار بوده است، برپایه گزارش‌های تاریخی، اوقاف به دلایل گوناگون از دوره صفویه تا عصر قاجار افزایش یافت. اقتصاد گیلان در دوره قاجار به دلیل تجاری‌شدن محصولات استراتژیک آن روبه‌رشد نهاد و در این میان با افزایش ثروت خاندان‌های متمول، بر قدرت مالی زنان نیز افزوده شد؛ برخی از این زنان بخشی از سرمایه منقول و غیرمنقول خود را به صورت وقف و بیشتر با هدف مذهبی به میراث گذاشتند. این پژوهش با واکاوی اسناد و وقف‌نامه‌های گیلان، به دنبال پاسخ به این پرسش است که زنان واقف چگونه از طریق نهاد وقف، به عاملیت مستقل حقوقی دست یافته‌اند؟ یافته‌ها نشان می‌دهد زنان واقف

۱. استادیار پژوهشکده گیلانشناسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. (نویسنده مسئول).

fatemehrostami@guilan.ac.ir

۲. استاد پژوهشکده گیلانشناسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران. apanahi@guilan.ac.ir

۳. دکتری تاریخ دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. nadia.rah@iaui.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۰۷ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۲۰



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

گیلانی با بهره‌گیری از ظرفیت‌های فقهی در مالکیت زمین و مدیریت تولیت، از وقف به‌مثابه راهکاری برای صیانت از سرمایه و بازتولید قدرت اجتماعی استفاده کرده‌اند. آن‌ها از طریق تعریف تولیت برای خود یا فرزندان‌شان، نوعی سازوکار درون‌خانوادگی برای کنترل و انتقال ثروت ایجاد کردند که تا اندازه‌ای در دوره پیش از نهادینه‌شدن قانون در ایران، خلأ حمایت‌های رسمی حقوقی را جبران می‌کرد. پژوهش با روش اسنادی و به شیوه مطالعات توصیفی-تحلیلی با نقدِ انگاره‌های رایج مبنی بر انفعال زن در ساختار پدرسالار قاجار، ثابت می‌کند که کنش‌گری زنان واقف گیلانی، نوعی مدیریت آگاهانه برای تضمین استقلال اقتصادی آنان در جامعه بوده است.

واژه‌های کلیدی: مالکیت زنان، گیلان، قاجار، اقتصاد وقف، اسناد.

۱. مقدمه

وقف، به‌مثابه یکی از کهن‌ترین نهادهای حقوقی-دینی در تمدن اسلامی، همواره نقشی فراتر از یک عمل عبادی صرف ایفا کرده و در بسترهای مختلف تاریخی، به سازوکاری برای سازمان‌دهی حیات اجتماعی، توزیع منابع و تثبیت روابط قدرت و منزلت بدل شده است؛ با این‌همه، در تاریخ‌نگاری رایج ایران، بررسی وقف بیشتر از منظر نهادهای رسمی، رجال سیاسی یا روحانیان برجسته صورت گرفته و سهم کنشگران اجتماعی کمتر دیده‌شده، به‌ویژه زنان، در حاشیه مانده است. وقف‌نامه‌ها به‌دلیل اهمیت سندی، بیشتر دارای نثر ادبی فاخر و خط خوش و مهرهای اختصاصی هستند، این اسناد از جنبه‌های گوناگون از یک‌سو بازتاب دهنده هنر و ادبیات زمانه و از سوی دیگر وضعیت اقتصادی و اجتماعی زمانه خود هستند.

مقاله حاضر با تمرکز بر زنان واقف گیلانی در دوره قاجار تلاشی برای بازخوانی این بخش مغفول‌مانده از تاریخ اجتماعی ایران است؛ به‌طور کلی زنان در تاریخ ایران و جهان اسلام در شکل‌گیری و توسعه نهاد وقف نقش چشمگیری داشته‌اند و اسناد تاریخی نشان می‌دهد که از ورود اسلام به ایران تا دوران معاصر، بانوان بسیاری در زمینه‌های مذهبی، آموزشی، فرهنگی و اجتماعی اموال خود را وقف کرده‌اند. در این میان پهنه گیلان نیز شاهد

حضور زنان واقف بسیاری بوده که با انگیزه‌های گوناگون اجتماعی، دینی و عام‌المنفعه اموال خود که بیشتر شامل مزارع شالی‌کاری باتوجه به بستر کشاورزی این پهنه بود، را وقف کرده‌اند.

انتخاب گیلان به‌عنوان حوزه پژوهش، تصادفی یا تنها دیدگاه محلی‌نگرانه نیست؛ گیلان، به‌دلیل ویژگی‌های خاص جغرافیایی، ساختار اقتصادی متکثر و بافت اجتماعی مبتنی بر خانواده‌های محلی، بستری متفاوت برای کنشگری زنان فراهم کرده است. در این منطقه، زنان نه‌تنها در تولید اقتصادی و مدیریت املاک خانوادگی نقش فعال داشته‌اند، بلکه از نهاد وقف به‌عنوان ابزاری مشروع برای اعمال اراده دینی، اجتماعی و اقتصادی خود بهره برده‌اند؛ از همین‌رو، مطالعه وقف زنان در گیلان، امکان فهمی ژرف‌تر از پیوند میان جنسیت، دین و مالکیت در تاریخ ایران را فراهم می‌آورد. انگیزه اصلی نگارش این پژوهش، پاسخ به این پرسش بنیادین بوده است که زنان گیلان در چه شرایطی و با چه سازوکارهایی توانسته‌اند از نهاد وقف برای حضور مؤثر در عرصه عمومی استفاده کنند؟ برای پاسخ به این پرسش، صرف تکیه بر روایت‌های کلی یا تحلیل‌های انتزاعی کافی نیست؛ از این‌رو، در کنار بهره‌گیری از منابع کلاسیک تاریخ اجتماعی و فقهی، تلاش شد تا از اسناد وقفی و پرونده‌های موجود در اداره اوقاف استان گیلان نیز استفاده شود؛ اسنادی که امکان مشاهده مستقیم کنش حقوقی زنان، نوع املاک موقوفه، مصارف تعیین‌شده و چهارچوب‌های فقهی و عرفی وقف را فراهم می‌کنند.

درخصوص نهاد وقف پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است که متناسب محتوا و شکل به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته نخست به تحقیقات و مقالاتی اختصاص دارد که از منظر دینی با رویکرد تعریف مفاهیم به بحث وقف پرداخته‌اند. این دسته از موضوعات اگرچه در زمینه مفهوم و مباحث نظری نهاد وقف اثرگذار بوده‌اند، اما به لحاظ تاریخی و به‌ویژه موضوع بحث حاضر کمترین قرابت را دارند. «مقدمه‌ای بر فرهنگ وقف» اثر ابن‌سلمان (۱۳۵۸) و «وقف و آثار اجتماعی آن» نوشته مصطفی سلیمی‌فر (۱۳۷۰) ازجمله همین آثارند که در قسمت مفاهیم و کارکرد نهاد وقف تا حدودی کمک کار بوده‌اند؛ دسته دوم پژوهش‌ها بیشتر تاریخی است و بر محور تاریخ نهاد وقف و کارکردهای آن در طول

تاریخ ایران تمرکز داشته است. در این دسته نیز پژوهشی مستقل که به اقدامات زنان واقف گیلانی اشاره داشته باشد، وجود ندارد. تنها کتاب مهم «فهرست اسناد موقوفات ایران (استان کرمانشاه/گیلان)»، سعید حاجی عباسی و همکاران (۱۳۸۷) است که در لابه‌لای سطور کتاب می‌توان به واقفان زن در گیلان نیز پی‌برد؛ علاوه بر این اثر پایان‌نامه مریم گلی‌پور با نام «نهاد وقف در گیلان دوره قاجار» نیز به دوره قاجار اشاره داشته است (۱۳۹۱)؛ با وجود این، معرفی زنان واقف گیلانی و تحلیل وقف‌نامه این زنان در پژوهش خانم گلی‌پور دیده نمی‌شود. باتوجه به خلاء موجود در حوزه وقف زنان با محوریت زنان گیلانی در دوره قاجار مطالعه و تبیین این مهم ضروری به‌نظر می‌رسد. نگارندگان در پژوهش حاضر تلاش دارند تا به این موضوع بپردازند که زنان گیلانی چگونه از کارکرد وقف و سازوکار آن جهت صیانت نظام مالی خانوادگی‌شان سود جسته و سرمایه اقتصادی خود را از طبقات فرادست جامعه مستثنی کردند.

۲. آگاهی اجتماعی و تحول مطالبات زنان گیلانی

وقف در جامعه ایران، افزون‌بر کارکردهای مذهبی، در بسیاری از موارد نقشی حمایتی و اجتماعی نیز داشته و می‌توانسته بخشی از فشارهای اقتصادی و اجتماعی را برای گروه‌های فرودست و میان‌حال کاهش دهد. زنان واقف گیلانی نیز در چنین بستری، از وقف همچون ابزاری برای مشارکت اجتماعی و حفظ دارایی‌های خود بهره گرفتند؛ البته رشد اجتماعی زنان گیلانی و کنشگری آنان ریشه در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران از اواخر عصر ناصری داشته است؛ بر اساس گزارش‌های تاریخی، زنان گیلانی همواره نقش فعالی از نظر اجتماعی و اقتصادی در جامعه داشته و همواره تلاش کرده‌اند تا کنشگری خود را در جامعه گیلانی تداوم بخشند، اما با رشد و گسترش مفاهیم مدرن در ایران و گیلان به‌ویژه پیشتازی گیلانیان در عرصه مدرنیته، جامعه گیلانی به‌ویژه زنان از سنت و قالب‌های کهن اجتماعی و فرهنگی خود خارج و به‌دنبال مطالبات اجتماعی و اقتصادی خود برآمدند. بی‌تردید مشروطیت تأثیری شگرف بر موقعیت فکری و اجتماعی زنان این سرزمین داشت. مشروطه مفهومی مدرن بود که سازوکارهای نوینی از نظر جامعه‌شناسی سیاسی در جامعه

گیلان با خود به همراه آورد. جامعه ایران عصر قاجار از نظر اجتماعی جامعه‌ای ورشکسته محسوب می‌شد و در درون این جامعه مردم از کمترین حقوق اجتماعی محروم بوده و در سایه استبداد زندگی می‌کردند (پناهی، ۱۴۰۳: ۱۲)؛ در نتیجه زنان در عصر قاجار، با وجود برخورداری از برخی حقوق شرعی مانند مالکیت، مهریه و ارث، از نظر حضور رسمی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی با محدودیت‌های گسترده‌ای روبه‌رو بودند.

زنان با پیوند با این گروه‌ها تا اندازه‌ای سرخوردگی‌ها و خلاءهای اجتماعی موجود در جامعه را مرتفع می‌ساختند. متأسفانه گزارش‌های اسناد تاریخی و فرهنگی زیادی درباره کارکرد زنان گیلانی از این دوره در دسترس نیست، تنها تفاوت برجسته زنان گیلانی نسبت به زنان دیگر مناطق ایران، مشارکت فعالانه آنان در تولیدات کشاورزی بود. زنان گیلانی نسبت به مردان سهم بیشتری در تولید اقتصادی این سرزمین داشتند. این کنش اقتصادی پیوند تنگاتنگی با جغرافیا و تاریخ این پهنه از دوره باستان تا امروز دارد؛ با وجود فشارها و تنگناهای مختلف اجتماعی و اقتصادی که در عصر قاجار بر گرده زنان گیلانی قرار داشت؛ پس از پیروزی انقلاب مشروطه زنان گیلانی تحت تأثیر مدرنیته و مفاهیم مدنی آن قرار گرفتند.

شکوائیه‌های مالی و حقوقی زنان به مجلس شورای ملی و ادعاهای آنان در زمینه مسائل زمینداری و احقاق حقوق نشان‌دهنده سیر فکری آنان برای تداوم استقلال مالی آنان است (پناهی، ۱۳۹۸: ۲۳)؛ البته زنان پیش از درخواست کمک از مجلس شورای ملی در جایگاه نهادی مدرن و برآمده از مشروطیت، تلاش داشتند تا از مسیر وقف به حفظ داشته‌ها و اموال و املاک خانواده سود برند؛ در نتیجه پس از ایجاد حاکمیت قانون و تأکید نهادهای قانونی بر حفظ و حراست از مردم، زنان نیز اندک اندک مسیر مدرنیته را جهت استقلال مالی و اجتماعی خود برگزیدند.

آنان در برخی از نامه‌ها و نوشته‌ها، خود را طالب حق دانسته و برای دریافت حقوق از دست‌رفته خود شهادت به خرج داده و از حکام و حتی ائمه جمعه نیز شکوائیه به مجلس و نهادهای قانونی می‌نوشتند. در نوشته‌های زنان واژگانی چون آزادی، برابری، مساوات، تابعیت، قانون و ... به چشم می‌خورد. این مفاهیم مدرن نخست از طریق مطبوعات روشنفکری و آزادیخواه برون مرزی از دوره ناصری به ادبیات سیاسی و روشنفکری ایران

راه یافت، اما پس از استقرار حاکمیت قانون این مفاهیم به‌طور گسترده مورد استفاده مردم قرار گرفت. در بین اسناد وقفی مورد پژوهش باوجود اینکه بیشتر موقوفات با هدف آیینی به‌ویژه جهت برپایی و پاسداشت مراسم محرم و دیگر سنت‌های شیعی در نظر گرفته شد، اما در موقوفات اواخر دوره قاجار و رفته‌رفته اوایل عصر پهلوی موقوفاتی با هدف آموزشی، اجتماعی و عام‌المنفعه انجام شد. افزایش این روند نشان‌دهنده تعمیق تفکر مدرنیته در بین مردم به‌ویژه زنان گیلانی است.

۳. زنان منتخب واقف گیلانی در دوره قاجار

یکی از مهم‌ترین نکات قابل تأمل درخصوص اسناد اداره اوقاف و امور خیریه استان گیلان فعالیت‌های چشمگیر زنان گیلانی در زمینه امور وقفی است. با مطالعه اسناد آرشیوی اداره اوقاف می‌توان به‌وضوح نقش مؤثر زنان گیلانی را در وقف‌نامه‌ها مشاهده کرد. آنچه در این پرونده‌ها به‌خوبی استنباط می‌شود میزان مشارکت زنان گیلانی در سپردن اموال خود به اداره اوقاف و رسیدگی به ابعاد مختلف وقف‌نامه‌ها است؛ از نکات قابل توجه دیگر درخصوص اسناد وقفی در گیلان فعالیت‌های مذهبی زنان واقف گیلانی است؛ به‌طوری‌که در میان ابعاد مختلف وقف کارکرد مذهبی رتبه نخست را داراست؛ پس از کارکرد مذهبی جنبه اجتماعی در جایگاه دوم قرار دارد که بیشتر معطوف به اطعام و کمک به دانش‌آموزان بی‌بضاعت و مساعدت فقرا بود (گلی‌پور، ۱۳۹۱: ۵۶).

از میان پرونده‌های موقوفات زنان گیلانی هجده پرونده مربوط به دوره قاجار است؛ زنان واقف گیلانی نظیر فخرالدوله و بانو عظیم‌زاده در این دوره از طبقات مختلف جامعه بودند (اسناد اداره اوقاف گیلان، کلاسه ز/۱۶). استفاده از القابی چون احترام السلطنه، الدوله، دُخت و غیره گویای جایگاه این زنان در طبقه‌بندی اجتماعی است. در کنار این بانوان زنانی نیز حضور دارند که منابع درخصوص آن‌ها سکوت کرده و به‌ندرت می‌توان از آنان اطلاعی کسب کرد. ذکر زنانی بدون پسوند یا پیشوند خاص و فامیل نظیر زینب خانم (همان، کلاسه ز/۱۰۵) گویای این ادعا است. از مهم‌ترین نکاتی که در خصوص پرونده‌های اداره اوقاف به‌چشم می‌خورد میزان موارد وقفی و دارایی‌های بانوان گیلانی است. میزان و کیفیت موقوفه‌ها باتوجه به درجه و جایگاه زنان گیلانی متفاوت بود؛ برای مثال یکی از موقوفات

فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه یک آبادی در منطقه لشت نشاء بود (همان، کلاسه ف/۳)؛ در حالی که در مورد زنان کمتر شناخته شده تر موقوفات به بخشی از محصولات کشاورزی یا ثلث زمین محدود می شد. عمده ترین موارد وقفی خانه، دکان و زمین زراعی بود. بدیهی است که هرچقدر واقف میزان بیشتری از دارای خود را وقف می کرد، خروجی مصارف موقوفه ها هم بیشتر می شد؛ برای نمونه وقف نامه متعلق بانو فخرالدوله شامل کارکردهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی وقف می شود؛ سند شماره (۱). در ادامه مقاله از میان پرونده های موجود و قابل دسترسی اداره اوقاف استان گیلان هجده پرونده به عنوان زنان منتخب معرفی شده و اسناد وقفی آنان مورد بررسی قرار گرفته است که به معرفی این زنان و اقداماتی که در زمینه وقف املاک خود انجام داده اند، پرداخته می شود.

یکی از نخستین زنان واقف گیلانی، کربلایی فاطمه علاقه بند است. نام او در اسناد وقفی به عنوان بانویی مستقل و صاحب اختیار ثبت شده است. لقب «کربلایی» در نام او، که در منابع وقفی و عرف اجتماعی آن دوره به دقت به کار می رفت، نشان دهنده انجام سفر زیارتی به عتبات عالیات است؛ سفری که در قرن سیزدهم هجری، به ویژه برای زنان، مستلزم توان مالی، پشتوانه خانوادگی و منزلت اجتماعی قابل توجه بود. درباره تاریخ تولد، نام پدر یا همسر او اطلاعات مستقیمی در دست نیست؛ با این حال، مالکیت مستقل یک باب خانه مسکونی و اختیار حقوقی در وقف آن، نشان می دهد که وی یا از مسیر ارث خانوادگی، یا از راه مهریه و اموال اختصاصی، به مالکیت شرعی دست یافته بود. وقف انجام شده در سال ۱۲۷۴ق، شامل یک باب خانه مسکونی است که مصارف آن به طور مشخص برای برگزاری روضه خوانی و تعمیر مسجد تعیین شده است (همان، کلاسه ف/۱۳).

فاطمه تحویلدار از جمله زنان واقف گیلانی است که نام او در اسناد وقفی با هویتی روشن و کنشی مشخص یعنی تحویلدار ثبت شده است.^۱ اطلاعات مستقیمی از تاریخ

۱. تحویلدار یکی از مشاغل درباری در عهد قاجار به ویژه در عصر فتحعلی شاه قاجار بود. تحویلدار صرف جیب کسی بود که مبالغی که به عناوین گوناگون به شاه داده می شد را تحویل می گرفت و این مبالغ را برای شاه نگهداری می کرد و در حقیقت صندوقدار شاه بود. هر زمان که شاه اراده پرداخت انعام و یا پول به هر کسی می کرد، به تحویلدار حواله می داد و تحویلدار صرف جیب هم موظف بود که مبلغ مورد نظر شاه را به فرد یا مصرف مورد نظر شاه بپردازد؛ بر این اساس، مبالغی که توسط

تولد، نام پدر یا همسر او در منابع عمومی باقی نمانده است؛ با این حال، خود نام خانوادگی «تحویلداری» واجد دلالت‌های اجتماعی و خانوادگی مهمی است که امکان بازسازی تاریخی محتاطانه‌ای از جایگاه او را فراهم می‌کند. عنوان «تحویلداری» در ساختار اداری و اقتصادی ایران قاجاری، به‌طور معمول به افرادی اطلاق می‌شد که در نظام مالی، خزانه‌داری، تحویل و نگهداری اموال یا عواید (اعم از مالیات، نذورات، یا موقوفات) نقش داشتند (مستوفی، ۱۴۰۱: ۲۳۸/۱). این عنوان، بیش از آن‌که تنها یک نام خانوادگی باشد، نشانه پیوند با یک خانواده دیوانی-مالی یا مذهبی-اداری است. در گیلان، به‌ویژه در شهرهایی مانند رشت، لاهیجان و آستانه اشرفیه، خانواده‌هایی با این عناوین بیشتر در ارتباط با بقاع متبرکه، دستگاه‌های شرعی یا نهادهای مالی محلی فعالیت داشتند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۱۴). مصرف وقف فاطمه تحویلداری به‌طور مشخص برای روضه‌خوانی حضرت فاطمه تعیین شده است (اسناد اداره اوقاف گیلان، کلاسه ف/۱). این انتخاب، از نظر مذهبی و فرهنگی بسیار معنادار است. حضرت فاطمه در فرهنگ شیعی، نماد مظلومیت، پاکی، مادری و پیوند میان نبوت و امامت است. وقف برای روضه‌خوانی ایشان، در میان زنان واقف، بیشتر نوعی دین‌داری زنانه آگاهانه تلقی می‌شود.

از زنان واقف دیگر، خانم بزرگ جوزانی بود که در واپسین سال‌های دوره قاجار می‌زیست و نام او به‌واسطه وقف‌نامه‌ای مشخص در سال ۱۳۳۱ق در حافظه نهادی وقف ثبت شده است. عنوان «خانم بزرگ» در عرف اجتماعی گیلان و دیگر مناطق شمالی ایران، بر حسب معمول دلالت بر زن ارشد یک خاندان دارد؛ زنی که یا به لحاظ سنی و یا به‌واسطه موقعیت خانوادگی (همسر یا مادر خاندان) از منزلت اجتماعی بالاتری برخوردار بوده است. افزوده شدن نسبت مکانی «جوزانی» نیز نشان می‌دهد که او به احتمال بسیار به یکی از خاندان‌های محلی مستقر در ناحیه یا آبادی جوزان/جوزانی تعلق داشته است؛ خاندانی که مالکیت زمین‌های مزروعی را در اختیار داشته و در ساختار اقتصادی محلی نقش فعالی ایفا می‌کرده است (همان، کلاسه خ/۲). در گیلان قاجاری، چنین نسبت‌هایی

تحویلدار صرف جیب پرداخت می‌شد، نقد بود؛ پس از فتحعلی‌شاه، عنوان تحویلداری مزبور، به اداره صرف جیب مبارک، تغییر نام پیدا کرد. این شغل مقام مهمی در ساختار اداری عصر قاجار و به تبع آن ایالات آن دوره بوده است (بامداد، ۱۳۴۷: تحویلدار)

به‌طور معمول با مالکیت زمین و حضور پایدار خانوادگی در یک محدوده جغرافیایی همراه بوده است.

سیده زین‌العابدین از جمله زنان واقف گیلانی است که در سال‌های پایانی دوره قاجار زندگی می‌کرد. نام او در اسناد وقفی سال ۱۳۳۵ ق ثبت شده است. ثبت عنوان «سیده» پیش از نام او، دلالت روشنی بر انتساب خانوادگی به سادات دارد؛ انتسابی که در ساختار مذهبی و اجتماعی گیلان، نه تنها یک عنوان افتخاری، بلکه مبنایی برای منزلت دینی، اعتماد اجتماعی و پیوند با شبکه‌های مذهبی محلی محسوب می‌شد. درباره تاریخ تولد، نام پدر یا همسر سیده زین‌العابدین، اطلاعات مستقیمی در منابع عمومی در دست نیست؛ امری که در مورد بسیاری از زنان واقف این دوره امری رایج است؛ با این حال، مالکیت یا حق تصرف شرعی بر دو باب مغازه نشان می‌دهد که او از نظر حقوقی و اقتصادی، زنی صاحب اختیار بوده است. مغازه، برخلاف زمین زراعی، دارایی به‌طور کامل شهری و درآمدزا محسوب می‌شد و بیشتر در اختیار خانواده‌های مستقر در بافت‌های تجاری شهر قرار داشت. این نکته، به‌طور ضمنی، از سکونت شهری و پیوند خانوادگی او با اقتصاد بازار حکایت دارد (همان، کلاسه ۷/۷) مصرف وقف، به‌طور مشخص، تعزیه ایام فاطمیه تعیین شده است (همان). این انتخاب، از نظر مذهبی و هویتی، واجد اهمیت خاص است.

خانم حاجیه بزرگ موسویان، از زنان واقف گیلانی در دهه‌های پایانی دوره قاجار است که نام او در سند وقفی سال ۱۳۵۱ ق ثبت شده است. عنوان «حاجیه» نشان‌دهنده انجام فریضه حج و برخورداری واقف از سرمایه مذهبی و منزلت اجتماعی است؛ امری که در جامعه گیلان قاجاری، به‌ویژه برای زنان، جایگاهی ممتاز محسوب می‌شد. افزوده شدن عنوان «بزرگ» نیز، همان‌گونه که در عرف محلی رایج بود، دلالت بر زن ارشد یا محترم خاندان دارد؛ زنی که یا از نظر سنی و یا از حیث نقش خانوادگی (همسر، مادر یا بیوه خاندان) در موقعیت تصمیم‌گیری و مورد اعتماد قرار داشته است. نسبت «موسویان» نیز به احتمال قوی نشان‌دهنده انتساب خانوادگی به سادات موسوی یا دست‌کم خاندانی با هویت مذهبی تثبیت شده است. موضوع وقف خانم حاجیه بزرگ موسویان، اجاره یک باب مغازه است؛ نه خود عین ملک. این شیوه وقف، در میان زنان واقف اواخر قاجار رواج چشمگیری داشت و نشان‌دهنده نوعی عقلانیت اقتصادی-شرعی است. مغازه به‌عنوان

ملکی شهری و درآمدزا، بخشی از دارایی خانوادگی محسوب می‌شد که نیازمند مدیریت مستمر بود. وقف درآمد آن، بدون انتقال کامل مالکیت، امکان تأمین مستمر هزینه‌های مذهبی را فراهم و در عین حال، تعادل میان منافع وقف و مصالح خانواده را حفظ می‌کرد (همان، کلاسه ب/۱۳). مصارف وقف به‌طور مشخص شامل روضه‌خوانی ایام فاطمیه و ختم قرآن است.

بی‌بی فاطمه خانم لاهیجانی در بین زنان واقف اقدامی ابتکاری در وقف شالیزارهای خود انجام داده است؛ وی قطعه زمین خود را وقف بقعه چهار پادشاه لاهیجان^۱ قرار داد. در فرهنگ و اقتصاد گیلان، شالیزار تنها یک دارایی اقتصادی نبود؛ بلکه منبعی پایدار برای تولید مازاد، پرداخت نذورات، کمک به بقاع و تأمین نیازهای مذهبی و اجتماعی محسوب می‌شد. رابینو تصریح می‌کند که بسیاری از موقوفات گیلان از نوع شالیزارهای کوچک و متوسط بوده‌اند که درآمد سالانه آن‌ها جهت تأمین روشنایی بقعه، اطعام زائران یا نگهداری امامزاده‌ها می‌شد (رابینو، ۱۳۶۹، ۱۷۹). وقف بی‌بی فاطمه خانم برای بقعه محلی، در این معنا، کنشی آگاهانه بود. او با خارج کردن شالیزار از چرخه ارث و تقسیم خانوادگی، آن را به نهادی پایدار پیوند داد که هم ثواب دینی داشت و هم نام واقف را در حافظه محلی تثبیت می‌کرد. این الگو، به‌ویژه برای زنان، اهمیت مضاعف داشت؛ زیرا وقف، یکی از معدود ابزارهایی بود که به آنان اجازه می‌داد مالکیت خود را تثبیت و از مداخله احتمالی دیگران مصون کنند (نجم‌آبادی، ۱۳۸۳؛ ۵۵-۵۷). وقف بی‌بی فاطمه خانم لاهیجانی از نوع وقف عین ملک کشاورزی بوده است. مال موقوفه او شامل یک قطعه شالیزار مولد در حومه لاهیجان بود که به‌دلیل اقلیم مرطوب و کشاورزی مستمر منطقه، درآمدی منظم و سالانه تولید می‌کرد. از نظر مصارف وقف، درآمد این شالیزار برای بقعه محلی وابسته به اجتماع روستایی-شهری لاهیجان اختصاص داده شد. مصرف وقف شامل روشنایی بقعه،

۱. مسجد چهار پادشاهان در محله میدان وحدت لاهیجان، در نزدیکی مسجد جامع و حمام تاریخی گلشن واقع شده است. این بنا در ابتدا به‌عنوان بقعه‌ای برای دفن سید خورکیا (مقتول در سال ۶۴۷ق) ساخته شد؛ پس از آن، با دفن سایر سادات کیایی، از جمله سید علی کیا (وفات در سال ۷۹۱ق)، رضا کیا (فرزند سید علی کیا) و سید رضی کیا (پادشاه وقت گیلان)، این مکان به نام «چهار پادشاهان» شهرت یافت (مهدوی لاهیجانی، ۱۳۹۸ق: ۶۷).

تعمیرات جزئی بنا، تهیه روغن چراغ و اطعام محدود زائران در ایام خاص مذهبی، به ویژه ماه محرم و شب های جمعه، بود. این نوع مصرف، از رایج ترین مصارف وقف زنان در گیلان قاجاری به شمار می رفت و نشان دهنده پیوند مستقیم وقف با دینداری محلی و آیین های جمعی است (جعفریان، ۱۳۸۷: ۳۸۸).

یکی دیگر از واقفان مشهور گیلان شرقی، بی بی زینب سادات لنگرودی است که به خاندان های سادات محلی تعلق داشت؛ گروهی که در گیلان قاجاری، نقشی فراتر از مرجعیت دینی صرف ایفا می کردند. سادات، به واسطه انتساب به اهل بیت، از سرمایه نمادین بالایی برخوردار بودند و این سرمایه بیشتر با مالکیت بقاع و موقوفات همراه می شد (الگار، ۱۳۶۸: ۸۸). در این ساختار، زنان سادات نقش کلیدی، اما کمتر دیده شده ای داشتند. آنان حافظان سنت خانوادگی، آیین های مذهبی و استمرار بقعه محسوب می شدند. جعفریان می نویسد که در بسیاری از بقاع خانوادگی، زنان در تأمین مالی مراسم، نذورات و حتی ثبت وقف های جدید نقش مستقیم داشتند (جعفریان، ۱۳۸۷: ۴۰۱). وقف باغ توسط بی بی زینب برای بقعه خانوادگی را باید در این چهارچوب مورد بررسی قرار داد. باغ، دارایی مولد بود که درآمدی مستمر ایجاد می کرد و می توانست هزینه های نگهداری بقعه، روشنایی، اطعام زائران و مراسم مذهبی را تأمین کند.

با وجود اینکه نام واقف، ملک و مورد استفاده و بهره برداری برخی از واقفان گیلانی در اسناد وقفی مشخص شده است، اما ملک وقفی زینب خاتون گیلانی به صورت کلی در اسناد آمدها است. زینب خاتون از جمله زنان واقف گیلانی است که نام او در اسناد وقفی، بدون ذکر جزئیات خانوادگی، محل سکونت یا نوع دقیق موقوفه، اما با تعیین روشن مصارف وقف ثبت شده است: روضه خوانی، عزاداری برای امام حسین (ع) و کمک به فقرا. همین ترکیب مصارف، امکان تحلیل تاریخی-اجتماعی جایگاه او را در چهارچوب الگوهای رایج وقف زنان در گیلان فراهم می سازد، بی آنکه نیازی به نسبت دادن اطلاعات فاقد پشتوانه سندی باشد (اسناد اداره اوقاف گیلان، کلاسه ز/۱۰۵). انتخاب این مصارف نشان می دهد که زینب خاتون وقف را ابزاری برای تداوم دینداری جمعی و حفظ سنت های مذهبی محلی می دانسته است. افزودن کمک به فقرا به مصارف وقف، دلالت مهمی بر افق اجتماعی کنش او دارد.

برخی از موارد و املاک وقفی با ابریشم نیز مرتبط بوده است؛ ازجمله این موارد املاک وقفی خدیجه‌بیگم رشتی در شهر رشت بود؛ خدیجه‌بیگم رشتی در اواخر عصر قاجار در شهر رشت می‌زیست؛ شهری که به‌گفتهٔ رابینو، «قلب اقتصادی گیلان» و مرکز تجارت ابریشم، برنج و کالاهای وارداتی از روسیه بود (رابینو، ۱۳۶۹: ۱۸۹). وقف درآمد باغ توت توسط خدیجه‌بیگم برای مراسم محرم، را می‌توان در این چهارچوب تحلیل کرد. آیین‌های عاشورایی در رشت، تنها مناسک مذهبی نبودند؛ بلکه عرصه‌های مهم همبستگی اجتماعی و نمایش مشارکت شهری محسوب می‌شدند (جعفریان، ۱۳۸۷: ۳۸۸). درآمد باغ توت صرف تأمین هزینهٔ روضه‌خوانی، اطعام عزاداران، تهیهٔ نذورات و پشتیبانی از مراسم عاشورایی محلات شهری می‌شد؛ هرچند نام ابریشم در سند نیامده است، اما باغ توت در ارتباط با اقتصاد ابریشم بوده است.^۱ مصرف عایدات این باغ، نشان‌دهندهٔ پیوند وقف زنان با «دینداری آیینی شهری» است؛ دینداری که در رشت، نقشی پررنگ در حیات اجتماعی ایفا می‌کرد (همان، ۳۸۸).

یکی از وقف‌نامه‌های کمابیش نادر که موارد مصرف آن با تأکید واقف برای فقرا در نظر گرفته شده بود، وقف بی‌بی سکینه خانم فومنی است. وقف‌نامهٔ او شامل یک قطعه زمین محوطه‌ای زراعی و شالی‌کاری، در محدودهٔ فومنات بود. فومن در دورهٔ قاجار یکی از نواحی فعال کشاورزی گیلان بود و شالیزارهای آن، به‌واسطهٔ آب کافی و نیروی کار محلی، بازدهی کمابیش پایدار داشتند؛ در چنین شرایطی، وقف زمین کشاورزی نه‌تنها عملی مذهبی، بلکه تصمیمی عقلانی برای تأمین منبع درآمد دائمی به‌شمار می‌رفت (لمبتون، ۱۳۶۹: ۲۱۴؛ فلور، ۱۳۶۴: ۲۵۴). مصرف وقف بی‌بی سکینه خانم به‌طور مشخص برای اطعام فقرا و نیازمندان محلی تعیین شده بود. درآمد سالانهٔ شالیزار، به‌ویژه در ایام خاص مذهبی مانند ماه محرم، صفر و برخی مناسبت‌های قمری، صرف تهیهٔ غذا و توزیع آن میان فقرا، مسافران درمانده و خانواده‌های بی‌سرپرست می‌شد.

یکی از وقف‌نامه‌های مهم مورد بررسی حاضر، وقف فاطمه سلطان شفتی است که در قلمرو وقف منافع املاک قرار دارد. اموال پایهٔ وقف این موقوفه، شامل چند قطعه زمین

۱. در ارتباط با ابریشم و تأثیر آن بر اقتصاد گیلان در اواخر عصر قاجار و پهلوی (نک: پناهی، ۱۳۹۹: ۲۶-۱)

زراعی کوچک و باغچه‌های پیرامونی سکونتگاه خانوادگی در شفت بود که به صورت اشتراکی یا مستقل در اختیار او قرار داشت. در این شیوه، عین املاک در تملک خانواده باقی می‌ماند، اما درآمد حاصل از آن‌ها به مصرفی معین اختصاص داده می‌شد؛ روشی که برای زنان، به‌ویژه در چهارچوب مالکیت خانوادگی، انعطاف‌پذیرتر بود (محقق داماد، ۱۳۸۱: ۱۰۴). مصارف وقف فاطمه سلطان، به‌طور مشخص برای برگزاری مراسم مذهبی و قرائت قرآن تعیین شده بود. درآمد این املاک صرف دعوت قاریان قرآن، برگزاری مجالس دعا و تأمین هزینه‌های عزاداری‌های محرم و صفر در محل یا بقعه‌ای نزدیک می‌شد. این نوع مصرف، بازتابی از نگرش زنان سنتی جامعه روستایی گیلان جهت حفظ شعائر مذهبی در زادگاه واقف است.

در بین وقف نامه‌های زنان گیلانی، مصرف عایدات ملک وقفی با هدف برگزاری مراسم محرم بسیار دیده می‌شود؛ ازجمله این وقف نامه‌ها می‌توان به موقوفه بی‌بی کلثوم خانم صومعه‌سرای اشاره کرد. این بانو ریشه در یکی از خاندان‌های ریشه‌دار صومعه‌سرا داشت؛ منطقه‌ای با ساختار اجتماعی متکی بر مالکیت خانوادگی و درون‌زناشویی (نجم‌آبادی، ۱۳۸۳: ۶۵). وی در نیمه نخست قرن چهاردهم هجری دارایی خود را به شکل ملک مشاع خانوادگی شامل دو قطعه زمین زراعی متصل به خانه اجدادی وقف کرد. وقف از نوع «وقف عین» بود و به‌صورت مشترک میان چند عضو خانواده صورت گرفت، اما نیت اصلی و ثبت وقف به نام او انجام شد. مصرف وقف بر اساس متن وقف‌نامه، نذر سالانه ماه محرم و اطعام عزاداران در دهه نخست محرم تعیین شده بود. درآمد حاصل از این املاک هر سال برای تأمین مواد غذایی، برپایی روضه و روشنایی حسینیه محله خرج می‌شد؛ چنین وقف‌هایی نمونه بارز پیوند میان وقف و نذر در سنت گیلانی است؛ زن واقف وقف را وسیله‌ای برای استمرار نذر خانوادگی و بیمه معنوی نسل خویش می‌دانست (افشار، ۱۳۷۹: ۲۲۵؛ الگار، ۱۳۶۸: ۹۳).

باوجود اینکه در بیشتر املاک وقفی، مورد مصرف واقف جهت مراسم‌های مذهبی، آیینی و فقرا تأکید می‌شد، برخی از زنان نوگرای گیلانی تحت تأثیر مدرنیته تلاش داشتند تا املاک وقفی خود را در جهت توسعه اجتماعی قرار دهند؛ ازجمله این موارد املاک وقفی

بانو رقیه خاتون رشتی بوده است. رقیه خاتون ریشه در قشر نوگرای رشت داشت و از شهرنشینان شهر در اواخر دوره قاجار بود؛ دوره‌ای که زنان شهرهای گیلان، همچون رشت و لاهیجان، به واسطه گسترش بازار و آموزش غیررسمی، حضور فعال اجتماعی یافتند (کسروی، ۱۳۸۲: ۸۷؛ کرونین، ۱۳۸۲: ۹۷). او مالک یک باب دکان کوچک در محله سبزه میدان رشت بود که درآمد اجاره‌ای آن را وقف کرد. نوع وقف در این مورد «وقف منافع ملک شهری» محسوب می‌شود. مصرف وقف برای تهیه دارو و کمک به بیماران نیازمند در بیمارستان خیریه تازه تأسیس رشت تعیین شده بود. رشت در اواخر عصر قاجار از نظر بهداشتی شرایط مطلوبی نداشت، تنها بیمارستان این شهر توسط امریکائیان مسیونری تأسیس شده بود و باتوجه به شرایط اقلیمی نیاز مبرمی به بهداشت و درمان داشت (تائب، ۱۳۸۴: ۲۳-۲۶) رقیه خاتون با درک شرایط موجود و با اقدام خود، از نخستین زنانی بود که وقف را در قالب کمک درمانگرانه تعبیر کرد و بدین‌سان حس دینداری را با مسئولیت اجتماعی درهم آمیخت. تحلیل فقهی این اقدام روشن است: وقف بر امور عام‌المنفعه همچون درمان، مادامی که نیت قربت حفظ شود، مصداق مشروع وقف به‌شمار می‌آید (محقق داماد، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

یکی دیگر از نمونه‌های مذهبی و آئینی وقف، املاک موقوفه بی‌بی آمنه خانم آستانه‌ای با هدف پذیرایی از زائران بقعه سیدجلال‌الدین اشرف بوده که بسیار مورد احترام گیلانیان است. بی‌بی آمنه خانم آستانه‌ای از زنان شناخته‌شده در ناحیه آستانه اشرفیه بود؛ منطقه‌ای که حیات اجتماعی و اقتصادی آن به‌شدت با بقعه سیدجلال‌الدین اشرف پیوند داشت. او یک قطعه شالیزار مولد از املاک شخصی خود را وقف کرد؛ شالیزاری که با کشت منظم برنج، درآمدی پایدار و سالانه فراهم می‌ساخت. مصرف وقف به‌طور مشخص برای اطعام زائران حرم سیدجلال‌الدین اشرف تعیین شده بود. درآمد حاصل از شالیزار در ایام پُر زائر، به‌ویژه مناسبت‌های مذهبی و فصلی، صرف تهیه غذا و پذیرایی از زائران می‌شد. این نوع وقف، نمونه‌ای روشن از «وقف بقعه‌محور» است که در آن، زن واقف از طریق تأمین نیازهای زائران، نقش فعالی در تداوم دینداری جمعی و کارکرد اجتماعی زیارت ایفا می‌کند؛ وقف بی‌بی آمنه خانم، افزون‌بر ثواب مذهبی، موجب تقویت جایگاه خانوادگی و اجتماعی او در شبکه مذهبی آستانه شد و نام وی را در حافظه محلی تثبیت کرد (جعفریان، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

علاوه بر موقوفه بی بی آمنه آستانه‌ای برای بقعه سیدجلال‌الدین اشرف، بانویی دیگر به نام بی بی کلثوم خانم آستانه‌ای با همان هدف، املاکی برای بقعه اختصاص داده است. بی بی کلثوم خانم آستانه‌ای از زنان وابسته به ساختار خانواده‌های مذهبی-محلّی اطراف بقعه سیدجلال‌الدین اشرف بود. او ملک یا منافع ملکی خرد (به احتمال زیاد باغچه یا زمین زراعی کوچک) را وقف کرد؛ ملکی که درآمد آن به صورت سالانه قابل استفاده بود؛ چنین وقف‌هایی، به‌ویژه در نواحی زیارتی گیلان، به زنان امکان می‌داد بدون ورود به مالکیت‌های بزرگ، در حیات مذهبی منطقه نقش ایفا کنند. مصرف وقف بی بی کلثوم خانم برای پشتیبانی آیین‌های مذهبی وابسته به بقعه، از جمله روشنائی، پذیرایی محدود یا کمک به برگزاری مناسبت‌های خاص مذهبی تعیین شده بود.

وقف فاطمه خانم نوغاندار (رودسری)، نمونه‌ای از وقف‌های برپایه اقتصاد ابریشم بود که در گیلان از منابع مالی مهم بود و باتوجه به درآمد قابل توجه آن، منافع مالی حاصل از آن برای برگزاری مراسم آیینی ماه محرم در نظر گرفته شد. فاطمه خانم نوغاندار از اهالی رودسر و وابسته به خانواده‌ای بود که در نوغان‌داری و تولید ابریشم نقش فعالی داشتند؛ فعالیتی که یکی از ارکان اقتصاد گیلان در قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری به‌شمار می‌رفت. او نه زمین یا ملک ثابت، بلکه درآمد حاصل از فعالیت نوغان‌داری خود را وقف کرد. این نوع وقف، که در آن «منبع درآمد» به جای «عین ملک» موضوع وقف قرار می‌گیرد، نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری زنان در بهره‌گیری از دارایی‌های اقتصادی خویش است (فلور، ۱۳۶۴: ۱۷۸). هدف وقف فاطمه خانم، برگزاری تعزیه‌خوانی محلّی در ایام محرم و صفر بود و درآمد حاصل از فروش پیلّه ابریشم و محصولات وابسته، صرف پرداخت هزینه تعزیه‌خوانان، آماده‌سازی محل اجرا و تأمین ملزومات آیینی می‌شد. این وقف، پیوندی عمیق میان اقتصاد زنانه، آیین‌های عاشورایی و هویت مذهبی محلّی برقرار می‌کرد. فاطمه خانم، از طریق این وقف، نه تنها در حفظ سنت‌های عزاداری نقش داشت، بلکه نشان داد زنان شاغل در تولید اقتصادی نیز می‌توانند کنشگران اصلی دینداری آیینی باشند (الگار، ۱۳۶۸: ۲۰۱) و حتی در چهارچوب‌های سنتی، با ابزار وقف توانسته‌اند حضور مستمر و مؤثر خود را در عرصه عمومی مذهبی تثبیت کنند (Tapper, 1997: 92).

سرزمین لشت نشا یکی از مناطق مهم شالی کاری و اقتصاد روستایی در گیلان بود که بیشتر املاک این پهنه در عصر قاجار و حتی تا پیش از اصلاحات ارضی در اختیار خاندان امین الدوله قرار داشت (یزدانی، ۱۴۰۲: ۱۳۷)؛ بنابر نمونه‌های ثبت شده وقف‌نامه‌های قرن سیزدهم هجری در اسناد محلی رشت و لاهیجان، زنان این منطقه بیشتر از طریق مالکیت منافع زمین‌های خرد اجاره‌ای در موقوفات شرکت داشتند (رایینو، ۱۳۶۹: ۱۱۱)؛ از این رو موقوفه مریم خانم لشت‌نشانی به‌عنوان بازمانده خرده مالک لشت‌نشایی از اهمیت زیادی برخوردار است.

مریم خانم نیز درآمد اجاره یک قطعه زمین زراعی کوچک واقع در حاشیه لشت نشا را وقف کرد. زمین در مالکیت وی قرار داشت و به مستأجران محلی واگذار می‌شد تا حق‌الاجاره سالانه آن در اختیار بقعه محلی واقع در لشت نشا قرار گیرد. هدف وقف، طبق وقف‌نامه، تهیه روغن چراغ برای روشنایی بقعه سید ابوالقاسم بود؛ از این رو در منابع اوقافی گیلان از او با عنوان «واقف روشنایی بقعه» یاد شده است.

یکی از وقف‌نامه‌های مهم گیلان مربوط به موقوفه بانوی مشهور اواخر عصر قاجار و اوایل دوره رضاشاه، بانو فخرالدوله امینی است. اشرف‌الملوک فخرالدوله امینی دختر مظفرالدین شاه، همسر محسن خان امین‌الملک صدراعظم و مادر علی امینی نخست‌وزیر عصر پهلوی است. نقش و نفوذ این بانوی قاجاری علاوه بر انتصاب او به خاندان قاجاری و امینی به دلیل حضور پررنگی است که در کسوت دختر، همسر و مادر در طول تاریخ زندگی سیاسی خود ایفا کرده است. او پس از ازدواج با امین‌الملک و فوت همسرش وارث املاک وی در لشت نشا شد (مهدی نیا، ۱۳۶۸: ۲۲). او همه جا دوشادوش امین‌الملک حضور فعال داشت. در دوره مشروطه وضعیت خاندان امینی بسیار بحرانی بود و امین‌الملک آماج حملات دربار قاجار قرار گرفت، اما فخرالدوله از همسر خود در برابر همه اتهامات و حملات دفاع کرد و رو در روی دربار و مخالفان ایستاد. حتی در برابر درخواست شاه مبنی بر اعزام به تهران توجهی نکرد و به املاک خود در لشت نشا رهسپار شد. خاندان امینی املاک فراوانی در منطقه لشت نشا داشتند و از مالکان بزرگ این پهنه به‌شمار می‌رفتند (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۱۳)؛ در خاطرات امینپاشا شده است که بیشترین تلاش فخرالدوله پس از ورود به لشت نشا احیای زمین‌های

لشت نشا بود (همان، ۲۳). برخی اقدام فخرالدوله را در این زمینه ستوده‌اند و این اقدامات را در گزارش‌های خود بازتاب داده‌اند (طلوعی، ۱۳۸۰: ۲۲۸). با روی کارآمدن رضاشاه و تأسیس حکومت پهلوی درگیری خاندان امینی درباره اراضی لشت نشا از سر گرفته شد؛ این املاک مورد دعوا بین فخرالدوله و میرزا کریم‌خان رشتی در دادگستری رشت بود که پس از مدتی به حوزه قضایی تهران منتقل شد. با رایزنی‌های فخرالدوله املاک لشت نشا به او بازپس داده شد. یکی دیگر از دلایل اهمیت و شهرت فخرالدوله پرداختن او به امور خیریه و رفاهی بوده است؛ با حمایت‌های وی چندین یتیم و بی‌سرپرست تحت تکفل قرار گرفتند (بامداد، ۱۳۴۷: ۳۶۵/۲). برای بسیاری از دختران جوان که آماده ازدواج بودند جهیزیه و برای پسران شرایط ازدواج فراهم کرد. فخرالدوله همچنین مدرسه و بیمارستان و آسایشگاهی در املاک خود بنا کرد و برای آن‌ها موقوفاتی اختصاص داد. در اداره اوقاف و امور خیریه استان گیلان اسناد زیادی درباره موقوفات او به چشم می‌خورد و یکی از پرونده‌های مهم وقفی این دوره به‌شمار می‌رود، سند شماره (۱)؛ از میان پرونده‌های خیرین اداره اوقاف در دوره قاجار و پهلوی سه پرونده قطور به موقوفات فخرالدوله و خاندان امینی اختصاص دارد.

در وقف‌نامه فخرالدوله که ششم آذر ۱۳۱۳ خورشیدی از سوی مرحومه خانم اشرف‌الملوک امینی مجدی فخرالدوله تنظیم شده، املاک موقوفه شامل مسجد و قبرستان عمومی که مقبره میرزا علی‌خان امین‌الدوله در آن واقع است؛ موارد وقف شامل شش‌دانگ قریه امیل دان در لشت نشا، حق شرب از استخر قریه چاپچیان پایین که باید صرف در شب‌های جمعه و دوشنبه روضه‌خوانی انجام شود (اداره اوقاف استان گیلان، شماره ثبت ۲۶۹۷)؛ همان‌گونه که فخرالدوله در دوره حیات خود به این کار مبادرت می‌ورزید. مصارف وقفی صرف امور نظیر خرید کتاب و لوازم التحریر و مایحتاج تحصیلی و لباس کودکان بی‌سرپرست می‌شد. تولیت املاک موقوفه فخرالدوله بعد از ایشان به میرزا محسن و سپس آقای میرزا حسن، بعد از او به آقای علی‌خان دیگر و بعد از او به آقای ابوالقاسم‌خان دیگر و بعد از ایشان به اداره معارف مملکتی ایران واگذار شد. مقرر شد فخرالدوله پس از فرزندان ذکور موقوفه، عواید وقف عام را به وزارت بهداری وقف قرار داده و درآمد موقوفه را صرف بیمارستانی که هزینه آن متناسب با درآمد باشد، اختصاص دهند. در بندی

از قرارداد فخرالدوله با اداره اوقاف آمده است که اداره اوقاف موظف است در صورت نبودن فرزندان ذکور یا اناث از نسل واقف؛ یعنی خانم فخرالدوله اشرف امینی در ایران و یا به لحاظ مشکلات و معذوریت‌های سیاسی تقاضای ممنوعیت متولی کرده و به طور متصرفی اداره کند.

۴. تحلیل محتوایی وقف‌نامه‌های زنان گیلانی در دوره قاجار

یکی از مهم‌ترین راه‌های فهم کنش وقف زنان در دوره قاجار، تحلیل محتوایی متن وقف‌نامه‌ها است؛ زیرا وقف‌نامه، محل تلاقی اراده فردی، زبان فقهی و واقعیت اجتماعی است؛ برخلاف روایت‌های کلی که وقف زنان را کنشی احساسی یا تنها مذهبی می‌دانند، بررسی وقف‌نامه‌های باقی‌مانده از گیلان نشان می‌دهد که این اسناد واجد ساختاری پیچیده، محاسبه‌گرانه و آگاهانه هستند. وقف‌نامه‌های زنان در گیلان قاجاری برحسب معمول از پنج بخش اصلی تشکیل می‌شوند: تصریح مالکیت شرعی واقف، تعیین دقیق مال موقوفه، مشخص کردن مصرف (جهت وقف)، نصب متولی و ناظر، شروط فسخ، عزل یا تغییر تولیت. نکته مهم آن است که در بخش نخست، زنان بیش از مردان بر مالکیت خود تأکید می‌کنند؛ عباراتی نظیر «ملک طلق شرعی که به ید تصرف این‌جانب بوده...» یا «از اموالی که شرعاً و عرفاً مالک آن بوده‌ام...» بارها دیده می‌شود (افشار، ۱۳۷۹: ۲۰۱). این تأکید، واکنشی آگاهانه به امکان تردید یا منازعه پس از وفات واقف است و نشان می‌دهد زنان از مالک بودن موقعیت حقوقی خود آگاه بوده‌اند. از منظر فقهی، این عبارات به‌طور کامل در راستای نظریه «لزوم احراز ملکیت واقف» قرار دارد که فقهای امامیه بر آن تأکید کرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۳۶۸/۲۲).

تحلیل آماری وقف‌نامه‌ها نشان می‌دهند که زنان گیلانی در دوره قاجار، بیش از مردان به وقف منافع گرایش داشتند تا وقف عین؛ برای مثال وقف در آمد باغ، وقف اجاره دکان و وقف سهم الارث مشخص. این انتخاب‌ها، از منظر اقتصادی و حقوقی بسیار معنادار است؛ وقف منافع، امکان حفظ مالکیت عین در خانواده را فراهم می‌کرد و در عین حال، نیت مذهبی را محقق می‌ساخت. لمبتون این نوع وقف را «وقف عقلانی سازگار با اقتصاد

محلی» می‌نامد (لمبتون، ۱۳۶۹: ۲۶۱). زنان با این شیوه، بدون خروج کامل دارایی از چرخه خانوادگی، آن را از تصرف افراد نامطلوب مصون می‌داشتند.

یکی از خلاقانه‌ترین جنبه‌های وقف زنان، شروط محدودکننده تولیت است؛ برخلاف وقف‌نامه‌های مردان که بیشتر تولیت را مطلق واگذار می‌کنند، زنان در دوره قاجار شروط متعددی نظیر لزوم ارائه حساب سالانه، تقدم نظر ناظر بر متولی، امکان عزل متولی در صورت «سوءسلوک» اضافه می‌کردند. محقق داماد این نوع شروط را مصداق بارز «حاکمیت اراده واقف» می‌داند و تصریح می‌کند که فقه امامیه هیچ منعی برای آن قائل نیست (محقق داماد، ۱۳۸۱: ۳۰۹). در یک وقف‌نامه در لاهیجان (۱۲۸۹ق)، واقفه شرط کرده بود: «اگر متولی، ذره‌ای از منافع را در غیر جهت مقرر صرف کند، ید او از تولیت ساقط است.»؛ این زبان، زبان زنی منفعل نیست؛ زبان کنشگر حقوقی آگاه است.

۱-۴. از نص فقهی تا کارکرد حقوقی وقف زنان گیلان در دوره قاجار

در فقه امامیه، مسئله اهلیت واقف، شرط بنیادین صحت وقف است. فقها عموماً اهلیت را در سه عنصر خلاصه می‌کنند: بلوغ، عقل و اختیار. جنسیت، فی‌نفسه، شرط یا مانع اهلیت تلقی نشده است. صاحب‌جواهر/الکلام با صراحت می‌نویسد: «

«نجفی، ۱۴۰۴ق: ۳۴۵/۲۲». این عبارت، از منظر نظری، هرگونه

تردید فقهی درباره وقف زنان را متفی می‌سازد؛ با این حال، بررسی متون فقهی نشان می‌دهد که گرچه اجماع نظری وجود دارد، اما در سطح عملی، مسئله «مالکیت واقعی زن» همواره محل نزاع بوده است. شهید ثانی در مسالک/الافهام تأکید می‌کند که اگر زنی مالی را وقف کند که «عرفاً در تصرف شوهر یا خاندان باشد»، قاضی موظف است پیش از تأیید وقف، مالکیت مستقل زن را احراز کند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ۲۶۱/۳). همین قید فقهی، زمینه بروز منازعات حقوقی پیرامون وقف زنان را فراهم می‌کرد.

برخلاف تصور رایج که فقه را مانعی برای عاملیت زنان می‌داند، مطالعه وقف زنان گیلان نشان می‌دهد که فقه امامیه در عمل به منبع قدرت زنانه تبدیل شده است؛ زنان با تکیه بر اصول زیر، اراده خود را تثبیت می‌کردند: اصل «الناس مسلطون علی اموالهم»، اصل

«لزوم وفای به شرط واقف»، اصل «عدم ولایت غیر بر مال بالغ رشید». محقق داماد تصریح می‌کند که در فقه امامیه، شرط واقف حتی بر متولی و حاکم شرع مقدم است، مگر آنکه خلاف شرع باشد (محقق داماد، ۱۳۸۱: ۳۱۸)؛ این اصل، به زنان امکان می‌داد که پس از مرگ خود نیز قدرت حقوقی اعمال کنند.

از منظر نظریه حقوق، این وضعیت را می‌توان «قدرت پسامرگ» نامید؛ یعنی اعمال اراده در زمانی که فرد دیگر حضور فیزیکی ندارد. وقف، یکی از معدود ابزارهای تحقق چنین قدرتی برای زنان قاجاری بود. در این میان نقش مجتهدان محلی در تثبیت وقف زنان را نباید نادیده انگاشت. تحلیل وقف‌نامه‌ها نشان می‌دهد که زنان، فقه را نه به صورت انتزاعی، بلکه راهبردی و موقعیتی به کار می‌گرفتند؛ برای مثال واقف می‌توانست در صورت بیم منازعه خانوادگی وقف منافع را برگزیند یا در صورت دخالت دولت یا متولی شرط عزل منعقد شود. در مورد دیگر اگر مالکیت مشاع بود، تعیین سهم دقیق مورد مناسبی محسوب می‌شد. این تصمیم‌ها، دقیقاً منطبق با آموزه‌های فقهی است و نشان می‌دهد زنان، درکی عملی از فقه داشتند، نه تنها تقلیدی. فلور این نوع رفتار را «فقه زیسته»^۱ می‌نامد؛ فقهی که نه فقط در رساله‌ها، بلکه در زندگی روزمره مردم عمل می‌کند (فلور، ۱۳۶۴: ۱۱۹).

۲-۴. وقف زنان گیلان و بازتعریف مفهوم دینداری

در دوره قاجار وقف زنان تنها اجرای یک حکم فقهی نبود؛ بلکه بازتعریف عملی دینداری زنانه بود. زنان با وقف، دینداری را از حوزه خصوصی (نذر، دعا، مناسک خانگی) به حوزه عمومی (مدرسه، بقعه، اطعام، آموزش) منتقل کردند. این انتقال، بدون خروج از چهارچوب شرع انجام شد و همین امر، آن را پایدار و مشروع ساخت. از منظر جامعه‌شناسی دین، این وضعیت مصداق «دینداری کنش‌محور» است؛ دینداری که به تولید نهاد اجتماعی می‌انجامد (Tapper, 1997: 56). این بخش نشان داد که فقه امامیه مانع وقف زنان نبود، بلکه ابزار آن شد و زنان گیلانی فقه را آگاهانه و راهبردی به کار گرفتند. وقف، امکان اعمال قدرت حقوقی پسامرگ را برای زنان فراهم کرد و عاملیت زنانه در چهارچوب شرع تثبیت شد.

1. lived fiqh

در جامعه گیلان دوره قاجار، مسئله اصلی بسیاری از زنان نه «دینداری» و نه «مالکیت نظری»، بلکه ناامنی اجتماعی در فراز و نشیب‌های زندگی بود؛ مسائلی چون بیوه‌گی، نداشتن فرزند پسر، نزاع با خویشاوندان همسر، اختلاف بر سر ارث یا تضعیف موقعیت زن پس از مرگ شوهر از مهم‌ترین دغدغه‌های زنان واقف گیلانی در دوره قاجار بوده است؛ در چنین موقعیت‌هایی، زن اگرچه ممکن بود از نظر عرفی یا شرعی مالک دارایی باشد، اما قدرت حفظ آن را نداشت. وقف در این‌جا تنها کنش مذهبی صرف نبود، بلکه پاسخی اجتماعی به وضعیت ناامن بود. مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از واقفان زن، دقیقاً در دوره‌هایی اقدام به وقف کرده‌اند که موقعیت خانوادگی آنان متزلزل شده است؛ نیاز به وقف‌کردن به‌ویژه پس از فوت همسر یا در آستانه تقسیم ارث بیشتر احساس می‌شد (لمبتون، ۱۳۶۹: ۲۷۶).

۳-۴. وقف و ابعاد اجتماعی زنان گیلان

زنان کنشگری اقتصادی بسیاری در زمینه اقتصادی داشتند این موضوع حتی در منابع کهن جغرافیایی نظیر *حدود العالم* نیز دیده می‌شود (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۴۳). بعدها گزارش‌های تاریخی و سیاحان خارجی نیز به نقش فعال و برجسته زنان در عرصه اقتصاد اشاره دارند، اما این مسئله به‌معنای تسلط آنان بر منابع مالی و حفظ دارایی نبوده است (پناهی، ۱۳۹۰: ۴۳)؛ از این‌رو زنان تلاش کردند تا از مسیر مذهبی راهی برای حفظ دارایی مالی خود و خانواده‌های خود را جست‌وجو کنند. اسناد وقفی زنان نشان می‌دهند که وقف یکی از کارکردهای پنهان، اما بسیار مهم زنان جهت خنثی‌سازی منازعات درون‌خانوادگی بود. در ساختار خویشاوندی گیلان، اختلاف بر سر زمین، باغ یا درآمد املاک، امری رایج بود. زنان به‌ویژه در موقعیتی ضعیف‌تر، بیشتر نخستین قربانی این نزاع‌ها بودند. وقف، دارایی را از «موضوع نزاع» به «امر مقدس و تثبیت‌شده» تبدیل می‌کرد و دارایی که وقف شده بود، دیگر به‌سادگی قابل تصرف یا چانه‌زنی نبود؛ از این منظر، وقف نوعی قفل اجتماعی بر دارایی محسوب می‌شد. آبراهامیان این فرایند را «مقدس‌سازی دارایی برای مهار تعارض» می‌نامد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۰۷). زنان با این ابزار، بدون ورود مستقیم به نزاع، خود را از میدان درگیری کنار می‌کشیدند، اما نتیجه را کنترل می‌کردند.

اگرچه ارث در ظاهر سازوکاری روشن داشت، اما در عمل، زنان بیشتر اوقات در فرایند تقسیم ارث با فشارهای خانوادگی روبه‌رو می‌شدند. وقف، پیش از مرگ یا حتی در حیات، امکان بازچینی خاموش مناسبات قدرت را فراهم می‌کرد. زن با وقف بخشی از دارایی خود، سهم خود را از چرخه منازعه خارج می‌کرد و مانع تجزیه یا تصرف ناخواسته اموال می‌شد و در عین حال، جایگاه اجتماعی خود را حفظ می‌کرد. نکته مهم این است که این کنش، نه آشکارا علیه خانواده بود و نه در تعارض با عرف. بلکه در قالب «عمل خیر» انجام می‌شد؛ همین امر آن را اجتماع‌پذیر و مشروع می‌ساخت (Tapper, 1997: 105).

بی‌همسری (بیوه‌شدن) یکی از آسیب‌پذیرترین موقعیت‌های زنان در جامعه قاجاری بود. زن بیوه، به‌ویژه اگر فرزند پسر نداشت، در معرض طرد، وابستگی یا بازگشت اجباری به خانواده پدری قرار می‌گرفت؛ در این شرایط، وقف به زن امکان می‌داد پیوند خود را با فضای محلی حفظ کند، نقشی فعال و محترم در جامعه داشته باشد و هویت خود را از «زن وابسته» به «واقف خیر» تغییر دهد. مطالعه اسناد محلی نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از واقفان زن، بیوه بوده‌اند (افشار، ۱۳۷۹: ۲۲۱). در این شرایط، وقف برای این زنان، نوعی بازسازی هویت اجتماعی بود. بر اساس اسناد موجود، فشار اجتماعی و ملکی بر زنان بیوه گیلانی از سوی متنفذان محلی بسیار زیاد بوده است. اسناد و عریضه‌های زنان نشان می‌دهند که آنان وقف را به‌عنوان ابزاری با هدف کم‌کردن فشار از سوی فرادستان تلقی می‌کردند (پناهی، ۱۳۹۸: ۲۳۷-۲۳۹). گزارش‌های بسیاری از زنان وجود دارد که املاک و اموال شوهران متوفی زنان توسط زورمندان تصاحب شده است؛ از این‌رو زنان تلاش زیادی جهت به‌دست آوردن اموال خود انجام می‌دادند؛ در برخی از موارد به هدف خود نمی‌رسیدند و در مواردی نیز به موفقیت‌های نیز دست می‌یافتند.

از نظر موضوعی نیز بیشتر موقوفات در دوره‌های میانی عصر قاجار از سوی زنان با هدف انجام امور دینی، آیینی و برگزاری سنت‌های شیعی، به‌ویژه برپایی دهه محرم اختصاص یافته بود؛ زیرا آنان با انجام این امور بر این گمان بودند که اموال خود را در جهت سعادت اخروی قرار می‌دهند، اما از اواخر عصر قاجار و آشنایی زنان با مفاهیمی مدرن، زنان به این نتیجه رسیدند که رسیدگی به وضعیت مردم بی‌بضاعت، گسترش بهداشت و درمان و امور خیریه نیز می‌تواند

برای آنان سعادت اخروی را به همراه آورد؛ از این رو از این زمان و اوایل دوره پهلوی موقوفات با اهداف مدرن در گیلان روبه افزایش نهاد.

۴. نتیجه گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که وقف همواره کارکرد دوگانه در تاریخ، فرهنگ و اقتصاد ایران داشته است. وقف علاوه بر اینکه راهی برای حفظ دارایی و اموال مردم از دست زورمندان به شمار می‌رفت، بیشتر با هدف و کارکرد آیینی از سوی واقفان برای آیین‌های مذهبی انجام می‌گرفت. دوره قاجار را باید یکی از مقاطع کلیدی برای فهم کارکرد اجتماعی و سیاسی نهاد وقف در گیلان دانست؛ در این دوره، ضعف ساختاری دولت مرکزی، فاصله جغرافیایی گیلان از کانون قدرت سیاسی و تداوم اقتدار نیروهای محلی، موجب شد که نظم اجتماعی این منطقه بیش از آنکه متکی بر دولت باشد، بر نهادهای سنتی چون خانواده، مذهب و مالکیت محلی استوار بماند. این ساخت قدرت سه‌گانه (حاکم، مالک، روحانی)، فضایی ایجاد می‌کرد که در آن، نهادهایی چون وقف می‌توانستند تا حد زیادی مستقل از مداخله مستقیم دولت عمل کنند. در چنین شرایطی، وقف تنها یک کنش دینی نبود، بلکه ابزاری اجتماعی-سیاسی برای تثبیت قدرت، منزلت و تداوم نفوذ خاندان‌ها محسوب می‌شد. مالکان محلی، از طریق وقف، بخشی از دارایی خود را از چرخه مصادره یا تصرف حکومتی خارج می‌کردند و آن را در قالب نهادی شرعی و مشروع تثبیت می‌کردند. زنان این خاندان‌ها نیز، به‌ویژه در موارد بیوه‌بودن یا فقدان وارث مرد، از همین سازوکار برای حفظ دارایی و نقش اجتماعی خود بهره می‌بردند.

گیلان در دوره قاجار واجد الگویی اجتماع‌محور بود؛ الگویی که در آن، قدرت از پایین به بالا و از طریق شبکه‌های خویشاوندی و محلی اعمال می‌شد، نه از طریق بوروکراسی دولتی. در چنین ساختاری، زنان؛ اگرچه بیشتر در چهارچوب خانواده تعریف می‌شدند، اما در عمل بخشی از فرایند تصمیم‌گیری درباره املاک، نذورات و موقوفات بودند. وقف زنان در این دوره را می‌توان نوعی راهبرد اجتماعی آگاهانه دانست. زنان، با تبدیل مالکیت شخصی به وقف، دارایی خود را از منازعات ارثی، فشار خویشاوندان یا مداخلات سیاسی مصون می‌ساختند. این راهبرد به‌ویژه برای زنان بیوه، بدون فرزند یا در خانواده‌های پرتنش،

اهمیت حیاتی داشت. وقف در اینجا، کنشی انفعالی نبود، بلکه شکلی از مدیریت عقلانی دارایی در چهارچوب شرع و عرف بود. نقش روحانیون و نهادهای مذهبی نیز در پیوند میان سیاست، جامعه و وقف در گیلان برجسته بود. علما و سادات محلی، به عنوان متولیان بقاع و موقوفات، جایگاهی فراتر از کارکرد دینی داشتند و در بسیاری موارد، میان مردم و حاکمیت نقش میانجی ایفا می کردند. زنان، به ویژه از خاندانهای مذهبی، با وقف اموال خود برای بقاع یا مصارف دینی، هم به تقویت این شبکه قدرت کمک می کردند و هم جایگاه اجتماعی خویش را در ساختار محلی تثبیت می کردند.

فهرست منابع

اسناد اداره اوقاف و امور خیریه استان گیلان

سند شماره ۲۶۹۷

سند کلاسه ب/۱۳

سند کلاسه خ/۲

سند کلاسه ز/۱۰۵

سند کلاسه ز/۱۶

سند کلاسه ز/۷

سند کلاسه ف/۱

سند کلاسه ف/۳

کتابها و مقالات

ابن سلمان، ابوسعید احمد (۱۳۵۸)، *مقدمه‌ای بر فرهنگ وقف*، تهران: سازمان اوقاف.

افشار، حسن (۱۳۷۹)، *وقف در ایران؛ تحول تاریخی و اجتماعی آن*، تهران: نشر نی.

امین‌الدوله، علی خان (۱۳۷۰)، *خاطرات سیاسی امین‌الدوله*، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، تهران: امیرکبیر.

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.

بامداد، مهدی (۱۳۴۷)، *شرح حال رجال ایران*، ج ۲، تهران: زوار.

پناهی، عباس (۱۳۹۰)، «کارکرد اجتماعی و اقتصادی زنان گیلانی از نگاه سفرنامه‌نویسان از دوره صفویه تا قاجار»، *ره‌آورد گیل*.

| وقف زنان گیلانی در دوره قاجار: خوانشی تاریخی از مالکیت، دینداری و عاملیت اجتماعی | ۵۷

- پناهی، عباس (۱۳۹۸)، *اسناد مردم گیلان در مجلس شورای ملی (مجلس دوم تا پنجم)*، تهران: مرکز اسناد و مجلس شورای ملی.
- پناهی، عباس (۱۳۹۹)، «نقش ابریشم گیلان در روابط خارجی ایران عصر قاجار»، *فصلنامه تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، دوره ۱۱، شماره ۲۲، صص ۲۶-۱. doi.org/10.22034/jiiph.2020.11038.
- پناهی، عباس (۱۴۰۳)، «رادیکالیسم و مشروطه گیلانی: بررسی نقش گیلانیان در تحولات انقلابی ایران»، *فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی*، دوره ۱۶، شماره ۶۲، صص ۱-۲۹. doi.org/10.22034/chs.2025.511188.1087.
- تائب، سید حسین (۱۳۸۴)، *بیمارستان‌های رشت از مشروطه تا ۱۳۵۷*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۷)، *تاریخ تشیع در ایران؛ از صفویه تا قاجاریه*، قم: انتشارات علمی-اسلامی.
- حاجی‌عباسی، سعید، محمدجواد جعفرپور و امیر رضایی (۱۳۸۷)، *فهرست اسناد موقوفات ایران (استان کرمانشاه/گیلان)*، زیر نظر معاونت فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریه، ج ۷، تهران: اسوه.
- رابینو، هانری لویی (۱۳۶۹)، *ولایات شمالی ایران؛ گیلان و مازندران*، ترجمه سعید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- سلیمی‌فر، مصطفی (۱۳۷۰)، *نگاهی به وقف و آثار اقتصادی - اجتماعی آن*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ق)، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
- طلوعی، محمود (۱۳۸۰)، *از طاووس تا فرح: جای پای زن در مسیر تاریخ معاصر ایران*، تهران: نشر علم.
- فلور، ویلم (۱۳۶۴)، *اقتصاد ایران در دوران قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۵)، *دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۲)، *اصلاحات دولتی و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه مراد ثقفی، تهران: شیرازه.
- کسروی، احمد (۱۳۸۲)، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: امیرکبیر.
- الگار، همایون (۱۳۶۸)، *دین و دولت در ایران؛ نقش علما در دوره قاجار*، ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر.
- گلی‌پور، مریم (۱۳۹۱)، «نهاد وقف در گیلان دوره قاجار»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه الزهرا.
- لمبتون، آن کاترین سوینفورد (۱۳۶۹)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیرخانی، تهران: امیرکبیر.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۱)، *قواعد فقهیه: وقف و وصیت*، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- مستوفی، عبدالله (۱۴۰۱)، *شرح زندگانی من*، ج ۱، تهران: هرمس.
- مهدوی لاهیجانی، محمد (۱۳۹۸ق)، *سادات متقدمه گیلان یا بخشی از تاریخ عام گیلان*، نجف اشرف.
- مهدی‌نیا، جعفر (۱۳۶۸)، *زنانگی سیاسی علی‌امینی*، تهران: پاسارگاد.

- مؤلف گمنام (۱۳۶۲)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، جلد ۲۲، بیروت: دارالحیاء التراث العربی.
- نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۸۳)، *زنان و جنسیت در تاریخ ایران معاصر*، ترجمه ایرج ایمانی، تهران: طرح نو.
- یزدانی، سهراب (۱۴۰۲)، *روستاییان و مشروطیت ایران*، تهران: نشر ماهی.
- Richard, Tapper (1997), *Politics and Identity, ietyP: Islamic Anthropology*, London: Routledge.

Transliteration

Endowments and Charity Affairs Organization of Gilan Province (Archives)

Doc. No. 2697
sand kelaseh B/13
sand kelaseh F/1
sand kelaseh Kh/2
sand kelaseh Z/105
sand kelaseh Z/7
sand kelasehF/3
sand kelasehZ/16

Books and Articles

- Abrahamian, Ervand (2005), *Iran Between Two Revolutions*, Translated by Kazem Firuzmand, Tehran: Markaz Publications.
- Afshar, Hasan (2000), *Waqf in Iran: Its Historical and Social Transformation*, Tehran: Ney Publications.
- Algar, Hamid (1989), *Religion and State in Iran: The Role of the Ulama in the Qajar Period*, Translated by Ahmad Aram, Tehran: Amir Kabir.
- Amin al-Dowleh (1991), *Political Memoirs of Amin al-Dowleh*, Edited by Hafez Farmanfarmaian, Tehran: Amir Kabir.
- Anonymous Author (1983), *Hudud al-'Alam min al-Mashriq ila al-Maghrib*, Edited by Manouchehr Sotoudeh, Tehran: Tahouri Library.
- Bamdad, Mehdi (1969), *Biographical Dictionary of Iranian Statesmen*, 6 vols., Tehran: Zavar.
- Cronin, Stephanie (2003), *State Reform and Society in Iran: The End of the Qajar Era and the Rise of the Pahlavis*, Translated by Morad Saqafi, Tehran: Shirazeh Publications.
- Floor, Willem (1985), *The Economy of Iran in the Qajar Period*, Translated by Abolqasem Seri, Tehran: Toos Publications.

- Golipour, Maryam (2012), *The Institution of Waqf in Gilan during the Qajar Period* (Master's Thesis), Alzahra University.
- Haji-Abbasi, Saeed; Mohammad Javad Jafar-Pour; Amir Rezaei (2008), *Catalogue of Iranian Endowment Documents (Kermanshah/Gilan Province)*, Vol. 7, Tehran: Cultural Deputy of the Endowments and Charity Affairs Organization.
- Ibn Salman, Abu Sa'id Ahmad (1979/1980), *An Introduction to the Culture of Waqf*. Tehran: Sazman-e Owqaf.
- Ja'farian, Rasul (2008), *The History of Shi'ism in Iran: From the Safavid to the Qajar Period*, Qom: Scientific-Islamic Publications.
- Kasravi, Ahmad (2003), *History of the Iranian Constitutional Revolution*, Tehran: Amir Kabir.
- Katouzian, Mohammad Ali Homayoun (2006), *State and Society in Iran: The Eclipse of the Qajars and the Emergence of the Pahlavis*, Translated by Hasan Afshar, Tehran: Markaz Publications.
- Lambton, Ann K. S. (1990), *Landlord and Peasant in Persia*, Translated by Manuchehr Amirkhani, Tehran: Amir Kabir.
- Mahdavi Lahijani, Mohammad (1398 AH), *The Early Sayyids of Gilan*, Najaf.
- Mehdiniya, Jafar (1989), *The Political Life of Ali Amini*, Tehran: Pasargad.
- Mohaqqeq Damad, Seyyed Mostafa (2002), *Jurisprudential Principles: Waqf and Bequest*, Tehran: Center for Islamic Sciences Publications.
- Mostowfi, Abdullah (2022), *The Story of My Life*, Vol. 1, Tehran: Hermes Publications.
- Najafi, Mohammad Hasan, *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i al-Islam*, 44 vols., Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Najmabadi, Afsaneh (2004), *Women and Gender in Modern Iranian History*, Translated by Iraj Imani, Tehran: Tarh-e No.
- Panahi, Abbas (2011), "The Social and Economic Functions of Gilan Women from the Perspective of Travel Writers from the Safavid to the Qajar Period," *Rahavard-e Gilan*.
- Panahi, Abbas (2019), *Documents of the People of Gilan in the National Consultative Assembly (Second to Fifth Majles)*, Tehran: National Archives and Majles Publication Center.
- Panahi, Abbas (2020), "The Role of Gilan Silk in Iran's Foreign Relations during the Qajar Period," *Iranian Journal of Post-Islamic History*, Vol. 11, No. 22, pp. 1-26. doi.org/10.22034/jiiph.2020.11038.
- Panahi, Abbas (2025), "Radicalism and the Gilan Constitutional Movement: Examining the Role of Gilanians in Iran's Revolutionary Transformations." *Cultural History Studies*, Vol. 16, No. 62, pp. 1-29. DOI 10.22034/chs.2025.511188.1087.
- Rabino, H. L. (1990), *The Northern Provinces of Iran: Gilan and Mazandaran*, Translated by Saeed Mazandarani, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Shahid Thani, Zayn al-Din ibn Ali (1413 AH), *Masalik al-Afham ila Tanqih Shara'i al-Islam*, Qom: Islamic Knowledge Institute.
- Salimi Far, Mostafa (1991/1992), *A Look at Waqf and Its Economic and Social Effects*. Mashhad: Bonyad-e Pazhuheshha-ye Astan-e Qods-e Razavi.
- Ta'eb, Seyyed Hossein (2005), *Hospitals of Rasht from the Constitutional Revolution to 1978*, Rasht: Farhang-e Ilia Publications.
- Toloui, Mahmoud (2001), *From Tavoos to Farah: The Place of Women in the Path of Contemporary Iranian History*, Tehran: Elm Publications.
- Yazdani, Sohrab (2023), *Peasants and the Iranian Constitutional Revolution*, Tehran: Mahi Publications.

پیوست‌ها

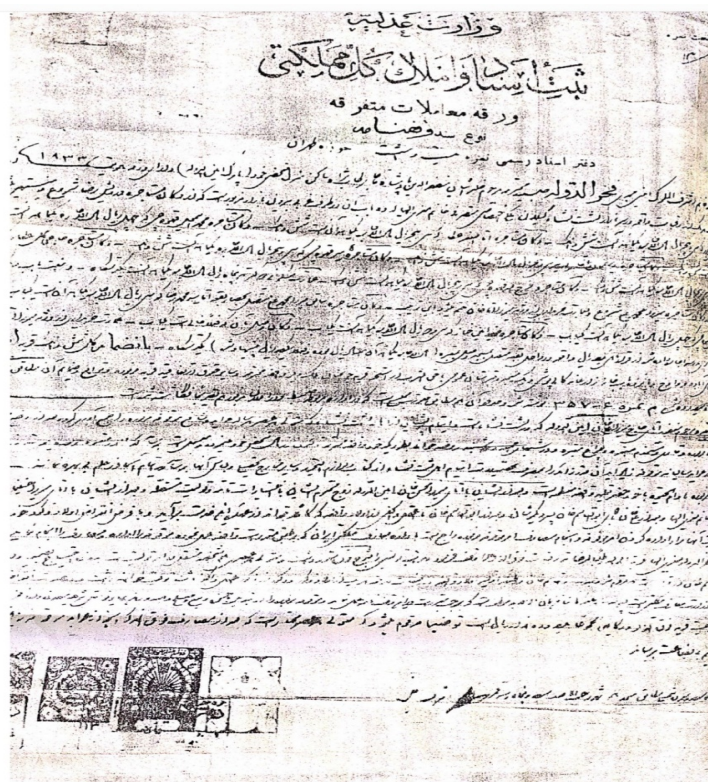
(جدول-۱): اسامی زنان واقف گیلانی دوره قاجار

اسامی واقفان	سال وقف	موقوفه	مصارف وقف	کارکرد وقف
فاطمه علاقه‌بند	۱۳۷۴ق	یک باب خانه	روضه‌خوانی	مذهبی
فاطمه تحویل‌داری		زمین زراعی	روضه‌خوانی	مذهبی
خانم بزرگ جوزانی	۱۳۵۱ق	ثلث زمین	تعزیه‌داری	مذهبی
سیده زین‌العابدین			روضه‌خوانی	مذهبی
حاجیه بزرگ موسویان	۱۳۳۵ق	دوباب مغازه	تعزیه‌داری	مذهبی
بی‌بی فاطمه لاهیجانی		اجاره یک باب مغازه	روضه‌خوانی-ختم قران	مذهبی
بی‌بی زینب لنگرودی		زمین شالی	روشنائی بقعه-تعمیرات	مذهبی
زینب خاتون		باغ	مراسم مذهبی	مذهبی
خدیده بیگم			روضه‌خوانی	مذهبی
بی‌بی سکینه فومنی		باغ توت	عزاداری عاشورا	مذهبی
فاطمه سلطان شفتی		زمین زراعی	قرائت قران	مذهبی
مریم خانم لشت نشانی		اجاره زمین زراعی	مراسم مذهبی	مذهبی
بی‌بی کلثوم صومعه سرائی		اجاره زمین زراعی	برگزاری مناسک مذهبی	مذهبی
رقیه خاتون		دو قطعه زمین زراعی	روضه‌خوانی-روشنائی حسینیه	مذهبی
بی‌بی آمنه آستانه‌ای		یک باب دکان	کمک به بیمارستان خیریه	اجتماعی
فاطمه خانم نوغان‌داری		یک قطعه زمین شالی- درآمد حاصل از فروش ابریشم	تعزیه‌داری-اطعام	مذهبی
بی‌بی کلثوم آستانه‌ای		زمین زراعی	مناسک مذهبی	مذهبی
فخرالدوله		شش‌دانگ روستای امیل دان	ساخت مدرسه-قبرستان	اجتماعی-مذهبی

وقف زنان گیلانی در دوره قاجار: خوانشی تاریخی از مالکیت، دینداری و عاملیت اجتماعی | ۶۱



(نمودار-۱): فراوانی کارکرد وقف بانوان در گیلان دوره قاجار بر اساس اسناد موجود اداره اوقاف و امور خیریه استان گیلان



(سند شماره ۱): وقفنامه متعلق بانو فخرالدوله^۱

۱. بنابر توصیه و تأکید اداره اوقاف استان گیلان مبنی بر محرمانه بودن پرونده‌های موجود در آن بایگانی از آوردن نمونه‌های بیشتر خودداری می‌شود. شناسه پرونده‌ها در قسمت مآخذ درج شده است.

Women's Endowments in Gilan during the Qajar Period: A Historical Reading of Property, Religiosity, and Social Agency

Extended Abstract

Introduction: Waqf, as one of the most enduring Islamic legal and charitable institutions, has played a significant role in shaping social relations, property transmission, and religious life in Iran. In Qajar Gilan, the growth of local economy and the accumulation of wealth created new opportunities for women to participate in property management and charitable endowment. This article examines women's waqf practices in Gilan during the Qajar period as a historical lens through which to understand female property ownership, religiosity, and social agency. The study addresses an important gap in the historiography, since most previous works on waqf and Qajar society have focused on officials, elites, and religious figures, while the role of women has remained largely overlooked. By focusing on female endowers in Gilan, the article seeks to show that women were not merely passive subjects within a patriarchal order, but active agents who used legal-religious institutions to protect and reproduce their social and economic position.

Method: This study is based on documentary and archival investigation using a descriptive-analytical approach. The study draws on waqf deeds, archival records from the Gilan Endowments Administration, and relevant historical and fiqh sources. Through the analysis of these documents, the article reconstructs the patterns, motivations, and social meanings of women's endowments in Qajar Gilan. The method makes it possible to identify both the material forms of endowed property and the legal strategies women used to maintain control over their assets.

Results and discussion: The findings indicate that women's waqf in Gilan cannot be understood only as a religious act. It also functioned as a social and economic strategy through which women managed property, preserved family capital, and exercised a measure of autonomy. Many female endowers donated movable and immovable property such as houses, shops, and agricultural assets for religious ceremonies, mosque repair, mourning rites, and charitable uses. In several cases, women appointed themselves or their children as trustees, which helped them retain control over endowed property and ensured that wealth remained within the family network. The results further show that women's endowment practices were shaped by broader social transformations in late Qajar Iran, including the effects of the Constitutional Revolution and the spread of modern ideas such as rights, equality, and freedom. In this context, waqf became a meaningful space for women's participation in public and religious life. The study also notes that the purposes of endowments gradually expanded over time: while earlier waqfs were mostly ritual and devotional, later ones increasingly included educational, social, and welfare-oriented goals. Case studies of female endowers in the article illustrate these patterns clearly. For example, women such as Karbala'i Fatemeh

Alaqaband, Fatemeh Tahvildari, Khanom Bozorg Jozani, and Sayyede Zeyn al-Abedin endowed property for activities such as rozeh-khani (a ceremony for reciting the calamities of the Prophet's family), mosque repair, mourning ceremonies, and commemorative religious observances. These examples demonstrate that women in Gilan used waqf as a practical means of combining piety, family strategy, and social presence.

Conclusion: The article concludes that female waqf founders in Qajar Gilan were socially aware, legally capable, and strategically engaged in property management. Their endowments helped them preserve wealth, strengthen family continuity, and secure a degree of economic independence. Far from confirming the stereotype of women as passive figures in Qajar society, the evidence reveals their active participation in shaping religious and social life through waqf. The study, therefore, contributes to a more nuanced understanding of women's agency in Iranian history and highlights the importance of waqf as a vehicle of both devotion and social power.

Keywords: Women's Property, Gilan, Qajar Period, Waqf Economy, Archival Documents.

The Transformation of the Cultural Order in 10th/16th-Century Transoxiana: The Timurid– Shaybanid Transition in the Iranian World

Seyedeh Fahimeh Ebrahimi¹

Abstract

Soviet historiography, while often downplaying the connections of Transoxiana with the broader Iranian world, consistently approached the legacy of the Uzbek period from a critical perspective. The widely accepted paradigm of 'Timurid splendor versus widespread Uzbek decline' was eventually challenged by a new generation of post-Soviet scholars, who argued that, contrary to earlier narratives, primary sources attest to the continued presence of Timurid cultural and institutional legacies in Transoxiana, particularly during the Shaybanid period. Within this broader framework of Iranian cultural inheritance, the present study, while acknowledging the persistence of major civilizational elements of the fifteenth-century Iranian world in Transoxiana, addresses another unresolved question in historiography: why, despite numerous Timurid–Uzbek continuities, did the transition to Shaybanid rule in Transoxiana, unlike the Safavid transition in Iran or the Mughal transition in India, not give rise to a new configuration of cultural flourishing? Employing a comparative-historical approach and the method of process tracing, this study distinguishes between two analytical levels: first, the mechanisms that

1. Associate Professor, Department of History, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. sfebrahimi@atu.ac.ir

Received: April 14, 2026 - Accepted: July 19, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

enabled the flourishing of Persianate cultural heritage during the Timurid period; and second, the factors that disrupted these mechanisms under the Shaybanids. The findings suggest that Timurid cultural efflorescence emerged from a structural linkage between political authority, geographical and cultural integration, urban and elite networks, courtly competition, and a relative balance between military and bureaucratic forces. Under the Shaybanids, however, changes in the foundations of political legitimacy, the government's restricted geographical horizons, the disruption of elite networks across the Iranian world, the predominance of tribal-military competition over cultural rivalry, and the transformation of institutions through which power and resources were distributed prevented the reproduction of these mechanisms. Consequently, the persistence of cultural elements in the Shaybanid period did not always signify sustained generative civilizational mechanisms.

Keywords: Uzbeks, Shaybanids, Timurids, Persianate heritage, Transoxiana, Cultural Order.

تحول نظم فرهنگی در ماوراءالنهر سده‌ی دهم هجری: گذار تیموری - شیبانی در جهان ایرانی

سیده فهیمه ابراهیمی^۱

چکیده

تاریخ‌نگاری عهد شوروی، در عین کم‌رنگ‌سازی پیوند ماوراءالنهر با جهان ایرانی، همواره میراث عصر ازبکی را با رویکردی نقادانه مورد بررسی قرار داده است. انگاره پذیرفته‌شده «شکوه تیموری در برابر انحطاط گسترده ازبکی»، سرانجام با ظهور نسل جدیدی از پژوهشگران پساشوروی به چالش کشیده شد؛ رویکردی که نشان داد برخلاف روایت‌های غالب، منابع دست‌اول بر تداوم حضور میراث تیموری در ماوراءالنهر، به‌ویژه در عهد شیبانی، اذعان دارند. نوشتار حاضر در همین منظومه میراثی، ضمن تأیید تداوم عناصر تمدنی قرن نهم جهان ایرانی در ماوراءالنهر، ابهام دیگری را در چهارچوب فضای تاریخ‌نگارانه فوق‌مورد توجه قرار می‌دهد: چرا باوجود اشتراکات متعدد تیموری - ازبکی، گذار به نظم شیبانی (در ماوراءالنهر)، متفاوت از تجربه صفویان (در ایران) و گورکانیان (در هند)، به صورت‌بندی جدیدی از شکوفایی و زاینده‌گی فرهنگی نینجامید؟ بررسی این مسئله با روش تحلیل تطبیقی - تاریخی، دو سطح را از یکدیگر تفکیک می‌کند: نخست، سازوکارهایی که موجب شکوفایی میراث ایرانی در عهد تیموری شد و دوم، عواملی که در عهد شیبانی این فرایند را با

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. sfebrahimi@atu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۲۵ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۲۸



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

اخلال مواجه ساخت. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شکوفایی تیموری، حاصل پیوندی ساختاری میان اقتدار سیاسی، یکپارچگی جغرافیایی - فرهنگی، شبکه‌های شهری و نخبگانی، رقابت درباری و نوعی توازن میان نیروهای نظامی و دیوانی بود، اما در دوره شییبانی، دگرگونی در مبانی مشروعیت سیاسی، محدودشدن افق جغرافیایی حکومت، اختلال در شبکه‌های نخبگانی جهان ایرانی، غلبه رقابت‌های ایلی - نظامی بر رقابت‌های فرهنگی و تغییر کارکرد نهادهای توزیع قدرت، از بازتولید این سازوکارها جلوگیری کرد؛ در نتیجه، استمرار عناصر فرهنگی در این دوره، همیشه به معنای تداوم سازوکارهای زاینده تمدنی نبود.

واژه‌های کلیدی: ازبکان، شییبانیان، تیموریان، میراث ایرانی-اسلامی، ماوراءالنهر، نظم فرهنگی.

۱. مقدمه

ازبکان دشت قپچاق از میانه دوره تیموری، به تدریج از نیرویی مهاجم در حاشیه ماوراءالنهر به کنشگرانی مؤثر در معادلات سیاسی منطقه تبدیل شدند؛ این فرایند افزون‌بر تثبیت موقعیت سیاسی، آنان را با اقتضائات عملی اداره قلمروهای شهری، منطق دیوانی و شبکه‌های نخبگانی ماوراءالنهر و خراسان آشنا ساخت؛ بدین ترتیب، در آستانه سده دهم هجری/شانزدهم میلادی، شییبانیان نه به عنوان نیرویی به طور کامل بیگانه، بلکه به مثابه مدعیانی آشنا با بخشی از میراث سیاسی و اداری تیموری، وارد صحنه شدند.

تحولات آغازین این سده، به ویژه نبردهای مرو (۹۱۵ق/۱۵۱۰م) و غجدوان (۹۱۷ق/۱۵۱۲م)^۱، به شکل‌گیری نظم منطقه‌ای جدیدی انجامید که در پی آن، میراث تیموری در بسترهای سیاسی متفاوتی تداوم یافت؛ در ایران، صفویان بخشی از سنت‌های دیوانی و هنری تیموری را در قالب دولتی نو بازآرایی کردند؛ در حالی که در ماوراءالنهر، شییبانیان با

۱. نبرد مرو و کشته‌شدن محمد شییبانی، با شکست شییبانیان و نبرد غجدوان و کشته‌شدن امیر نجم ثانی، فرمانده صفوی، با ناکامی ایران پایان یافت و پس از آن دو رقیب امکان پیشروی در دو سوی جیحون را نیافتند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۷۱/۲، منشی، ۱۳۸۰: ۸۸؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۰/۴).

وجود نزدیکی جغرافیایی و پیوندهای تاریخی عمیق‌تر با این میراث، مسیر متفاوتی را تجربه کردند. تا پایان فروپاشی شوروی، روایت غالب در تاریخ‌نگاری این عصر، بیشتر تحت تأثیر الگوی تفسیری بارتولد^۱، بر تصویر انحطاط و بازگشت به سنت‌های کوچ‌نشینی استوار بود. در دهه‌های اخیر، پژوهشگرانی چون سابتنی^۲ (۱۹۸۳)، توپف^۳ (۲۰۱۷) و سوچک^۴ این روایت را مورد بازنگری قرار داده و با تأکید بر تداوم عناصر فرهنگی و هنری در عهد شیانی، آن را نه نقطه انقطاع، بلکه مرحله‌ای از استمرار میراث تیموری دانسته‌اند.^۵

مسئله بنیادین نوشتار حاضر، در چهارچوب همین تحولات پساتیموری در جهان ایرانی شکل می‌گیرد؛ میراث عصر تیموری در کانون‌های مختلف جهان ایرانی و اسلامی ظرفیت آن را داشت که در پیوند با شرایط جدید، به صورت‌بندی‌های تازه‌ای از شکوفایی و زاینده‌گی فرهنگی بینجامد؛ چنان‌که در ایران صفوی، هند گورکانی و تا اندازه‌ای در قلمرو عثمانی نیز چنین شد (Uluc, 2008)؛ با این حال، در ماوراءالنهر، باوجود استقرار مستقیم بر بخش مهمی از کانون‌های اصلی این میراث، استمرار عناصر فرهنگی تیموری به پیدایش مرحله‌ای تازه از آفرینش و نوزایی فرهنگی منجر نشد؛ از این رو، پرسش اصلی پژوهش آن است که چرا چرخه انباشت تمدنی شکل گرفته در قرن نهم هجری، در جریان گذار به نظم شیانی در ماوراءالنهر، به صورت‌بندی جدیدی از شکوفایی و زاینده‌گی فرهنگی نینجامید؟

مدعای اصلی مقاله آن است که شکوفایی عصر تیموری، حاصل پیوندی ساختاری میان اقتدار سیاسی، یکپارچگی جغرافیایی - فرهنگی جهان ایرانی، استقرار کانون‌های شهری تثبیت‌شده و پویایی شبکه‌های سیار نخبگانی بود. در دوره شیانی، این پیوند در نتیجه گسست

۱. رنه گروسه نیز گرچه یک مورخ و شرق‌شناس فرانسوی بود، اما با کتاب «امپراتوری صحرانوردان» که در سال ۱۹۳۹ نگاشت دقیقاً همان نگاه بارتولد را بازتولید و حتی در میان مخاطبان غربی محبوب‌تر کرد.

2. Subtelny

3. Tupev

۴. سوچک معتقد است شاید به دلیل شیفتگی ما به درخشندگی مکتب هرات و سمرقند دوره تیموری، و چهره‌هایی چون الغ بیگ، سلطان حسین بایقرا، امیرعلیشیر و بهزاد است که مایلیم این تداوم تحت‌الشعاع دوره تیموری باشد (سوچک، ۱۳۹۸: ۱۸۵).

۵. در میان پژوهش‌های فارسی زبان مقاله تاج علی و دیگران (۱۳۹۹) با عنوان «اقدامات فرهنگی در حکومت شیانیان» نیز همین سیاست تداوم را مورد توجه قرار داده است.

جغرافیایی با خراسان و بخش‌های غربی جهان ایرانی، اختلال در شبکه‌های نخبگانی، تضعیف زیرساخت‌های مالی و نهادی حمایت فرهنگی و محدودماندن رقابت‌های سیاسی در سطح ایلی - نظامی، از انسجام پیشین خود خارج شد؛ از این‌رو، استمرار عناصر فرهنگی و هنری تیموری لزوماً به معنای تداوم سازوکارهای زاینده آن نبود.

مروری بر پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات حوزه تیموری نظیر آثار گلمبک^۱ (۲۰۱۷) و سابتلنی (۲۰۰۷) و فرهانی (۱۳۸۱) بیشتر بر شکوفایی کم‌نظیر هنری و نقش دربار در شکل‌گیری «رسانس تیموری» تمرکز کرده و کمتر به سازوکارهای ساختاری و شبکه‌ای مولد این فرهنگ پرداخته‌اند؛ از سوی دیگر، پژوهش‌های متمرکز بر ازبکان ماوراءالنهر، بیشتر معطوف به ساختار سیاسی- نظامی و رقابت‌های منطقه‌ای با صفویان بوده‌اند. معدود مطالعات فرهنگی این حوزه نیز بیشتر در دوگانه «تداوم» یا «گسست» متوقف مانده و کمتر به کیفیت و دامنه نظم فرهنگی^۲ در این دوره ورود کرده‌اند (Subtelny, 1983; Tupev, 2017; McChesney, 1987)؛ در مجموع، با وجود مستندات کافی دال بر استمرار نسبی سنت‌های تیموری در عصر ازبکی، هنوز تبیین تحلیلی درباره تفاوت نظم فرهنگی در این دو دوره ارائه نشده است. نوشتار حاضر برای تبیین این تفاوت، از روش تحلیل تطبیقی-تاریخی بهره می‌برد، با این توضیح که ساختار آن بر دوش داده‌های توصیفی پژوهش‌های پیشین بنا شده است و هدف آن نه بازگویی وقایع، بلکه ارائه یک «تحلیل تطبیقی - ساختاری» است. بدین‌منظور، نخست منطق شکل‌گیری و عوامل کامیابی نظم فرهنگی در دوره تیموری بررسی می‌شود؛ سپس در پرتو همان چهارچوب تحلیلی، زمینه‌ها و شرایطی که در دوره شیبانی به کنشی فرهنگی با ظرفیت زاینده محدودتر انجامید، تحلیل خواهد شد.

۲. نظم فرهنگی و سازوکارهای پویایی آن در عصر تیموری

هرات روزگار سلطان حسین بایقرا نقطه اوج فرایندی بود که از عهد شاهرخ آغاز شد و طی چند نسل به تمرکز تدریجی نخبگان، نهادهای فرهنگی و سنت‌های دیوانی در خراسان

1. Golombek

۲. در این پژوهش، «نظم فرهنگی» به مجموعه روابط و سازوکارهایی اطلاق می‌شود که از طریق پیوند میان مراکز شهری، شبکه‌های نخبگانی، الگوهای حمایت سیاسی و اقتصادی و مناسبات زبانی و فکری، تولید و بازتولید فعالیت‌های فرهنگی را در یک فضای تاریخی معین امکان‌پذیر می‌سازد.

انجامید (Dale, 2009: 208). حضور همزمان مورخان، ادیبان، خوشنویسان، نگارگران، دیوانیان و عالمان در محیطی کمابیش باثبات، حاصل روندی کوتاه مدت یا تصمیمی سیاسی نبود، بلکه برآمده از چند دهه تجمع مستمر نخبگان و تداوم فعالیت نهادهای سنت‌های حرفه‌ای در یک کانون واحد بود؛ علاوه بر این، انباشت فوق تنها بر ظرفیت‌های محلی خراسان استوار نبود. دولت تیموری در اوج قدرت خود بر بخش عمده کانون‌های تاریخی جهان ایرانی، از ماوراءالنهر و خراسان تا فارس، عراق عجم و آذربایجان تکیه داشت و از رهگذر همین پیوستگی جغرافیایی و سیاسی، امکان جریان مستمر منابع مالی، نیروهای دیوانی و نخبگان فرهنگی را میان این مراکز فراهم می‌کرد؛ بدین ترتیب، هرات نه تنها از ظرفیت‌های انسانی و فرهنگی خراسان، بلکه از توان نخبگانی و دیوانی سراسر جهان ایرانی تغذیه می‌کرد و به سهم خود به یکی از مهم‌ترین کانون‌های بازتولید و انتشار آن بدل شده بود.

در کنار این دو مؤلفه، عنصر دیگری نیز قابل اعتناست: استقرار این نظم فرهنگی با نوعی توازن میان نیروهای نظامی برخاسته از سنت‌های ایلی و ساختارهای دیوانی و شهری جهان ایرانی همراه بود؛ اگرچه تیموریان مشروعیت سیاسی خود را همچنان در پیوند با میراث چنگیزی، اشراف نظامی و سنت‌های کوچ‌نشینی صورت‌بندی می‌کردند، اما اداره قلمرویی با چنین گستره و پیچیدگی، آنان را به اتکای روزافزون بر دیوانیان، منشیان، فقها و نخبگان شهری ناگزیر می‌ساخت؛ در نتیجه، اقتدار سیاسی در عمل نه از مسیر غلبه کامل یکی از این دو منطق، بلکه از رهگذر نوعی همزیستی و موازنه میان آن‌ها بازتولید می‌شد (منز، ۱۳۹۲: ۴۷-۱۱۲). در چنین شرایطی، حمایت از نهادهای علمی، هنر، معماری و حامی‌پروری فرهنگی تنها کنشی تجملی یا حاصل ذوق فردی فرمانروایان نبود، بلکه بخشی از منطق حکمرانی در جهان ایرانی به‌شمار می‌رفت و در تحکیم اقتدار سیاسی و پیوند با جامعه شهری و نخبگان دیوانی نقش ایفا می‌کرد.

ویژگی‌های یادشده تصویری از نظم فرهنگی دوره تیموری به‌دست می‌دهند؛^۱ نظم‌ی که

۱. درباره ویژگی‌های ساختاری نظم فرهنگی تیموری (البته سابتلنی از این تعبیر استفاده نکرده است)، ازجمله پیوند میان مراکز شهری، شبکه‌های نخبگانی، نظام‌های حمایت فرهنگی، اوقاف و فرایندهای ترک - ایران شدن ساخت قدرت، بنگرید به: (Subtelny, 2007)

در آن تمرکز چندنسلی نخبگان در خراسان، پیوند مستمر با دیگر کانون‌های جهان ایرانی و تعامل میان نیروهای نظامی و دیوانی، شرایط مساعدی برای بالندگی حیات فرهنگی فراهم آورده بود؛ با این همه، وجود چنین شرایطی به خودی خود برای توضیح پویایی فرهنگی این دوره کافی نیست. اهمیت تجربه تیموری دقیقاً در آن است که این نظم فرهنگی توانست در بستری آکنده از رقابت‌های درون‌خاندانی، تکرر مراکز قدرت و جابه‌جایی مکرر کانون‌های سیاسی، نه تنها استمرار یابد، بلکه در برخی عرصه‌ها به اوج شکوفایی خود نیز برسد؛ از این رو، برای فهم پویایی فرهنگی این دوره، توجه به سازوکارهایی ضروری است که امکان تداوم و بازتولید این نظم را در عمل فراهم می‌کردند. مهم‌ترین این سازوکارها را می‌توان در چند سطح بررسی کرد:

الف. یکپارچگی جغرافیایی و شبکه شهری جهان ایرانی: کامیابی تیمور در ایجاد ساختار سیاسی جدید در جهان ایرانی در پیوست مجدد ایران و ماوراءالنهر جلوه یافت؛ حوزه‌ای که مورخان آن را «ایران و توران» خوانده‌اند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۶/۱، ۱۶۴، ۸۴۹؛ شامی، ۱۳۶۳: ۹ و ۱۰). این پیوستگی از منظر تمدنی اهمیت داشت؛ زیرا مراکز شهری و فرهنگی جهان ایرانی، که در دوران اسلامی همچون شبکه‌ای تعاملی حامل سنت‌های علمی و ادبی بودند، پس از گسست مغولی دوباره در یک مدار ارتباطی قرار گرفتند؛^۱ با این حال، انسجام حاصل از فتوحات تیمور بیشتر بر اقتدار شخصی او استوار بود و به سرعت پس از مرگش در معرض واگرایی قرار گرفت.

فعال‌شدن پایدار این شبکه در عهد شاه‌رخ رخ داد. او با مهار رقابت‌های درون‌خاندانی، ارتباط میان خراسان و ماوراءالنهر از یک سو و فارس، کرمان، عراق عجم و آذربایجان از سوی دیگر را استوار ساخت (منز، ۱۳۹۲: ۶۳؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۵۵۴، ۳۵۰)؛ نتیجه آن جریان کمابیش منظم، جابه‌جایی نخبگان، هنرمندان، عالمان و کتاب‌ها میان هرات (مرکز هنر)،

همچنین درباره زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی حامی‌گری فرهنگی در اواخر عصر تیموری نک: (Subtelny, 1998)

۱. ریشه‌های تحرک این شبکه‌ها تا دوران گذار پس از فروپاشی ایلخانان امتداد می‌یافت؛ زمانی که ساختار «نیمه‌متمرکز و نیمه‌پراکنده» نیمه نخست قرن هشتم، به سبب ضعف کنترل مرکزی، امکان رشد شبکه‌های غیررسمی را فراهم کرده بود.

سمرقند (مرکز سیاسی و علمی)، شیراز (با سنت نگارگری)، تبریز (با میراث کتاب‌آرایی ایلخانی) و نیز عراق عرب و سیستان بود. بنابر گزارش سمرقندی، در این دوره صنعتگران و عالمان از فارس و آذربایجان به هرات و سمرقند منتقل می‌شدند و دربارهای شاهزادگان، به‌ویژه در این دو مرکز، در جذب آنان رقابت می‌کردند (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۵۶۰/۲-۵۸۰). در این چهارچوب، شبکه‌های نخبگانی سیار و غیررسمی به‌عنوان لایه انسانی این پیوستگی عمل کردند؛^۱ افزون‌بر این، رقابت درباری ناشی از استقلال اقتصادی سیورغال‌ها (همان، ۲۸/۲) پویایی شبکه‌های نخبگانی را تشدید کرد. ساختار سیورغال شاهزادگان را به جذب نخبگان ترغیب می‌کرد و پراکندگی سیاسی را به محرکی برای فعالیت فرهنگی، تبادل نخبگان و غنای سنت‌های علمی و هنری (یا استمرار تولیدات فرهنگی) بدل ساخت (Subtelny, 2007: 130-124؛ درحالی‌که بدون این سازوکار، تولید فرهنگی در سطحی محلی باقی می‌ماند).

ب. نظام سیورغال^۲ و رقابت درباری میان شاهزادگان تیموری: نظام ترکی - مغولی سیورغال، که در عصر تیموری به یکی از ارکان سازمان سیاسی حکومت تبدیل شده بود، ساختار حاکمیت را بر پایه واگذاری واحدهایی نیمه‌مستقل به شاهزادگان و برخی رجال برجسته سامان می‌داد. تیمور، باوجود تمرکز اقتدار در دست خود، این شیوه را با نظام سیاسی خویش ناسازگار نمی‌دید؛^۳ ازاین‌رو، هر یک از این افراد در قلمرو اختصاصی خود از

۱. در میان نمونه‌های آشنای بسیاری که در مطالعات تیموری مشهورند (همچون عبیدالله احرار، جامی، علیشیر نوائی، خواجه محمد پارسا)، توجه به مورد شرف‌الدین علی یزدی (م. ۸۵۸/ق ۱۴۵۴م) نیز خالی از لطف نیست؛ این تاریخ‌نگار تیموری، متعلق به یک شبکه غیررسمی از نخبگان بود که علوم مخفی (علم حروف) و عرفان باطنی را ترکیب می‌کرد و فراتر از مرزهای تیموری به قاهره مملوکی و آناتولی عثمانی می‌رسید. یزدی از یزد به هرات، سپس به سمرقند و دیگر مراکز سفر می‌کرد و با استادانش همکاری داشت. برای مطالعه بیشتر نک: (Binbaş, 2016)؛ به نظر می‌رسد علت اصلی این سیالیت، آموزش و روابط شاگرد - استادی بود که میان نخبگان برقرار می‌شد؛ بسیاری از خوشنویسان، نگارگران و شاعران در یک دربار شروع می‌کردند، اما به‌دلیل دعوت یا فرصت بهتر، به دربار دیگری منتقل می‌شدند و دانش و سبک را با خود می‌بردند.

۲. برای مطالعه بیشتر مفهوم سیورغال ر.ک: (ساسان‌پور، ۱۴۰۲: ۵۳-۸۴)

۳. برای مثال ر.ک: (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۶۲، ۷۸۹/۲-۷۶۳، ۴۳۶/۳، ۱۹۲، ۲۰۴)

درجه‌ای از خودمختاری اداری و مالی برخوردار بودند. این خودمختاری شامل بهره‌برداری از درآمدهای محلی، اداره دیوان، به‌کارگیری نیروهای نظامی محدود و اختیار مصرف بخشی از منابع مالی می‌شد؛ امری که در عمل به شکل‌گیری واحدهایی کمابیش خودکفا در درون ساختار حکومت می‌انجامید (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۸/۲، ۶۲۳).

این ساختار متکثر، که در ظاهر می‌توانست زمینه‌ساز تفرقه سیاسی باشد، به‌ویژه از عهد شاهرخ به بعد و در شرایطی خاص، کارکردی متفاوت یافت و به عاملی در پویایی فرهنگی بدل شد. دربارهای شاهزادگان، باوجود استقلال اداری، در چهارچوب پیوندهای خاندانی و فرهنگی با یکدیگر ارتباط داشتند و رقابت میان آنان برای کسب اعتبار و برتری سیاسی، بیشتر در عرصه‌های فرهنگی و هنری و نمایش شکوه درباری بروز می‌یافت (همان: ۵۶۰-۶۲۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۸۷/۴-۹۴). این تحول را می‌توان حاصل هم‌زمانی چند عامل دانست:

نخست آن‌که با گذار از عصر لشکرکشی‌های توسعه‌طلبانه تیمور به دوره تثبیت مرزها در عهد شاهرخ، انرژی رقابتی شاهزادگان مجالی برای توسعه‌طلبی نظامی مستقل نمی‌یافت (ر.ک: منز، ۱۳۷۷: ۲۰۲) و از این‌رو به‌جای منازعات نظامی، به حوزه‌های فرهنگی و هنری منتقل شد؛ دوم آن‌که شاهزادگان از خردسالی در محیط آداب درباری متأثر از سنت‌های فرهنگی ایران پرورش می‌یافتند و در زبان و ادب فارسی، تاریخ و هنر ایرانی آموزش می‌دیدند (بارتولد، بی‌تا: ۵۶)؛ چنین تربیتی، همراه با مسئولیت اداره نواحی ایرانی‌نشین، آنان را به پذیرش و حمایت از این سنت‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحکیم اقتدار و مشروعیت سیاسی سوق می‌داد.

درک این فرایند در پرتو یکپارچگی جغرافیایی و پیوستگی تاریخی کانون‌های فرهنگی جهان ایرانی در دوره تیموری روشن‌تر می‌شود. شهرهای هرات، سمرقند، شیراز و تبریز، با برخورداری از سابقه دیرین تمدنی، ظرفیت استقرار دربارهای شاهزادگان را داشتند؛ از این‌رو رقابت برای برتری، شکوه و آوازه فرهنگی در عین تکرار مراکز قدرت استمرار یافت، اما این تعدد نه به گسست، بلکه به شکل‌گیری شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته از دربارهای فرهنگی انجامید که هم‌افزایی میان آن‌ها پراکندگی سیاسی را به فرصت بدل می‌ساخت (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۸۷/۴-۹۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۰۰/۲-۶۲۰)؛ درنتیجه، هر کانون حکمرانی برای تضمین بقا، کسب

| تحول نظم فرهنگی در ماوراءالنهر سده دهم هجری: گذار تیموری - شیانی در جهان ایرانی | ۷۵

مشروعیت نزد نخبگان و جامعه شهری فارسی‌زبان و نیز کسب اعتبار و تفوق بر رقبای درون‌خاندانی، ناگزیر به حمایت مستمر و همه‌جانبه از میراث فرهنگی ایرانی شد. این الگوی رقابت فرهنگی، که در اصل از چالش مشروعیت سیاسی و الزامات اداره جهان ایرانی برمی‌خاست، در گذر زمان به شکل‌گیری زبان و سبک مشترک فرهنگی در سراسر قلمرو تیموری انجامید.

ج. زیرساخت‌های اقتصادی حمایت فرهنگی: تحولات اقتصادی دوره تیموری، به‌ویژه در بازرگانی، کشاورزی و زیرساخت‌های ارتباطی، به ایجاد مازاد اقتصادی قابل توجهی انجامید و زمینه گسترش فعالیت‌های فرهنگی را فراهم کرد. رونق تجارت زمینی و احیای برخی مسیرهای جاده ابریشم، همراه با گسترش شبکه‌های تجاری منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، منابع مالی شهرهای مهم را افزایش داد. در کنار آن، توجه به کشاورزی و نظام‌های آبرسانی نیز پایه‌های تولیدی اقتصاد را تقویت کرد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۴۳/۱؛ نطنزی، ۱۳۳۶: ۲۲۴ و ۲۲۵؛ کلاویخو، ۱۳۸۴: ۱۸۵).

اهمیت این تحولات تنها در افزایش منابع ثروت نبود، بلکه به شیوه توزیع و سازمان‌دهی این منابع نیز بازمی‌گشت؛ امری که در قالب سازوکارهای نهادی مشخصی چون «نظام سیورغال» و «گسترش سنت وقف»، امکان تبدیل این توان اقتصادی را به پشتوانه‌ای مستمر برای حمایت از هنر و دانش فراهم می‌کرد. در نظام سیورغال، حاکم می‌توانست زمین یا درآمدهای دیوانی آن را با معافیت کامل مالیاتی و بیشتر به‌صورت موروثی به افراد واگذار کند (یزدی، ۱۳۸۷: ۵۵۹/۱؛ رویمر و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۲۳)؛ در کنار آن، تخصیص موقوفات عظیم به نهادهای علمی و مذهبی نیز جریانی از درآمدهای پایدار را ایجاد می‌کرد.

گسترش این منابع مالی مستقل در دوره تیموری پیامدهای مهمی داشت: نخست آنکه حتی در گیرودار جنگ‌ها و نزاع‌های جانشینی میان شاهزادگان، سیورغال‌ها و موقوفات به‌عنوان منابع مالی کمابیش مصون از دست‌اندازی دولت مرکزی به کارکرد خود ادامه می‌دادند و تداوم حمایت از نخبگان فرهنگی را ممکن می‌ساختند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۴۸/۴، ۳۶۰)؛ دوم آنکه هر شاهزاده یا حاکم محلی می‌توانست با اتکا به این منابع مستقل ادبا، هنرمندان و دانشمندان بیشتری را به دربار خویش جذب کند (واصفی، ۱۳۴۹: ۲۳۶/۱).

۴۰۳). این وضعیت، رقابت میان دربارها را برای جلب مفاخر عصر تشدید می‌کرد و به بالندگی مضاعفِ فعالیت‌های فرهنگی یاری می‌رساند؛ افزون‌بر این، در دوره‌های ضعف اقتدار مرکزی نیز همین شبکهٔ موقوفات و سیورغال‌ها همچون شبکه‌ای پشتیبان عمل کرده و از فروپاشی حیات فکری جلوگیری می‌کردند. در چنین شرایطی، تکرر و حتی تشدید سیاسی نه به تضعیف و انحطاط فرهنگ، بلکه به استمرار و پویایی شگفت‌انگیز فعالیت‌های علمی و هنری انجامید.

د. همزیستی و ترکیب سنت‌های تمدنی ایرانی و ترکی: در سرزمین‌های شرقی جهان ایرانی از سده‌های پیشین نوعی همزیستی میان نیروهای ایللی ترک‌تبار و سنت شهری و دیوانی ایرانی وجود داشت. این وضعیت که از دورهٔ سامانیان و غزنویان شکل گرفته بود، در عصر سلجوقی، خوارزمشاهی و ایلخانی نیز ادامه یافت؛ با این حال در دورهٔ تیموریان این رابطه صورتی متفاوت پیدا کرد. در دوره‌های پیشین مناسبات دو سنت تمدنی بیشتر یک‌سویه بود؛ بدین معنا که ترکان و مغولان فاتح به‌تدریج در چهارچوب فرهنگ ایرانی - اسلامی جذب می‌شدند و زبان فارسی جایگاه مسلط خود را در دیوان و ادبیات حفظ می‌کرد. در دورهٔ تیموریان، اما این فرایند به نوعی ترکیب دوسویه انجامید و عناصر ترک نیز در تولید فرهنگی نقشی فعال‌تر یافتند. در شکل‌گیری این وضعیت، قدرت تیمور نقش مهمی داشت؛ او کوشید اقتدار خود را با ترکیب میراث سیاسی مغولی و الگوهای مشروعیت ایرانی - اسلامی تثبیت کند؛ رویکردی که افزون بر کامیابی نظامی، در شرایط بحران مرکزگریزی در اولوس جغتای به نمایش اقتدار شخصی نیز می‌انجامید (منز، ۱۳۹۲: ۲۳-۱۹). این جهت‌گیری پس از او نیز ادامه یافت. استقرار حکومت در هرات به تداوم همزمان این دو سنت کمک کرد؛ چنان‌که شاهرخ ضمن حفظ برخی عناصر سنت مغولی، ازجمله تأکید بر تبار چنگیزی و عنوان خاقان، به احیای گستردهٔ مراکز فرهنگی هرات پرداخت (Subtelny, 2007: 26؛ منز، ۱۳۹۲: ۳۳، ۵۵، ۶۳، ۷۲). این سیاست در شرایطی دنبال می‌شد که فرایند اختلاط امیران جغتایی با جامعهٔ محلی تا حد زیادی پیش رفته بود (منز، ۱۳۹۲: ۱۶۴، ۱۷۰).

اهمیت این تحول تنها در همزیستی دو سنت در سطح مشروعیت سیاسی یا ساختار قدرت نبود، بلکه در آن بود که این تعامل به‌تدریج در عرصه‌های علمی، ادبی و هنری نیز

بازتاب یافت؛ بدین ترتیب، رابطه میان سنت ایرانی و ترکی از سطح همزیستی سیاسی فراتر رفت و به بخشی از فرایند تولید فرهنگی تبدیل شد. در ادامه این روند، الغیگ سنت مغولی توجه به رصد آسمان را با سنت علمی ایرانی درآمیخت و با تأسیس رصدخانه سمرقند آن را در قالبی علمی گسترش داد (بارتولد، بی تا: ۱۲). در هرات نیز در دوره سلطان حسین بایقرا این ترکیب در عرصه ادبیات و هنر به اوج رسید؛ چنان که علی شیر نوایی با تقویت زبان جغتایی در کنار فارسی، به تثبیت آن به عنوان زبان ادبی یاری رساند؛ هرچند فعالیت او همچنان در فضای فرهنگی فارسی محور انجام می گرفت (بابر، ۱۳۹۹: ۷۴).

باوجود این تحولات، فارسی همچنان زبان اصلی دیوان، تاریخ نگاری و ادبیات کلاسیک باقی ماند و شکوفایی مراکز فرهنگی هرات و سمرقند بر پای میراث علمی و ادبی فارسی شکل گرفت. در این میان جغتایی بیشتر به عنوان زبان ادبی مکمل ظاهر شد، نه جایگزین فارسی؛ بدین ترتیب، ورود عناصر فرهنگی ترک و مغول به این سنت نه به تضعیف فرهنگ ایرانی، بلکه به پویایی بیشتر آن انجامید و به گسترش دامنه تولیدات علمی و هنری در دوره تیموری یاری رساند. از این منظر، یکی از ویژگی های مهم نظم فرهنگی تیموری در مقایسه با ادوار پیشین، نه استحاله کامل عناصر ترک در سنت ایرانی و نه شکل گیری سستی مستقل از آن بود، بلکه نوعی توازن میان تداوم میراث فرهنگی ایرانی و مشارکت فعال عناصر ترکی در حیات فرهنگی پدید آمد؛ توازنی که به یکی از مؤلفه های اساسی پویایی فرهنگی عصر تیموری تبدیل شد.

مجموع نکات یادشده بر یک واقعیت اساسی تأکید دارند: نظم فرهنگی تیموری نه از وجود عناصر منفرد، بلکه از پیوند آنها در چهارچوب سازوکارهایی پدید آمد که امکان تقویت و بازتولید متقابلشان را فراهم می ساختند؛ از این رو، فهم تحولات بعدی بیش از آنکه در گرو جست و جوی فقدان یک عنصر خاص باشد، مستلزم بررسی سرنوشت همین سازوکارها و مناسبات است.

۳. دگرگونی سازوکارهای پویایی فرهنگی در عصر شیانی

به قدرت رسیدن شیانیان ابوالخیری در آغاز سده دهم هجری (شانزدهم میلادی)، تکرار یک الگوی تاریخی کهن در ماوراءالنهر بود: استقرار مجدد حاکمیتی از تبار بیابان گردان ترک -

مغول بر کانون‌های تمدنی یکجانشین؛ هرچند ماهیت ایلی نیروهای ازبک و شرایط آغازین قدرت‌یابی آنان امکان بازتولید الگوی سیاسی تیموری را محدود می‌کرد، دولت نوظهور در مراحل اولیه خود گرایش آشکار به سامان‌دهی حکومت بر پایه یک هویت مسلمان ترک بروز داد. مضامین طرح‌شده از سوی خنجی در *مهمان‌نامه بخارا* درباره جایگاه امام‌الزمان و «خلیفه‌الرحمان» - محمد شبیانی - همراه با تمایلات اولیه به تقویت زبان ترکی (Subtelny, 1983: 136, 144, 146)، شاخص‌های این گرایش محسوب می‌شوند.^۲ (خنجی، ۱۳۸۴: ۱)؛ با این حال، این گرایش اولیه هیچ‌گاه به گسستی پایدار از افق فرهنگی برجامانده از عهد تیموری منجر نشد و سنت فارسی، در چهارچوب همان میراث فرهنگی، بار دیگر جایگاه مسلط خود را بازیافت. این استمرار نه تنها در سطح زبان، بلکه در الگوهای روایی نیز آشکار شد. فرمان محمد شبیانی برای ترجمه شاهنامه به ترکی، بیش از آنکه نشانی از گسست باشد، تلاشی برای پیوند دادن هویت نو با سنت مشروعیت‌بخش گذشته بود. حمایت از مؤلفانی چون واصفی نیز همین روند را تقویت کرد؛ *بدایع الوقایع* او اصول حکمرانی و مجلس‌آرایی تیموری را بیشتر در چهارچوب سنت ایرانی و پادشاهان ساسانی، نه بر اساس الگوهای صرفاً ایلی، برای شاهزادگان شبیانی بازمی‌نماید (واصفی، ۱۳۴۹: ۷/۱، ۱۰۸، ۳۸۰-۳۸۶).

این الگوی تداوم، محدود به زبان و تاریخ‌نگاری نبود؛ بررسی حوزه‌های دیگر فرهنگ درباری از جمله کتاب‌آرایی، نگارگری، معماری و شهرسازی نیز استمرار الگوهای تثبیت‌شده قرن نهم هجری را نشان می‌دهد (McChesney, 1987: 9-15; Tupev, 2017: 28, 42, 43). باوجود تعارضات سیاسی با ایران صفوی، اتکای شبیانیان به میراث تمدنی تیموری - که در

۱. گویا پسر عمومی شبیانی خان، کلدی محمد در دهه ۹۳۰ق حاکم شاهرخیه، دستور داد تا تاریخ سلسله شبیانی را به زبان ترکی بنویسند. حجت او این بود که حاکمان این سرزمین از چنگیز تا تیمور همگی ترک بودند، اما همه آثار تاریخی آن به زبان فارسی نوشته شده است. نکته جالب این است که همو پذیرای واصفی در دربار خود شد و میل بسیاری برای آشنایی با میراث تیموری نشان داد (واصفی، ۱۳۴۹: ۴۷۲).

۲. یکی دیگر از موضوعات مهم و قابل توجه در این کتاب تلاش نویسنده در جایگاه فقیه بر برگزاری مناظرات دینی خان با علما و به‌رخ‌کشیدن تسلط فقهی و دینی او است (خنجی، ۱۳۸۴: ۷۸ و ۹۵) که این مسئله نیز در همان راستای تقویت مبانی حکومت مسلمان قابل بررسی است.

ریشه‌های ایرانی آن استوار بود - در مقیاسی گسترده ادامه یافت؛ با این حال، این استمرار بیشتر در سطح بازتولید باقی ماند و به صورت بندی تازه‌ای در عرصه فرهنگی و تمدنی منجر نشد؛ به بیان دیگر فعالیت‌های معماری سبک متمایزی پدید نیاورد، تاریخ‌نگاری افق روایی جدیدی عرضه نکرد و نگارگری نیز به ظهور مکتبی نو نینجامید؛ از این رو، همان‌گونه که سوچک یادآور شده است، این دوره بیش از آنکه مرحله‌ای از نوآوری فرهنگی باشد، انعکاسی از تداوم میراث تیموری به‌شمار می‌آید (سوچک، ۱۳۹۸: ۱۸۴-۱۹۰).

بنابراین، باوجود تداوم بخش مهمی از میراث فرهنگی و نخبگانی تیموری، ظرفیت زاینده فرهنگی آن عصر در دوره شیانی بازتولید نشد. همان‌گونه که پویایی فرهنگی تیموری از پیوند سازوکارهایی معین پدید آمده بود، محدود ماندن این زاینده‌گی نیز با دگرگونی همان سازوکارها و مناسباتی پیوند داشت که آن نظم را ممکن ساخته بودند. مهم‌ترین این عوامل عبارت بودند از:

الف. مشروعیت نسبی شیانیان و کاهش انگیزه بسیج فرهنگی: سنگ‌بنای اقتدار هر نظام سیاسی در مبانی مشروعیت آن ریشه دارد؛ مبانی بنیادینی که نه تنها سرچشمه قدرت را توجیه می‌کنند، بلکه جهت‌گیری‌های کلان حکمرانی را نیز شکل می‌دهند؛ بر همین اساس، در دوران غلبه سنت‌های سیاسی مغولی، فقدان تبار مستقیم چنگیزی نقطه ضعف بزرگی برای تیمور به‌شمار می‌رفت؛ خلأیی که او و جانشینانش را ناگزیر ساخت برای جبران آن، به تلفیقی هوشمندانه و پرهزینه از نمادهای اقتدار کوچ‌نشینانه و سنت‌های حامی‌پروری ایرانی - اسلامی دست یازند، اما این معادله برای شیانیان، که نسب مستقیم خود را به جوچی (فرزند چنگیز) می‌رسانند (باسورث، ۱۳۸۱: ۵۴۸)، کاملاً متفاوت بود. این انتساب خونی، برتری ویژه‌ای به‌همراه داشت و آنان را از فشارهای مشروعیت‌ساز مشابه بی‌نیاز می‌کرد؛ افزون‌بر این، تیمور برخلاف شیانیان بر بخش بزرگی از سرزمین‌های ایرانی حکومت می‌راند و از این رو، مشروعیت چنگیزی، حتی در صورت برخورداری از آن، به‌تنهایی برای تثبیت اقتدار سیاسی در چنین فضایی کفایت نمی‌کرد و ناگزیر باید با منابع دیگری از مشروعیت تکمیل می‌شد. فضل‌الله بن روزبهان خنجی در آغاز *مهمان‌نامه بخارا*، با تأکید بر انحصار حق سلطنت در اولاد چنگیزخان و تمایز آن از حکومت‌های مبتنی بر شمشیر، مشروعیت شیانیان را امری موروثی،

الهی و پیشینی معرفی می‌کند (خنجی، ۱۳۸۴: ۳۷-۴۲، ۴۸-۴۹). در این چهارچوب نظری، تیمور تنها در زمره «صاحب‌تغلب» (پادشاه متکی بر غلبه و زور) قرار می‌گرفت، نه وارث برحق مشروعیت چنگیزی. بر همین اساس، هرچند خوانین شیبانی در عمل با چالش‌هایی مشابه تیموریان - از تکرر قبایل ازبک گرفته تا رقابت‌های درون‌خاندانی و تمایلات مرکز‌گرایز امرا - روبه‌رو بودند، اما انتساب چنگیزی برای آنان نوعی سرمایه نمادین و برتری بلامنازع در منطق ایلپاتی فراهم می‌کرد. همین پشتوانه استوار سبب می‌شد تا حاکمان شیبانی نیاز کمتری به بسیج ایدئولوژیک و جبران نمادین از طریق حامی‌پروری فرهنگی احساس کنند و تمرکز خود را بیشتر بر تثبیت دستاوردهای سیاسی و نظامی معطوف سازند؛^۱ در نتیجه، آن فشار ساختاری عمیقی که تیموریان را به سرمایه‌گذاری‌های عظیم در هنر، معماری و علوم شهری واداشت تا گذار از الگوی کوچ‌نشینی به حکمرانی یک‌جانشینی را تسهیل و مشروعیت خود را نزد نخبگان ایرانی تثبیت کنند، در مورد شیبانیان با چنان شدتی بروز نیافت؛ از این‌رو، آنان دست‌کم در دهه‌های نخستین استقرار، ضرورتی حیاتی برای جبران کاستی‌های مشروعیتی از طریق هنر و ادب احساس نمی‌کردند و انگیزه‌ای برای گام‌نهادن در مسیر خلق افق‌های تازه فرهنگی نداشتند. بدین ترتیب، کنش فرهنگی آنان بیش از آنکه معطوف به نوآوری و زایش باشد، بر حفظ و تداوم محتاطانه سنت‌های موجود متمرکز ماند.

ب. محدود ماندن رقابت به سطح قبیله‌ای - نظامی: شیبانیان پس از تسلط بر ماوراءالنهر، قلمرو خود را به چند تیول^۲ بزرگ تقسیم کردند. این ساختار غیرمتمرکز، با وجود شباهت‌های ظاهری به نظام سیورغال تیموری، در سه سطح کلیدی تفاوت‌های بنیادینی با آن داشت. مجموع این تفاوت‌ها توضیح می‌دهد که چرا در تجربه تیموری، منطق ایللی در چهارچوب اقتداری متمرکز مهار شد و به بستری برای رقابت و گسترش فرهنگی انجامید، اما در دوره

۱. شیبانیان با بیان این نکته که پدر تیمور ناظر انبارهای غلات جغتائیان بود (و کوچروان این فعالیت را پست می‌شمردند)، نسب سلف خود را خوار می‌شمردند. آن‌ها معتقد بودند تیموریان به دلیل عدم انتساب چنگیزی در نهایت می‌توانند میرزا خطاب شوند که پست‌تر از خان و سلطان است (Subtelny, 1983: 132).

۲. تیول نهادی بود که از بعضی جهات به سیورغال شباهت داشت. این اصطلاح پس از مغولان به جای اقطاع نشست و مورخان صفوی آن را شق کهن اقطاع می‌دانستند (رویمر، ۱۳۷۹: ۲۳۰).

شیانی، میدان رقابت بیشتر در همان مدار ایلی - نظامی محصور ماند. نخستین تفاوت به محیط اجتماعی و جغرافیایی خاستگاه این نیروهای قبیله‌ای بازمی‌گردد. اولوس جغتای، یعنی بستر برآمدن تیموریان، منطقه‌ای بود که اردوهای ایلی در مجاورت شهرهای دیرپای سمرقند و بخارا قرار داشتند و تماس میان ساختارهای کوچ‌نشینی و نهادهای شهری به‌طور مستمر برقرار بود (Aubin, 1995: 34). درمقابل، شیانیان از بطن سنت سیاسی دشت قپچاق برخاستند؛ فضایی که پیوند آن با کانون‌های شهری و دیوانی بسیار محدودتر بود (دوغلالت، ۱۳۸۳: ۱۲۰؛ ابراهیمی، ۱۴۰۴: ۵۸)؛ از همین‌رو، نسبت این دو نیروی ایلی با جهان شهری، پیش از تشکیل دولت، در مسیرهای کاملاً متفاوتی شکل گرفته بود. تفاوت دوم به گستره و نقاط ثقل قلمرو مربوط می‌شود. تیموریان پس از استقرار، نه تنها ماوراءالنهر، بلکه خراسان، فارس، عراق عجم و دیگر کانون‌های اصلی تمدن ایرانی - اسلامی را نیز تحت انقیاد درآوردند (شیلترگر، ۱۳۹۶: ۸۰-۸۳)؛ بدین‌ترتیب، آنان بر شبکه‌ای از مراکز شهری تکیه کردند که از پیش، حامل سنت‌های دیوانی، علمی و هنری تثبیت‌شده‌ای بودند. این گسترده‌گی جغرافیایی، حاکم را ناگزیر می‌ساخت تا اقتدار خود را در نسبت با این کانون‌های غنی شهری بازتعریف کند؛ در مقابل، شیانیان در عمل به ماوراءالنهر محدود شدند و از تسلط پایدار بر خراسان و دیگر مراکز کانونی جهان ایرانی بازماندند. فقدان این پیوند ساختاری با نقاط ثقل تمدن شهری، میدان عمل و نیازهای فرهنگی آنان را به حوزه‌ای محدودتر تقلیل می‌داد و موجب می‌شد فرهنگ کمتر به ضرورتی سیاسی برای کسب اعتبار و تثبیت اقتدار تبدیل شود.

تفاوت سوم به نحوه مواجهه با منطق ایلی در مرحله تأسیس قدرت بازمی‌گردد. تیمور در همان گام‌های نخست کوشید اشراف و سران قبایل اولوس جغتای را تحت انضباط مقتدرانه مرکز درآورد (منز، ۱۳۷۷: ۹۱ و ۹۲). مهار رقبای داخلی، کنترل انحصاری سازوکارهای توزیع مناصب، استفاده از خان‌های صوری جنگیزی و تلفیق سنت یاسا با صورت‌بندی‌های اسلامی، مجموعه‌ابزارهایی بودند که امکان دادند منطق رقابت قبیله‌ای در چهارچوب اقتدار شخصی او مهار شود (Subtelny, 1983: 17؛ منز، ۱۳۷۷: ۱۰۸-۱۱۶). این مهار اولیه، شرط لازم برای آن بود که در مراحل بعدی (به‌ویژه در دوره جانشینانش)، مازاد منابع سیاسی و اقتصادی به‌سوی

تثبیت شهری و حامی‌پروری فرهنگی سوق یابد، اما در تجربه شیبانی، اگرچه تلاش‌هایی برای تثبیت اقتدار و حمایت از نهادهای دینی و شهری مشاهده می‌شود، ساختار سیاسی همچنان به حفظ توازن میان طوایف ازبک و تنظیم محتاطانه مناسبات تیولی وابسته باقی ماند. خان شیبانی ناگزیر بود اقتدار خود را در مدار وفاداری قبایل صورت‌بندی کند و هرگونه تمرکزگرایی رادیکال می‌توانست این تعادل شکننده را مختل سازد (عرب قطغان، ۱۳۸۵: ۹۷؛ خنجی، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۵). در چنین چهارچوبی، رقابت‌های درون‌ساختاری مجالی برای ارتقا به سطح رقابت‌های فرهنگی نیافتند و بیشتر در همان سطح ایلی - نظامی باقی ماندند.

ج. نظام تیولی و مسئله رقابت درباری: اگرچه نظام تیولی در عهد شیبانیان در پوسته ظاهری خود با الگوی سیورغال تیموری شباهت‌هایی داشت، اما قلمروهای واگذار شده در این دوره نتوانستند نقشی همانند حوزه‌های نیمه‌مستقل قدرت و کانون‌های زایش فرهنگی در دوران تیموری ایفا کنند. در ساختار سیورغالی تیموری، اداره نواحی بر عهده شاهزادگان گذاشته می‌شد، اما این واگذاری همواره در سایه اقتدار مرکزی و کاریزمای سیاسی سلاطین معنا پیدا می‌کرد (رویمر، ۱۳۷۹: ۱۰۳)؛ افزون‌بر این، شاهزادگان تیموری از همان کودکی در محیط‌های شهری پرورش یافته و با دیوان‌سالاران، عالمان و هنرمندان در تعامل پیوسته بودند (آکا، ۱۳۹۰: ۲۳۱)؛ از این‌رو، اداره یک قلمرو شهری و جذب نخبگان، بخشی از تجربه طبیعی و آموزشی آنان به شمار می‌رفت و منزلت سیاسی‌شان تنها به مهارت‌های نظامی محدود نمی‌شد، بلکه با توانایی ایجاد و حمایت از فضاها و فرهنگی و هنری نیز سنجیده می‌شد.

اما در ساختار تیولی شیبانی، تقسیم قلمرو در بستری شکل می‌گرفت که بر پیوندهای ایلی و حقوق مشترک گروه‌های قبیله‌ای (مفهوم حاکمیت اشتراکی) استوار بود. در اینجا، نقش خان بیش از آنکه اعطاکننده مطلق مشروعیت باشد، تنظیم‌کننده توازن میان شاهزادگان و سران ذی‌نفوذ قبایل بود. شاهزادگان شیبانی، گرچه پس از استقرار در شهرها با مظاهر فرهنگ شهری آشنا شدند، اما هویت سیاسی و شبکه‌های وفاداری‌شان بیشتر در فضای ایلی و نظامی پرورش یافته بود (دوغلالت، ۱۳۸۵: ۱۲۶). منزلت در این ساختار، پیش و بیش از هر چیز، بر نسب چنگیزی و جایگاه فرد در اتحادیه قبیله‌ای تکیه داشت و برتری سیاسی از طریق مشارکت مؤثر در نبردها و همراهی نظامی با خان و امیران به‌دست می‌آمد. در چنین فضای،

| تحول نظم فرهنگی در ماوراءالنهر سده دهم هجری: گذار تیموری - شیانی در جهان ایرانی | ۸۳

گرچه حمایت از فرهنگ می توانست بر اعتبار سیاسی یک شاهزاده بیفزاید، اما شرطی حیاتی و تعیین کننده برای بقا یا مشروعیت او به شمار نمی رفت. بدین گونه، منطق منزلت در نظام شیانیان بیشتر ماهیتی نظامی - قبیله ای داشت و رقابت میان شاهزادگان نیز در همین مدار شکل می گرفت، نه در عرصه های ظریف فرهنگی، هنری و اداری که موتور محرک زاینده گی در دوره تیموری بود.

ج. گسست یکپارچگی جغرافیایی و اختلال در شبکه های نخبگانی: نبردهای مرو و غجدوان، فراتر از نتایج نظامی شان، نقطه عطفی تعیین کننده در دگرگونی ساختار شبکه ای جهان ایرانی - اسلامی به شمار می رفتند. این دو رویداد، پایانی بر یکپارچگی جغرافیایی و تمدنی پهناوری بود که تیموریان فرجامین حاکمان برخوردار از آن بودند. پیامد بلافصل این انقطاع استراتژیک، تغییر نقش بنیادین خراسان و به ویژه هرات بود؛ ایالتی که پیش تر به عنوان گره گاه مرکزی، ماوراءالنهر را به فلات ایران متصل می ساخت و با حمایت سازمان یافته از مکاتب هنری و علمی، گردش مستمر نخبگان و سرمایه فرهنگی را ممکن می کرد (Subtelny, 2007: 132-150) به تدریج به منطقه ای مرزی و مورد منازعه تنزل یافت و شبکه ای که تا پیش از آن بخش عمده کانون های جهان ایرانی را در چهارچوبی واحد به هم پیوند می داد، دچار گسست شد؛ در حالی که صفویان با حفظ خراسان توانستند بخش های مهم تری از این شبکه را در اختیار گرفته و میراث تیموری را به پایه ای برای تکوین فرهنگ خود تبدیل کنند، شیانیان با محدود ماندن در جغرافیای ماوراءالنهر از بخش مهمی از این پیوندهای انسانی، اقتصادی و فرهنگی محروم شدند. این تفاوت جغرافیایی تنها به معنای کوچک تر شدن قلمرو سیاسی نبود، بلکه به معنای جدایی از بخش قابل توجهی از مراکز شهری، منابع دیوانی و شبکه های نخبگانی جهان ایرانی نیز بود؛ از این رو، دگرگونی جغرافیایی قلمرو به تدریج در جهت گیری های فرهنگی حکومت نیز بازتاب یافت.

این اختلال ساختاری با پدیده مهاجرت نخبگان ابعاد گسترده تری یافت؛ عزیمت چهره های برجسته ای چون کمال الدین بهزاد و خواندمیر به دربار صفویان یا گورکانیان هند (رویمر، ۱۳۷۹: ۴۹۷؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۸ و ۹)، نمادی از فروپاشی طبقه ای بود که طی چند دهه به صورت ارگانیک به هم پیوسته بود. شبکه های آموزشی، کارگاه های هنری و تأسیسات

وقفی که پیش‌تر در هرات تمرکز یافته بودند، دچار ازهم‌گسیختگی شدند^۱ و شیانیان نه از نظر منابع مالی و نه از حیث زیرساخت‌های وقفی، توان بازسازی متمرکز آنها را در ماوراءالنهر نداشتند؛ افزون‌بر این، تداوم جنگ‌های فرساینده با صفویان به قصد بازپس‌گیری خراسان موجب شد تا انرژی و منابع سیاسی شیانیان، به‌جای انباشت ثروت و تعمیق شبکه‌های فرهنگی داخلی، در مدار نظامی‌گری و پروژه‌های ناتمام مرزی مستهلک شود.

د. محدودیت‌های اقتصادی و تغییر شبکه‌های تجاری خشکی: حکومت تیموری بر یک شبکه اقتصادی درهم تنیده و پررونق استوار بود که نه تنها از درآمدهای حاصل از فتوحات بهره می‌برد، بلکه پیوند ساختاری با خراسان و فلات مرکزی ایران، دسترسی به تولید کشاورزی متراکم، سیستم‌های آبیاری پیشرفته و شبکه‌های تجاری خشکی شرق - غرب را نیز میسر می‌ساخت (کلاویخو، ۱۳۸۴: ۲۷۶). این ساختار، امکان انباشت پایدار و متنوع منابع را فراهم می‌آورد؛ انباشتی که فراتر از تأمین هزینه‌های نظامی، تخصیص مداوم منابع به دیوان، پروژه‌های عمرانی و حمایت‌های فرهنگی را ممکن می‌ساخت و رقابت میان شاهزادگان را به عرصه‌ای برای سرمایه‌گذاری در هنر، معماری و علوم تبدیل می‌کرد.

در دوره شیانی، این ساختار یکپارچه دچار اختلال شد. جدایی خراسان از حوزه قدرت ماوراءالنهر، یکی از مهم‌ترین کانون‌های تولید کشاورزی و گردش سرمایه را از این مدار خارج ساخت (Dale, 2009: 205). هم‌زمان، انتقال تدریجی مسیرهای تجارت جهانی از راه‌های زمینی به مسیرهای اقیانوسی، وزن نسبی شبکه‌های خشکی را کاهش داد و اقتصاد ماوراءالنهر را از جریان اصلی تجارت بین‌المللی دور ساخت (Levi, 2017: 29). پیامد این تحولات تنها کاهش حجم منابع نبود، بلکه منطق تخصیص آنها را نیز دگرگون کرد و رقابت نخبگان را از سرمایه‌گذاری‌های عمرانی و فرهنگی به سمت کنترل تیول‌ها و تثبیت درآمدهای محلی سوق داد (ابراهیمی، ۱۴۰۳: ۱۴۸). شواهد مربوط به منازعات درونی و کشمکش بر سر مناصب و درآمدها نیز نشان می‌دهد که بخش مهمی از انرژی سیاسی حکومت در مدار بازتوزیع منابع اقتصادی متمرکز شده بود؛ وضعیتی که امکان حمایت مستمر از پروژه‌های بزرگ فرهنگی را محدود می‌کرد. این تحولات هم‌زمان با گسترش تدریجی ارتباطات

۱. برای مثال کارگاه نقاشی بهزاد که کانون مکتب هرات بود به تبریز منتقل شد (رویمر، ۱۳۷۹: ۴۹۷/۱).

اقتصادی ماوراءالنهر با دشت‌های شمالی و روسیه رخ می‌داد؛ روندی که به تدریج از وزن پیوندهای دیرین این منطقه با کانون‌های ایرانی - خراسانی می‌کاست (Frank, 2012: 32).

ه. تحول در نظم ایدئولوژیک جهان اسلام: تحولات ساختاری جهان اسلام در فاصله میان ظهور تیموریان و استقرار شیانیان، یکی دیگر از زمینه‌های مؤثر بر دگرگونی سازوکارهای فرهنگی به شمار می‌رفت، پس از سقوط خلافت عباسی (۶۵۶ق)، جهان اسلام وارد دوره‌ای از تکرار مرجعیت‌های دینی شد و مشروعیت سیاسی بیش‌ازپیش در تعامل میان علما، صوفیان، شبکه‌های وقفی و حاکمان محلی شکل می‌گرفت (Melville, 2020: 25). در چنین فضایی، مشروعیت الزاماً بر یک بنیان واحد استوار نبود و دولت‌ها می‌توانستند از ترکیب عناصر گوناگونی چون نسب چنگیزی، حمایت از نهادهای دینی، پیوند با طریقت‌های صوفی و حامی‌پروری فرهنگی برای تثبیت اقتدار خود بهره گیرند. تیموریان در چنین بستری برآمدند و توانستند میان سنت چنگیزی و اسلام سنی ایرانی‌شده نوعی تلفیق عمل‌گرایانه ایجاد کنند (منز، ۱۳۷۷: ۱۹-۲۳). انعطاف نسبی این نظم، امکان جذب طیف متنوعی از نخبگان و صورت‌بندی‌های گوناگون مشروعیت را فراهم می‌ساخت و در نتیجه، فرهنگ و حامی‌پروری فرهنگی می‌توانست به یکی از عرصه‌های مهم بازنمایی اقتدار سیاسی تبدیل شود.

اما شیانیان در آغاز قرن دهم هجری در شرایط متفاوتی قرار گرفتند. ظهور امپراتوری‌های بزرگ اسلامی و تشدید مرزبندی‌های مذهبی، به‌ویژه رقابت روزافزون میان قدرت‌های سنی و شیعی، هویت دینی را بیش از گذشته به یکی از مؤلفه‌های اصلی رقابت‌های سیاسی تبدیل کرده بود. در چنین فضایی، شیانیان نیز در تقابل با صفویان، به تدریج در جایگاه مدافعان تسنن در شرق جهان اسلام تعریف می‌شدند؛ بنابراین، بخشی از تفاوت میان دو تجربه را باید در تفاوت نظم ایدئولوژیک و شرایط زمانی دو سلسله جست‌وجو کرد. تیموریان و شیانیان اگرچه در بسیاری از سنت‌های سیاسی و فرهنگی با یکدیگر اشتراک داشتند، اما در دو فضای متفاوت از حیث مناسبات مشروعیت و رقابت سیاسی عمل می‌کردند؛ تفاوتی که در کنار دگرگونی‌های اقتصادی، جغرافیایی و اجتماعی عصر شیانی، بر سرنوشت سازوکارهای زاینده فرهنگی نیز تأثیر گذاشت.

و. بازتعریف همزیستی فارسی و جغتایی در نظم شیانی: پیش‌تر اشاراتی به تداوم

حضور رسمی زبان و ادب فارسی در کنار زبان ترکی جغتایی در عهد شیبانی شد. نکته قابل توجه در این رویکرد تداومی، علل و ماهیت متفاوت همزیستی آن‌ها نسبت به عصر تیموری بود. استمرار حضور قدرتمند زبان فارسی برای شیبانیان تنها یک انتخاب نبود، بلکه ضرورتی گریزناپذیر برای کشورداری محسوب می‌شد. ساختار دیوانی، نظام مالیاتی، سنت تاریخ‌نگاری و بدنه علمی به ارث رسیده از تیموریان، همه بر پایه زبان فارسی استوار بود. نخبگان دیوانی و دبیران کارآزموده در بستر همین سنت پرورش یافته بودند و کنار گذاشتن آن به معنای آسیب به دستگاه اداره حکومت محسوب می‌شد (رویمر، ۱۳۷۹: ۵۶۲؛ Subtelny, 1983:148)؛ افزون‌بر این، فارسی همچنان زبان مشترک تجارت و دانش در پهنه‌ای وسیع از هند تا آسیای صغیر بود؛ از این‌رو، در دولت شیبانی، بار «استمرار»، «حکومت‌داری» و «ارتباطات فرامنطقه‌ای» را بر دوش می‌کشید.^۱

در سوی دیگر اما، ترکی جغتایی برای فرمانروایان جدید نقشی کاملاً متفاوت یافت و به ابزار اصلی «هویت‌سازی سیاسی» بدل شد. اهمیت این نقش زمانی آشکارتر می‌شود که به رقیب اصلی شیبانیان، یعنی دولت صفوی در ایران بنگریم. از آنجا که نخبگان نظامی صفوی (قزلباشان) نیز بیشتر ترک‌زبان بودند، شیبانیان نمی‌توانستند تنها با تکیه بر تبار ترکی خود هویتی متمایز بسازند. در چنین کشاکشی، در برابر هویت «ترکی - شیعی» صفویان در غرب، ترکیب «زبان ترکی جغتایی» و «مذهب تسنن» به رکن اصلی هویت‌سازی برای دولت ماوراءالنهر تبدیل شد. به همین سبب، اهتمام حاکمان شیبانی به شعر جغتایی، بیش از آنکه تنها دلبستگی ادبی باشد، تلاشی آگاهانه و سیاسی برای تثبیت هویت و مرزبندی با رقیبان بود.

بدین ترتیب، هر دو زبان به حیات خود ادامه دادند، اما آن ترکیب پویا و زاینده، در نظم شیبانی جای خود را به نوعی «تقسیم کار» داد؛ تغییری که ریشه در نیازهای متفاوت اداری و سیاسی حاکمان جدید داشت.

۴. نتیجه‌گیری

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: (McChesney: 1997; Ibid, 1995)

در تاریخ‌نگاری عهد شوروی، با برجسته‌سازی شکوه عصر تیموری، مفهوم «انحطاط ازبکی» به یکی از چهارچوب‌های مسلط برای فهم تحولات پساتیموری ماوراءالنهر تبدیل شد. پژوهش‌های دهه‌های اخیر، با اتکا به منابع دست‌اول، این روایت را به چالش کشیده و بر تداوم بسیاری از عناصر فرهنگی و هنری عصر تیموری در دوره شیبانی تأکید کرده‌اند. مسئله نوشتار حاضر نیز در امتداد همین بازنگری تاریخ‌نگارانه شکل گرفت و کوشید به این پرسش پاسخ دهد که چرا باوجود استمرار بخش مهمی از میراث تیموری، گذار به نظم شیبانی به صورت‌بندی تازه‌ای از شکوفایی و زاینده‌گی فرهنگی نینجامید.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شکوفایی فرهنگی عصر تیموری بیش از آنکه محصول وجود عناصر فرهنگی خاص باشد، بر پیوند و هم‌افزایی مجموعه‌ای از سازوکارهای ساختاری استوار بود؛ سازوکارهایی چون تمرکز تدریجی نخبگان و نهادهای فرهنگی در کانون‌های شهری، پیوند مستمر با شبکه‌های گسترده جهان ایرانی، تعادل نسبی میان نیروهای دیوانی و نظامی، رقابت دربارهای متعدد در عرصه حامی‌پروری فرهنگی و دسترسی به منابع اقتصادی و انسانی گسترده قلمرو تیموری.

در دوره شیبانی، بخش مهمی از این عناصر همچنان به حیات خود ادامه دادند، اما مناسبات و سازوکارهایی که پیش‌تر آن‌ها را در قالب نظم زاینده به یکدیگر پیوند می‌داد، دستخوش دگرگونی شد. ازدست‌رفتن خراسان و گسست یکپارچگی جغرافیایی جهان ایرانی، اختلال در شبکه‌های نخبگانی، محدودیت منابع اقتصادی، تغییر الگوی رقابت‌های سیاسی، تحول در مناسبات مشروعیت و دگرگونی بستر ایدئولوژیک جهان اسلام، درمجموع شرایطی متفاوت از قرن نهم هجری پدید آوردند.

بر این اساس، تجربه شیبانی را نمی‌توان تنها با مفاهیمی چون «انحطاط» یا «گسست تمدنی» توضیح داد؛ همان‌گونه که استمرار عناصر فرهنگی نیز لزوماً به معنای تداوم سازوکارهای زاینده نیست. آنچه در ماوراءالنهر قرن دهم رخ داد، نه فقدان میراث تیموری، بلکه دگرگونی در آرایش نیروها و سازوکارهایی بود که پیش‌تر امکان تبدیل این میراث به پویایی و آفرینش فرهنگی را فراهم ساخته بودند.

فهرست منابع

- آکا، اسماعیل (۱۳۹۰)، تیموریان، ترجمه اکبر صبوری، ویراسته حمید اسکندری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابراهیمی، سیده فهیمه (پاییز ۱۴۰۳)، «مؤلفه‌های اثرگذار بر تغییر ماهیت شبکه فراقاره‌ای ابریشم در قرون ۱۶ تا ۲۰م. (با تمرکز بر نقطه کانونی آن در آسیای مرکزی)»، فصلنامه ژئوپلتیک، سال ۲۰، شماره ۳، صص ۱۳۴-۱۶۱.
- ابراهیمی، سیده فهیمه (۱۴۰۴)، پس از تیموریان، فرارود در گذار تحولات محلی، منطقه‌ای و جهانی (قرن ۱۶ تا ۱۹م. / ۱۰ تا ۱۳ق.)، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- بابر، ظهیرالدین محمد (۱۳۹۹)، بابرنامه، به تحقیق برهان‌الدین نامق، کابل: بنیاد فرهنگی بهار میهن.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیرویچ (بی‌تا)، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱)، سلسله‌های اسلامی جدید: راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- تاج‌علی، زینت، محمدی، ذکراه (۱۳۹۹)، «اقدامات فرهنگی در حکومت شیپانیان»، فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی، سال دوازدهم، شماره ۴۵، صص ۵۹-۳۹.
- حافظ ابرو (۱۳۸۰)، زیاده‌التواریخ، به کوشش سید کمال حاج سید جوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۴)، مهمان‌نامه بخارا، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السیر، به تصحیح محمد دبیرسیاقی و جلال‌الدین همایی، تهران: خیام.
- دوغلالت، میرزا حیدر (۱۳۸۳)، تاریخ رشیدی، به تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: میراث مکتوب.
- روملو، حسن‌بیگ (۱۳۸۴)، احسن‌التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- رویمر، هانس‌روبرت و دیگران (۱۳۷۹)، کمبریج تاریخ تیموریان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- ساسان‌پور، شهرزاد (۱۴۰۲)، «اشار برخورد از سیورغال در عصر تیموریان و امتیازات آنان»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال چهاردهم، شماره ۳۴، صص ۸۴-۵۳.
- سمرقندی، کمال‌الدین بن عبدالرزاق (۱۳۷۲)، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سوچک، اسوَت (۱۳۹۸)، تاریخ آسیای میانه (از مغولستان تا خوارزم)، ترجمه سیده فهیمه ابراهیمی، تهران: سمت.

- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳)، *ظفرنامه*، با مقدمه محمد احمد پناهی، تهران: بامداد.
- شیلت‌برگر، یوهان (۱۳۹۶)، *سفرنامه یوهان شیلت‌برگر*، ترجمه ساسان طهماسبی، تهران: امیرکبیر.
- عرب غطغان، محمد یار (۱۳۸۵)، *مسخرالبلاذ*، به تصحیح نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.
- فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۱)، *پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کلاویخو، روی گونزالس (۱۳۸۴)، *سفرنامه کلاویخو*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- منز، بناتریس فوربز (۱۳۷۷)، *برآمدن و فرمانروایی تیمور*، ترجمه منصور صفت‌گل، تهران: رسا.
- منز، بناتریس فوربز (۱۳۹۲)، *قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری*، ترجمه جواد عباسی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- منشی، محمد یوسف (۱۳۸۰)، *تذکره مقیم‌خانی*، تصحیح فرشته صرافان، تهران: میراث مکتوب.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۳۶)، *منتخب‌التواریخ معینی*، تهران: خیام.
- واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹)، *بداایع‌الوقایع*، تصحیح الکساندر بالدیریف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷)، *ظفرنامه*، تصحیح سید سعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، ج ۱ و ۲، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- Aka, İsmail (2011/2012), *The Timurids*, Translated by Akbar Sabouri, edited by Hamid Eskandari, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Aubin, Jean (1995), *Emirs Mongols et Vizirs Persans dans les Remous de l'Acculturation* (Studia Iranica, Cahier 15), Leuven: Peeters Press.
- Binbaş, İlker Evrim (2016), *Intellectual Networks in Timurid Iran: Sharaf al-Dīn 'Alī Yazdī and the Islamic Republic of Letters*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dale, S. F. (2009), "The later Timurids", *The Cambridge History of Inner Asia: The Chinggisid Age*, edited by Nicola Di Cosmo, Allen J. Frank and Peter B. Golden, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 199-218.
- Frank, Allen J. (2012), *Bukhara and the Muslims of Russia: Sufism, Education, and Paradox of Islamic Prestige*, Leiden: Brill.
- Golombek, Lisa, and Kuch, Ebba (2017), "The Mughals, Uzbeks, and the Timurid Legacy", *A Companion to Islamic Art and Architecture*, edited by Barry Flood and Gülru Necipoğlu, Chapter 32, John Wiley & Sons, Inc.
- Levi, Scott (2017), *The Rise and Fall of Khogand (1709-1878)*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- McChesney, R. D. (1987), "Economic and Social Aspects of the Public Architecture of Bukhara in the 1560's and 1570's", *Journal of Islamic Art*, (2), pp. 217-236.
- McChesney, R. D. (1995), "Ozbeg, Historical Aspects", *Encyclopaedia of Islam (EI)*, V.VIII, edited by Bosworth, Leiden: Brill.
- McChesney, R. D. (1997), "Shibanids", *Encyclopaedia of Islam (EI)*, V.IX, edited by Bosworth, Leiden: Brill.

- Melville, C. (Ed.) (2020), *The Timurid Century* (The Idea of Iran, Volume IX), London: I.B. Tauris.
- Subtelny, Maria E. (1983), "Art and Politics in Early 16th Century Central Asia", *Central Asiatic Journal*, Vol. 27, No. 1/2, pp. 121-148.
- Subtelny, Maria E. (1988), "Socioeconomic Bases of Cultural Patronage under the Later Timurids", *International Journal of Middle East Studies*, 20 (4), pp. 479-505.
- Subtelny, Maria E. (2007), *Timurids in Transition: Turko-Persian Politics and Acculturation in Medieval Iran*, Leiden/Boston: Brill.
- Tupev, M. (2017), "All the king's men: Architectural patronage in Bukharan madrasa buildings from the 1560s", *Beiträge zur Islamischen Kunst und Archäologie* (Vol. 5, pp. 28–56), edited by M. Ritter, I. Sturkenboom and F. Valdéz Fernández, Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Uluc, L. (2008), "The common Timurid heritage of the three capitals of Islamic arts", pp. 39–47.
https://www.academia.edu/3546748/Uluc_The_Common_Timurid_Heritage_of_the_Three_Capitals_of_Islamic_Art_2008.

Transliteration

- Arab Qatghan, Muhammad Yar (2006), *The Conqueror of Lands: A History of the Shibaniids*, edited by Nadereh Jalali, Tehran: Written Heritage Research Institute.
- Babur, Zahir al-Din Muhammad (2020), *The Baburnama: Memoirs of Babur*, edited by Borhan al-Din Nameq, Kabul: Bahar-e Mihan Cultural Foundation.
- Barthold, Vasily Vladimirovich (1997), *History of the Turks of Central Asia*, translated by Ghaffar Hosseini, Tehran: Tus Publications.

- Barthold, Vasily Vladimirovich (n.d.), *Ulugh Beg and His Time*, translated by Hossein Ahmadipur, Tabriz: Shafaq Printing House.
- Bosworth, Clifford Edmund (2002), *The New Islamic Dynasties: A Chronological and Genealogical Manual*, translated by Fereyduun Badre'i, Tehran: Center for the Study of Islam and Iran.
- Clavijo, Ruy González de (2005), *The Travels of Clavijo*, translated by Masoud Rajabnia, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
- Dughlat, Mirza Haydar (2004), *A History of the Moghuls of Central Asia*, edited by Abbas-Qoli Ghaffari-Fard, Tehran: Written Heritage Research Institute.
- Ebrahimi, Seyedeh Fahimeh (2024), "The Effective Components on the Substantial Changes in the Transcontinental Silk Network during 16th–20th Centuries (Focus on Its Focal Point in Central Asia)", *Geopolitics Quarterly*, Vol. 20, No. 3, pp. 134–161.
- Ebrahimi, Seyedeh Fahimeh (2025), *Post-Timurids: Transoxiana in the Transition of Local, Regional, and Global Developments (16th to 19th Century AD / 10th to 13th Century AH)*, Tehran: Allameh Tabataba'i University Press.
- Farhani-Monfared, Mehdi (2002), *The Interplay of Politics and Culture in the Era of Timurid Decline and Safavid Emergence*, Tehran: Anjoman-e Asar va Mafakher-e Farhangi.
- Hafiz Abru (2001), *The Quintessence of Histories*, edited by Seyyed Kamal Hajj Seyyed Javadi, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Khunji, Fazl Allah ibn Ruzbihan (2005), *The Guest Book of Bukhara*, edited by Manuchehr Sotudeh, Tehran: Institute for the Translation and Publication of Books.
- Khvandamir, Ghiyath al-Din (2001), *Habib al-Siyar*, edited by Mohammad Dabir-Siyaqi and Jalal al-Din Homaei, Tehran: Khayyam Publications.
- Manz, Beatrice Forbes (1998), *The Rise and Rule of Tamerlane*, translated by Mansur Sefatgol, Tehran: Rasa Publications.
- Manz, Beatrice Forbes (2013), *Power, Politics and Religion in Timurid Iran*, translated by Javad Abbasi, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad Press.
- Munshi, Muhammad Yusuf (2001), *The Memoir of Muqim Khan*, edited by Fereshteh Sarrafan, Tehran: Written Heritage Research Institute.
- Natanzi, Mu'in al-Din (1957), *Mu'ini's Selection of Histories*, Tehran: Khayyam Publications.
- Roemer, H. R., et al. (2000), *The Timurids*, Translated by Ya'qub Azhand, Tehran: Jami.
- Rumlu, Hasan Beg (2005), *The Best of Histories*, edited by Abd al-Hossein Navaei, Tehran: Asatir Publications.
- Samarqandi, Kamal al-Din Abd al-Razzaq (1993), *The Rise of the Two Auspicious Stars and the Confluence of the Two Seas*, edited by Abd al-Hossein Navaei, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Sasanpour, Shahrzad (2023), "The Groups Benefiting from Soyurghal in the Timurid Era and Their Privileges", *Historical Research of Post-Islamic Iran*, 14, no. 34: 53–84.
- Schiltberger, Johann (2017), *The Travel Account of Johann Schiltberger*, translated by Sasan Tahmasbi, Tehran: Amir Kabir Publishing Institute.
- Shami, Nizam al-Din (1984), *The Book of Victory*, with an introduction by Mohammad Ahmad Panahi, Tehran: Bamdad Publications.
- Soucek, Svat (2019), *A History of Inner Asia*, Translated into Persian by Seyyedeh Fahimeh Ebrahimi, Tehran: Samt Publications.
- Taj-Ali, Zinat, and Zekrallah Mohammadi (2020), "Cultural Measures in the Shaybanid State", *Journal of Cultural History Studies*, 12, no. 45: 39–59.
- Wasifi, Zayn al-Din Mahmud (1970), *Wondrous Events*, edited by Alexander Boldyrev, Tehran: Iran Culture Foundation.
- Yazdi, Sharaf al-Din Ali (2008), *The Book of Victory*, edited by Seyyed Saeed Mir-Mohammad Sadeq and Abd al-Hossein Navaei, Vols. 1–2, Tehran: Library, Museum and Documentation Center of the Islamic Consultative Assembly.

The Transformation of the Cultural Order in 10th/16th-Century Transoxiana: The Timurid–Shaybanid Transition in the Iranian World

Extended Abstract

Introduction: The transition from Timurid political order to Shaybanid rule in Transoxiana constituted a significant turning point in the political and cultural transformations of the Iranian world at the beginning of the tenth century AH/sixteenth century CE. Downplaying Transoxiana's historical and civilizational connections with the broader Iranian world, Soviet historiography predominantly framed this transition through the binary opposition between 'Timurid splendor' and 'Uzbek decline.' Challenging this dominant narrative, revisionist post-Soviet scholarship and more recent studies, drawing upon primary sources, have emphasized the persistence of a substantial body of Timurid cultural, artistic, administrative, and linguistic traditions under the Shaybanid rule. Nevertheless, acknowledging such continuity raises a more fundamental question: why did the persistence of the Timurid legacy in Shaybanid Transoxiana, unlike the Safavid experience in Iran and the Mughal experience in India, fail to result in the creative reconfiguration of that legacy and a new configuration of cultural flourishing and productivity?

To address this question, the present study moves beyond the reductive binary of 'continuity versus rupture' analyzing the cultural transformation of Transoxiana through the concept of 'cultural order.' What is meant by cultural order is an interconnected set of relations and mechanisms through which the interaction among urban centers, elite networks, patterns of political and economic patronage, and linguistic and intellectual relations enables the production, transmission, and reproduction of culture within a particular historical setting. On this basis, the study seeks to explain the differing operational logics of the cultural order under the Timurids and the Shaybanids, while demonstrating that the persistence of cultural elements and forms does not necessarily mean the survival of the underlying generative civilizational structures and mechanisms.

The central argument presented in the present article is that Timurid cultural flourishing was not the product of isolated and intermittent acts of patronage, but rather emerged from a structural synergy among political authority, the geographical and cultural integration of the Iranian world, the concentration and interaction of urban centers, the economic infrastructures of cultural patronage, and the dynamism of mobile elite networks. Under Shaybanid rule, by contrast, the geographical separation of Transoxiana from Khurasan and other major centers of the Iranian world, disrupted circulation of elites and cultural capital, constrained economic resources, predominance of a tribal-military logic in political competition, and transformation of the ideological order of the Islamic world weakened the interconnection among

these components. Consequently, the generative capacity of the cultural order was reduced to a selective, unstable, and predominantly reproductive form of continuity.

A critical review of the previous studies shows that the studies on the Timurid period have largely focused on artistic flourishing, courtly patronage, and the notion of a 'Timurid Renaissance,' while paying less attention to the structural and network-based mechanisms producing this flourishing. Research on the Shaybanids has likewise concentrated mainly on their political-military organization and regional conflicts. Although revisionist review studies have demonstrated the persistence of the Timurid legacy in architecture, book arts, historiography, and language, they have not yet adequately explained, in comparative and structural terms, the differing reproductive and generative capacities of the cultural orders of the two periods.

Method: Using comparative-historical analysis and a comparative-structural approach, this study examines the cultural orders of the Timurid and Shaybanid periods within the broader contexts of Transoxiana and the Iranian world. Its evidence is drawn from primary historical sources and recent scholarship on political structures, economy, language, urban centers, and elite networks. The comparison focuses on identifying the mechanisms that generated cultural dynamism under the Timurids and examining the continuity or disruption of those mechanisms under the Shaybanid rule.

Findings: The findings indicate that Timurid cultural dynamism resulted from the structural synergy of the geographical integration of Iran and Transoxiana, interconnected urban centers, courtly competition, the economic foundations provided by *suyurghal* and *waqf*, and the sustained circulation of elites. The interaction of Iranian and Turkic traditions likewise expanded literary, scholarly, and artistic production while preserving the predominance of Persian.

Under Shaybanid rule, although Persian, historiography, architecture, book arts, and certain Timurid administrative traditions persisted, this continuity remained largely reproductive. Chinggisid legitimacy, the predominance of tribal-military competition, Transoxiana's separation from Khurasan, disrupted elite networks, economic constraints, and Sunni-Shi'i polarization diminished the cultural order's generative capacity. Consequently, the coexistence of Persian and Chaghatay shifted from a dynamic synthesis to a functional division: Persian remained the language of administration and scholarship, while Chaghatay increasingly served as an instrument of political identity formation.

Discussion and Conclusion: The findings indicate that the fundamental distinction between the Timurid and Shaybanid cultural orders lay not in the extent to which cultural elements survived, but in their differing structural capacities to produce, circulate, and creatively reconstitute culture. Although the Shaybanids preserved a substantial body of Timurid cultural forms and traditions, geographical disconnection from the principal centers of the Iranian world, economic constraints, the predominance of a tribal-military

logic, disruptions in the circulation of elites, and the intensification of ideological boundaries deprived this legacy of much of its former generative capacity, reducing it to a selective and predominantly reproductive form of continuity. Understanding historical transitions, therefore, requires moving beyond the binary of 'continuity or rupture' and examining geography, elite networks, economic resources, and structures of power and legitimacy as interdependent components of cultural production.

Keywords: Shaybanids; Timurids; Transoxiana; Cultural Order; Iranian-Islamic Heritage.

The Memory and Legacy of Cyrus the Great in the Achaemenid Period (Based on Michel Foucault's Cultural Theory)

Karim golshanirad¹

Abstract

Cyrus the Great (559-530 BC) succeeded in transforming the Persians from a subjugated people into a powerful and sovereign people and formed the first great world empire. After his death, his successors were able not only to preserve his territory but also to expand the Achaemenid government to parts of Europe and Africa. The research method is descriptive and analytical, and the method of collecting data is library-based drawing on reliable historical and archaeological sources and references. After conquering the land of Babylon, Cyrus the Great ordered the writing of a tablet that is known today as the "Cyrus Cylinder". This cylinder mentions that Cyrus conquered Babylon without war and, after entering this land, gave freedom to everyone and created prosperity and comfort for the people. In addition, Cyrus issued an order to release the Jews who were living in captivity in Babylon and sent them to their hometown of Jerusalem. The research question is whether many orientalists' opinion that Cyrus's dealings with the subjugated peoples, including the Babylonians and Jews, had a propaganda aspect and that

1. Assistant Professor, Department of History, Lorestan University, Khorramabad, Iran.
golshanirad.k@lu.ac.ir

Received: August 7, 2025 - Accepted: July 19, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

Cyrus's purpose in mentioning justice and freedom in the Cyrus Cylinder was political, not humanitarian, is correct. By studying the history of the Achaemenid period, we realize that Cyrus the Great was known among Iranians and non-Iranians for his justice and humanity. Therefore, what is mentioned in the Cyrus Cylinder and his dealings with the subjugated peoples were not a false and propaganda factor, but rather the result of real actions.

Keywords: Cyrus the Great, Cyrus' Charter, Pasargadae, Iranians, Subjugated Peoples.

یاد و خاطره کوروش بزرگ در دوره هخامنشی (با تکیه بر نظریه فرهنگی میشل فوکو)

کریم گلشنی‌راد^۱

چکیده

کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۳۰ ق.م) موفق شد پارسیان را از یک قوم زیر سلطه، به قومی قدرتمند و سرور تبدیل کند و نخستین شاهنشاهی بزرگ جهانی را تشکیل دهد؛ پس از مرگ او، جانشینانش توانستند علاوه بر اینکه قلمروی او را حفظ کنند، بلکه حکومت هخامنشی را تا بخش‌هایی از اروپا و آفریقا گسترش دهند. کوروش بزرگ پس از فتح سرزمین بابل، دستور داد لوحه‌ای که امروزه معروف به «استوانه کوروش» است نوشته شود. در این استوانه ذکر شده است که کوروش بدون جنگ بابل را فتح کرده است و نحوه برخورد او با شکست‌خوردگان توضیح داده می‌شود؛ علاوه بر این، وی دستور آزادی یهودیانی را که در بابل به صورت اسیر زندگی می‌کردند صادر کرد و آن‌ها را به زادگاه آن‌ها در اورشلیم فرستاد. در این پژوهش با استفاده از منابع و متون تاریخی، با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استفاده از نظریه فرهنگی میشل فوکو کوشش می‌شود دیدگاه مردمان عصر هخامنشی درمورد شخصیت کوروش دوم مورد ارزیابی قرار گیرد. سؤال پژوهش این است که آیا نظر بسیاری از مستشرقین مبنی بر اینکه برخورد کوروش با اقوام زیرسلطه ازجمله بابلی‌ها و یهودیان، جنبه تبلیغاتی داشته و هدف کوروش از ذکر عدالت و

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. golshanirad.k@lu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۶ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۲۸



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

آزادی در استوانه، سیاسی بود نه انسان‌دوستانه صحیح است؟ فرضیه پژوهش این است که با مطالعه تاریخ دوره هخامنشی، متوجه می‌شویم که کوروش بزرگ در میان ایرانیان و غیرایرانیان به عدالتخواهی و انسانیت معروف بوده است؛ بنابراین باتوجه به نظریه فرهنگی میشل فوکو و مطالعه دیدگاه مردمان دوره هخامنشی درمورد شخصیت کوروش دوم، آنچه در استوانه کوروش ذکر شده و برخورد وی با اقوام زیر سلطه، نه یک عامل دروغین و تبلیغاتی، بلکه ناشی از انجام اعمال واقعی بوده است.

واژه‌های کلیدی: کوروش بزرگ، پاسارگاد، ایرانیان، نظریه فرهنگی، میشل فوکو.

۱. مقدمه

کوروش دوم معروف به «بزرگ» توانست پارسیان را برای نخستین بار متحد کرده و نخستین شاهنشاهی بزرگ جهانی را تشکیل دهد.

نخستین نبرد مهم کوروش، جنگ با حکومت ماد و پیروزی بر پادشاه آن آستیایگ (۵۵۰-۵۴۹ ق.م) است (هرودوت، ۱۳۸۳: ۲۱۳؛ همچنین نگاه کنید به بریان، ۱۳۸۱: ۴۹؛ بروسیوس، ۱۴۰۰: ۳۸؛ هینتس، ۱۳۸۷: ۹۵). هدف نظامی بعدی کوروش سرزمین لیدی بود که توسط کروزوس اداره می‌شد؛ پس از چهارده روز محاصره، سارد پایتخت لیدی تسخیر شد و کروزوس به اسارت پادشاه پارس درآمد (هرودوت، ۱۳۸۳: ۱۳۷؛ همچنین نگاه کنید به بروسیوس، ۱۴۰۰: ۴۱)؛ پس از آن زمان حرکت به سمت سرزمین بابل فرا رسید. کوروش پس از اینکه در سال ۵۳۹ ق.م بابل را فتح کرد، دستور داد بر روی گل رس، نحوه فتح بابل و اقدامات او پس از فتح این سرزمین نوشته شود که این اثر امروزه به «استوانه کوروش» معروف است. در این استوانه کوروش پس از معرفی خود، ذکر می‌کند که با صلح وارد بابل شده است، با عدالت با مردم برخورد کرده و به آن‌ها آزادی و رفاه داده است (رزمجو، ۱۳۸۳: ۱۵؛ ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۵-۵۱)؛ علاوه بر این کوروش دستور داد یهودیانی که به صورت اسیر در بابل زندگی می‌کردند آزاد شده و به سرزمین خویش بازگردند.

امروزه بسیاری از مستشرقین، مطالب ذکر شده توسط کوروش بزرگ در منشور را «کوششی تبلیغاتی برای زیر نفوذ درآوردن رأی عموم و مشروعیت بخشیدن به اقتدار

| یاد و خاطره کوروش بزرگ در دوره هخامنشی (با تکیه بر نظریه فرهنگی میشل فوکو) | ۹۹

کوروش در بابل» می‌دانند (Kuhrt, 1983: 90 و بریان، ۱۳۸۱: ۶۳). گیرشمن معتقد است که کوروش مردی سیاستمدار بود و به این دلیل به یهودیان آزادی داد و آن‌ها را به وطنشان اورشلیم فرستاد که بعدها هنگام حمله به مصر بتواند از آن‌ها در این نبرد استفاده کند؛ زیرا «فلسطین سنگری است برای وصول به مصر که هنوز فتح نشده بود» (گیرشمن، ۱۳۸۹: ۱۷۲).

ماریا بروسیوس در این زمینه می‌نویسد: «تصویری که کوروش از خود به‌عنوان فاتحی صلح‌جو ارائه می‌کند که از حمایت مردوک، خدای بابلیان برخوردار بوده، روایت دستکاری‌شده وقایع حقیقی است. اینکه کوروش مردوک، خدای بابلیان را بزرگ می‌دارد؛ درواقع یک ترفند سیاسی است که او را بازسازی‌کننده بابل نشان دهد نه فاتح آن» (بروسیوس، ۱۳۹۲: ۶۷).

یوزف ویسهوفر کل سیاست کوروش بزرگ را زیر سؤال برده و معتقد است سیاست کوروش مبتنی بوده است بر اندیشه‌ها، هدف‌ها و روش‌هایی که مشابه آن را پادشاهان پیش از او نیز در خاورمیانه باستانی داشته‌اند. او در کنار کارهای مداراگرانه خود، مرتکب اعمال غیرمداراگرانه‌ای مانند تاراج معابد و تبعید مردمان نیز شده است. زندگی و سیاست کوروش از آن‌رو به‌مثابه الگو و سرمشق مطرح شده است که برخی محافل سیاسی با او موافق بوده‌اند و برخی عوامل منفی برای تیره‌کردن چهره او هنوز نیرومند و مؤثر نشده بودند (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۷۸).

هنگام مطالعه نظریه نویسندگان غربی باید توجه داشت که در برخی موارد آن‌ها تحت تأثیر اندیشه‌های سرزمین خود قرار می‌گیرند. در گذشته نویسندگان اهل شوروی، به علت داشتن دیدگاه کمونیستی، تحولات ایران باستان را نیز با این دیدگاه می‌نگریستند و همواره جامعه ایرانی را در هر دوره به دو طبقه فرادست و فرودست تقسیم می‌کردند؛ جامعه‌ای که همیشه فرادستان به استثمار فرودستان می‌پرداختند. امروزه نیز بسیاری از مستشرقین تحت تأثیر اندیشه‌های یونان و روم باستان و بعدها ماکیاولی، معتقدند که هر حاکم سیاسی باید برای خویشتن مشروعیت کسب کند و تلاش‌های کوروش بزرگ در برخورد با اقوام زیرسلطه را ترفندی سیاسی برای کسب مشروعیت و استفاده ابزاری از این مردم در آینده قلمداد می‌کنند. در دیدگاه آن‌ها غیرممکن است پادشاهی سرزمینی را فتح کند و بدون هیچ چشم‌داشتی، تنها از روی انسان‌دوستی و خیرخواهی با مردم آن برخورد کند. در اینجا نظریه

فرهنگی می‌تواند به ما کمک کند؛ با مطالعه بستر فرهنگی دوره هخامنشی و اندیشه مردمان آن روزگار در مورد شخصیت کوروش دوم، هدف این شاهنشاه از برخورد مناسب با اقوام زیر سلطه مشخص می‌شود.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های زیادی توسط ایرانیان و نویسندگان غربی در مورد حکومت کوروش و تاریخ هخامنشی انجام گرفته است. این پژوهش‌ها را می‌توان تحت عنوان دو دسته: ۱- زندگی و حکومت بنیانگذار سلسله هخامنشی؛ ۲- تاریخ هخامنشی، مورد بررسی قرار داد. علی رضا شاپور شهبازی در کتاب «کوروش بزرگ زندگی و جهاننداری بنیانگذار شاهنشاهی ایران» (۱۳۴۹)، یکی از بهترین و جامع‌ترین پژوهش‌ها را در مورد زندگی کوروش انجام داده است. در آثاری مانند ماکس مالووان «تاریخ ایران دوره هخامنشیان کوروش بزرگ» (۱۳۸۵) و یاماوچی «ایرانیان و ادیان باستانی» (۱۳۹۰) و مجموعه مقالاتی تحت عنوان «کوروش بزرگ پادشاه باستانی ایران» گردآوری تورج دریایی (۱۳۹۳) می‌توان اطلاعات زیادی در مورد زندگی کوروش بزرگ به دست آورد. از دسته دوم، آثار ارزشمندی به‌ویژه توسط مستشرقین نوشته شده است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به کتاب «امپراطوری هخامنشی» نوشته پی‌یر بریان (۱۳۸۱) که می‌توان آن را یکی از علمی‌ترین و کامل‌ترین نوشته‌های مربوط به دوره هخامنشی دانست، «داریوش و ایرانیان» نوشته والتر هیتس (۱۳۸۶)، «ایران باستان» نوشته یوزف ویسهوفر (۱۳۷۸) و «شاهنشاهی هخامنشی» نوشته ماریا بروسیوس (۱۳۹۲ و ۱۴۰۰) اشاره کرد.

در پژوهش حاضر برای نخستین بار تلاش شده است با استفاده از نظریه فرهنگی میشل فوکو و بر اساس منابع دست اول و آگاهی‌های دیگر، دیدگاه و اندیشه مردمان دوره هخامنشی (دوست و دشمن) در مورد شخصیت، منش و اعمال کوروش دوم هخامنشی، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا با کمک آن بتوان درک بهتری از شخصیت واقعی کوروش و برخورد او با اقوام زیر سلطه به دست آورد.

۳. نظریه فرهنگی میشل فوکو

میشل فوکو معتقد است که تاریخ، تداوم و استمرار حوادث و پیوستگی آن‌ها نیست، بلکه

رویدادهای گذشته به صورت پراکنده و جزئی، دارای خاصیت غیرقابل تکرار بودن است. فوکو در آثار خود به بررسی علوم انسانی می‌پردازد و قصد دارد تاریخ سستی را به نقد بکشد و نشان دهد که در تاریخ ما با تداوم سروکار نداریم؛ بلکه با گسست، شکاف و تفاوت سروکار داریم. وی تاریخ را جریانی مستمر از سلسله حوادث و رخدادهای زنجیره‌ای نمی‌داند که اگر حلقه‌ای یا بخشی از آن مفقود شود، ارتباط حوادث قبلی و بعدی از هم گسسته شود و نتوان علیت یا رابطه‌ای منطقی میان آن‌ها پیدا کرد و دچار سردرگمی و یأس شد (Foucault, 1994: 420). فوکو در جستار نیچه، تبارشناسی، تاریخ و همچنین در کتاب *نظم اشیاء*، *دیرینه‌شناسی علوم انسانی*، به‌وضوح این مسئله را بررسی کرده است؛ درحقیقت، وی موضوع انقطاع میان وقایع و رویدادها را محور اصلی تحقیقات خود در علوم انسانی می‌داند (فوکو، ۱۳۸۸: ۲۶۰). از نظر میشل فوکو، هر دوره‌ای دارای نظام‌ها و قالب‌های فکری خاص خود است. هر دوره‌ای چهارچوب اندیشگانی خود را داراست که ساختارهای فرهنگی آن را شکل می‌دهد. این ساختارها در زمان و مکان تغییر می‌کنند (Foucault, 1994: 421؛ رسولی، ۱۳۹۶: ۶).

فوکو درمقابل اعتقادات تاریخ سستی، می‌خواهد خصلت منفرد و پراکنده (ناپیوسته‌بودن حوادث تاریخی از گذشته تا به امروز) رخدادهای تاریخی را بررسی کند، به همین دلیل او در کتاب *نظم اشیاء*، *دیرینه‌شناسی علوم انسانی*، تأکید می‌کند که باید هر اتفاق و حادثه‌ای را در همان دوره خاص خود و همان ساختار کلی آن بررسی کرد (فوکو، ۱۳۸۹: ۶۲۱)؛ بنابراین از نظر فوکو، فرهنگ مسئله ثابتی نیست که از گذشته تا به امروز مانند زنجیره‌ای یکنواخت و بدون تغییر باشد، بلکه فرهنگ نیز مانند سایر مؤلفه‌های مربوط به انسان، در بستر تاریخ دچار تغییر و تحول شده و گاهی کامل تغییر یافته است.

بر اساس یکی از نظریه‌های جدید نقد ادبی به نام تاریخ‌گرایی نوین که آن را استیون گرینبلت^۱ در اواخر دهه هفتاد میلادی طرح کرد؛ در بررسی هر رویداد تاریخی باید پژوهشگر فرهنگی را دریافت (Greenblatt, 2007: 244)؛ همچنین بسیاری از حقایق تاریخی را باید در ناخودآگاه متون جست (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۲۳۵؛ رسولی، ۱۳۹۶: ۸)؛ بنابراین بهترین راه جهت درک یک رویداد تاریخی این است که فرهنگ دوره موردنظر مورد مطالعه و بررسی

1. Stephen Greenblatt

قرار گیرد.

در ادامه بستر فرهنگی دوره هخامنشی و دیدگاه اقوام مختلف در مورد شخصیت و منش کوروش در دوره مورد نظر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۴. دیدگاه پارسیان نسبت به کوروش

۴-۱. تولد کوروش

هرودوت در گزارش خود درباره چگونگی زندگی کوروش بزرگ گفته است که این داستان را بنابر سخن آن پارسیانی نوشته‌ام که نمی‌خواهند در بازگویی زندگانی کوروش مبالغه کنند و راست‌گویی را پیشه کرده‌اند (هرودوت، ۱۳۸۳: ۱۸۴؛ اله‌یاری، ۱۴۰۱: ۱۸)؛ درواقع وی اشاره کرده است که ایرانیان چنان دلدادۀ کوروش بزرگ‌اند که بسیاری از آنان هنگامی که سرگذشت او را بازگو می‌کنند، به سبب شیفتگی به این شاه بزرگ، در نقل احوال او راه گزافه می‌پیمایند. واقعیت نیز این است که کوروش بزرگ هنوز زنده بود که افسانه‌هایش ورد زبان ایرانیان گشت (smith, 1944: 31؛ اله‌یاری، ۱۴۰۱: ۱۸). هرودوت به نقل از پارسیان داستانی افسانه‌آمیز درمورد تولد و نحوه بزرگ‌شدن کوروش ذکر می‌کند. طبق این داستان آستیاگ پادشاه ماد، پس از آنکه خوابی پریشان دید، دخترش ماندانا را به کمبوجیه که حاکم سرزمین پارس بود به همسری داد؛ زیرا بیم آن داشت که اگر دخترش را به یکی از اشراف ماد بدهد، وی او را از تخت سلطنت برکنار کند. کوروش از این پیوند به دنیا آمد، اما آستیاگ خواب دیگری دید و پس از مشورت با مغان و خواب‌گزاران متوجه شد که کوروش تخت شاهی را از او خواهد گرفت؛ بنابراین دستور داد که نوزاد را بکشند. این دستور را به وزیر خود هارپاگ یا هارپاگوس داد، وزیر، کوروش را به شبانی داد که زنش به تازگی نوزادی مرده به دنیا آورده بود. آن شبان و همسرش، کوروش را به جای نوزاد مرده خویش پذیرفتند؛ هنگامی که کوروش ده ساله شد، آستیاگ او را پیدا کرد، اما مغان تعبیر خواب او را چنان بیان کردند که ترس از دل او برخاست و کوروش را به سرزمین پارس نزد پدر و مادرش فرستاد. دراین زمان برای اینکه نشان دهند نجات طفل توسط خداوند بوده چنین شایعه کردند که پس از آنکه کوروش خردسال در کوهستان رها شده بود، سگی از او نگهداری می‌کرد؛ هنگامی که کوروش بزرگ شد علیه آستیاگ شورش کرد. در نبردی که بین مادها و پارس‌ها صورت گرفت، گروهی از سپاه ماد به همراه هارپاگ به

| یاد و خاطره کوروش بزرگ در دوره هخامنشی (با تکیه بر نظریه فرهنگی میشل فوکو) | ۱۰۳

کوروش پیوستند و باقی مانده ایشان نیز گریختند. سرانجام آستیاگ به دست کوروش و لشکر او به اسارت درآمد (هرودوت، ۱۳۸۳: ۱۹۴ - ۲۰۶؛ همچنین نگاه کنید به بریان، ۱۳۸۱: ۲۶-۲۴؛ داندامايف، ۱۳۸۱: ۳۰).

در داستانی که هرودوت در مورد آغاز کار کوروش آورده است، افسانه و تاریخ به هم آمیخته است، لیکن هرودوت مقصر نیست؛ زیرا آنچه را که پارسیان به او گفته اند، بازگو کرده است. وی اشاره می کند که پارسیان معتقدند کوروش را سگ ماده ای شیر داده است. خود هرودوت می افزاید که آن ها این داستان را برای ستودن کوروش و ذکر اینکه در پرورش او معجزه ای روی داده است، ساخته اند (هرودوت، همان: ۲۰۶؛ شهبازی، ۱۳۴۹: ۵۶). در افسانه ای که پارسیان در مورد کوروش داشته اند، کوروش را سگی که برای ایرانیان جانور بسیار مقدسی است، پرورش داده و یا دست کم شیر داده است. این را بی گمان برای این می گفتند تا نشان دهند کوروش برتر از دیگران بوده و در زایش او معجزه ای رخ داده است. این هرودوت نیست که چنین افسانه ای ساخته است، بلکه ایرانیان برای بلند کردن نام کوروش و نشان دادن اینکه وی برتر از آفریدگان دیگر است؛ چنین داستانی ساخته اند (شهبازی، ۱۳۴۹: ۵۸). تمام این روایات بیش از هر چیز به بزرگداشت خاطره بنیانگذاری فرهمند می پردازند که از بدو تولد با علایم سرنوشتی عجیب از دیگران متمایز شده است. این خاطره تحت همین عنوان با عشق و احترام سینه به سینه به پارسیان جوان منتقل شده است (گزنفون، ۱۳۸۶، کتاب اول، فصل دوم: ۶؛ بریان، ۱۳۸۱: ۲۵).

این روایت افسانه ای با داستان به دنیا آمدن سارگن اکدی (سده بیست و سوم ق.م) و با سرگذشت رمولوس بنیانگذار رم (سده هشتم ق.م) مقایسه شده اند (پاماوچی، ۱۳۹۰: ۷۷؛ Lewis, 1980: d). روایت هرودوت در مورد تولد و پرورش خارق العاده کوروش، تا پایان سلسله هخامنشی ادامه پیدا می کند و بعدها این داستان مورد استفاده سرایندگان داستان زادن و جوانی اردشیر، بنیانگذار دودمان ساسانی قرار می گیرد (فردوسی، ۱۳۸۵: ۴۵۴؛ کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۳۱؛ فرای، ۱۳۷۳: ۱۳۰).

بنابراین ایرانیان به خاطر عشق و علاقه ای که به کوروش داشتند، تولد او را به صورت خارق العاده و مانند اسطوره ها ذکر و زنده ماندن او را نیز معجزه آسا قلمداد کرده اند و به خداوند نسبت می دهند.

۲-۴. کوروش پدر ایرانیان

نویسندگان عصر باستان پس از ذکر خصلت‌های پسندیده و عدالت کوروش، معتقدند که رفتار او با زیردستان طوری بود که اقوام مختلف به او «پدر» می‌گفتند. هرودوت می‌نویسد که در زمان کوروش و کمبوجیه قاعده ثابتی در مورد مالیات وجود نداشت و تنها پیشکش‌هایی به پادشاه اهداء می‌شد. تنظیم مقررات مالیاتی و اصلاحات دیگری نظیر آن موجب شده بود که «پارسیان داریوش را کاسب، کمبوجیه را مستبد و کوروش را پدر بنامند؛ زیرا اولی در همه چیز چانه می‌زد، دومی خشن بود و بی‌قید و سومی اخلاقی ملایم داشت و همه نوع به آن‌ها خدمت کرد» (هرودوت، ۱۳۸۳: ۱۸۶/۳). دیودور سیسیلی نیز معتقد است: «ایرانیان او را پدر می‌خواندند» (siculus, 1933: IX, 22-24).

گزنفون یونانی «کوروش نامه» را نوشت و در این کتاب، کوروش را مانند یک فیلسوف، انسانی شایسته و پادشاهی دادگر نشان می‌دهد (گزنفون، ۱۳۸۶)؛ وی در مورد برخورد کوروش با زیردستان می‌نویسد: «رفتار (کوروش) با ملل مغلوب پدرا نه بود و حتی در گوشه‌های دوردست امپراطوری‌اش که برای رسیدن به آن‌ها چندین ماه طول می‌کشید، عموم رعایا در فراوانی نعمت به سر می‌بردند و اوامرش را مانند پدری مهربان اطاعت می‌کردند. در روزگار کدام پادشاهی غیر از کوروش سراغ داریم که حتی پس از مرگ کسانی که بنیاد پادشاهی‌شان به دست او برچیده شده است، وی را پدر و ولی نعمت خویش بدانند. درواقع باید گفت که کوروش فقط فاتح چیره‌دست نبود؛ بلکه رهبری خردمند و واقع‌بین و برای ملت خویش پدری مهربان و گرانبه بود» (گزنفون، همان: ۲۳۷).

گزنفون صحنه‌ای را به تصویر کشیده است که در آن کمبوجیه اول کارهایی را که پسرش برای پارسیان انجام داده برشمرده است: «کوروش نیز به یاری خدایان شما را به کسب افتخارات بزرگ نائل ساخت و پارسیان را در جهان سرافراز و شریف و بزرگ کرد. نام پارس را در آسیا سربلند و مشهور ساخت. همه ملل احترامش را بر خود لازم شمردند. مردان رشیدی را که در رکابش جنگیدند، از همه نعمت‌ها برخوردار ساخت. سربازانش را شرافتمند به بار آورد و پارسیان را چنان نیرویی بخشید که در میدان کارزار پیوسته پیروز و منصور شدند» (گزنفون، همان: ۲۵۹؛ اله‌یاری، ۱۴۰۱: ۱۹).

۳-۴. حرمت پاسارگاد پایتخت کوروش نزد ایرانیان

هنگامی که کوروش شاهنشاهی هخامنشی را بنیاد نهاد، نخستین اقامتگاه خود را در پاسارگاد ساخت. در این مکان بود که کوروش آرامگاه خود، دو کاخ و یک دژ برپا کرد (کول روت، ۱۳۹۷: ۴۶). نویسندگان یونانی می‌نویسند که نبرد تعیین‌کننده کوروش با آستیاگ در منطقه پاسارگاد صورت گرفته است (Strabo, 1917: xv.3.9؛ کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۰۲). کتزیاس می‌گوید بعد از اینکه کوروش در نبرد با دریس‌ها زخم برداشت؛ پس از مدتی به‌خاطر همان زخم مرد. کمبوجیه که جانشین پدر شد «کالبد پدرش را با بگاپات^۱ برای خاکسپاری به پارس فرستاد. کمبوجیه مراقبت کرد تا همه چیز چنانکه پدرش دستور داده بود انجام شود» (کتزیاس، همان: کتاب ۱۲ و ۱۳: ۲۱۲).

پس از اینکه اسکندر مقدونی، داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی را شکست داد، وارد پاسارگاد شد. یونانیانی که همراه وی به پاسارگاد رسیدند، از هیچ بنای دیگری نام نبرده‌اند و آرامگاه کوروش یگانه بنای باستانی است که در گزارش‌های آن‌ها بدان اشاره شده است (Stronach, 1978: p1-2). استرابون می‌گوید که آرامگاه کوروش در میان انبوهی از درختان قرار داشته است: «سپس اسکندر به پاسارگاد که از کاخ‌های کهن سلطنتی بود رفت. در باغی گور کوروش را دید. برجی کوچک، که در میان انبوه درختان پنهان بود. آرامگاه بنیادی استوار داشت و روی آن مزاری سقف‌دار با ورودی بسیار تنگ است» (استرابون، ۱۳۸۲: ۳۲۰). بنای یادبود پاسارگاد، پایتخت کوروش بزرگ، به‌دلیل شخصیت مورد احترام کوروش بزرگ به سرنوشت فاجعه‌آمیز تخت جمشید گرفتار نشد و اسکندر با بازدید از این بنا به شخصیت کوروش ادای احترام کرد (موسوی، ۱۳۹۰: ۲۹).

بعد از وفات کوروش؛ اگرچه شوش و تخت جمشید به‌عنوان پایتخت‌های سیاسی، اداری برگزیده شدند، اما پاسارگاد به‌عنوان پایتخت و آرامگاه کوروش همواره اهمیت و احترام خود را تا پایان دوره هخامنشی نزد شاهان و مردم حفظ کرد.

پس از اینکه کمبوجیه دستور خاکسپاری جسد کوروش را داد، تعدادی از مغان را موظف ساخت، ضمن مراقبت و نگهداری از آرامگاه، برای بزرگداشت و آرامش روح کوروش، روزانه قربانی کنند. آریانوس در این زمینه می‌نویسد: «در داخل محوطه و راه

1. Baghapat

بالا رفتن از آنجا، عمارت کوچکی بود که مغان از آنجا آرامگاه کوروش را پاسداری می‌کردند. اینان از زمان کمبوجیه پسر کوروش، این شغل را از پدر به پسر به ارث برده بودند. شاه هر روز به آن‌ها گوسفند می‌داد و مقدار معینی غذا و شراب و هر ماه اسبی تا برای کوروش قربانی کنند» (آریانوس، ۱۳۹۳: فصل ۲۹، ۲۹۳؛ و نگاه کنید به بویس، ۱۳۷۵: ۱۰۹). در الواح باروی تخت جمشید (که تاریخ آن به ۴۹۲ تا ۴۵۸ ق.م برمی‌گردد)، می‌توان به درک بهتری از آیین‌های قربانی برای درگذشتگان دست یافت. در این لوح‌ها آمده است که حکومت سلطنتی، محصولات کشاورزی و حیوانی را می‌داد تا قربانی کنند و قربانی‌هایی که نزدیک آرامگاه‌های شخصیت‌های عالی‌رتبه خاندان سلطنتی انجام می‌شد نیز از آن جمله بود. جالب است بدانیم مراسم قربانی در پاسارگاد، تا پایان سلسله هخامنشی به احترام کوروش برگزار می‌شد (استرابون، ۱۳۸۳: ۳۲۰؛ گلشنی‌راد، ۱۴۰۳ الف: ۱۷۶).

پلوتارک در «زندگی اردشیر» دوم بیان می‌کند که پس از مرگ شاهنشاه هخامنشی، شاه جدید می‌بایست در پاسارگاد براساس مراسم و آیین خاص تاجگذاری کند. شاه جدید موظف بود لباس خود را درآورده و ردای کوروش را بر تن می‌کرد و پس از خوردن انجیر و نوشیدن دوغ، تاجگذاری می‌کرد (پلوتارک، ۱۳۶۹: ۴/۴۸۰). تصور می‌رود که این آیین‌ها بر فراز زندان مادر سلیمان، بنایی که احتمالاً این تجهیزات ویژه سلطنتی در آنجا نگهداری می‌شد، برگزار می‌شده است (ویسپوفر، ۱۳۷۸: ۵۲؛ درمورد سایر کاربردهای احتمالی بنای معروف به مادر سلیمان بنگرید به بویس، ۱۳۷۵: ۹۰). این کنش به گونه‌ای رازآمیز موجب جابه‌جایی فره پادشاهی از کوروش بزرگ به پادشاه نوین پارسی می‌شد (weerdenburg, 1993: 29؛ الهیاری، ۱۴۰۱: ۲۴)، اشاره‌ای بود به بنیانگذاری شاهنشاهی پارسیان به دست کوروش بزرگ (آلن، ۱۳۹۰: ۱۴۹؛ الهیاری، همان: ۲۵) و مهر تأییدی بر پیوستگی دودمان هخامنشیان از کوروش بزرگ تا آن هنگام بود (بریان، ۱۳۸۱: ۸۲۱؛ کورت، ۱۳۸۲: ۹۹؛ الهیاری، ۱۴۰۱: ۲۵).

در درگاه شمال‌غربی «کاخ دروازه» در پاسارگاد، نقش برجسته‌ای وجود دارد که مردی را با ریش بلند و دو بال به تصویر کشیده که لباس ایلامی بر تن دارد و تاج سه‌گانه‌ای بر سر گذاشته است. روزگاری کتیبه‌ای سه زبانه (پارسی باستان، ایلامی و بابلی) وجود داشت

| یاد و خاطره کوروش بزرگ در دوره هخامنشی (با تکیه بر نظریه فرهنگی میشل فوکو) | ۱۰۷

(شهبازی، ۱۳۸۶: ۶۶) و نسل‌های آینده باید سپاسگزار کرپورتر^۱ باشند که پیش از سال ۱۸۰۲ میلادی از این کتیبه کپی‌برداری کرد و نیز مرهون فلاندین^۲ و کاست که بیست سال بعد، کپی دیگری از آن به یادگار گذاشتند. کتیبه دارای جمله ساده‌ای بدین‌صورت بوده است: «من کوروش شاه هخامنشی» (مالووان، ۱۳۸۵: ۲۴۸).

پژوهشگران معتقدند این مجسمه از هنر اقوام زیر سلطه مانند آشوری (Stronach, 1978: p. 1, 189b)، مصری، سوری و فینیقی (Francovitch, 1966: p. 239) اقتباس شده و دارای هنر پارسی نیز هست. وجود بال و تاج شاخدار در نقش کوروش را پژوهشگران به‌عنوان موجود جادویی جهت دفع شیطان (استروناخ، ۱۳۸۵: ۸۰۹)، دارابودن فره ایزدی (مالووان، ۱۳۸۵: ۲۴۸) و نمایش سرزمین‌های فتح شده در هنر کاخ‌های پاسارگاد (بروسیوس، ۱۴۰۰: ۴۳) و تسلط بر حکومت‌های خاورمیانه (بویس، ۱۳۷۵: ۹۳) تفسیر کرده‌اند.

در ایلام باستان موجودات اساطیری را با شاخ (پاتس، ۱۳۸۵: ۲۸۶؛ صراف، ۱۳۸۴: ۱۵۸) و در آشور به‌صورت بالدار نقش می‌کردند. به‌نظر می‌رسد بعد از وفات کوروش، جانشینان او جهت بزرگداشت مقامش، به تقلید از اقوام زیر سلطه به‌ویژه آشوریان، بنیانگذار فرهمند سلسله هخامنشی را به شکل موجودی بالدار و شاخدار نقش کردند. هرودوت نیز اشاره می‌کند که این تصور وجود داشته است که کوروش از نظر نژاد و اصالت فوق بشر بود (هرودوت، ۱۳۸۳: ۲۷۹) و گزنفون از زبان کروزوس پادشاه شکست‌خورده لیدی، کوروش را انسانی از نسل خدایان و زاده شاهان معرفی می‌کند (گزنفون، ۱۳۸۶: کتاب هفتم، ۲۰۵).

۴-۴. نام‌گذاری فرزندان

کوروش نامی خجسته بود که در زمان حیات بنیانگذار سلسله هخامنشی و پس از مرگ وی، ایرانیان برای بزرگداشت او بر فرزندان خود می‌گذاشتند. واپسین شاهان هخامنشی به هنگام تخت‌نشینی معمولاً «نام شاهی» برای خود اختیار می‌کردند. فلاویوس یوزفوس روایت می‌کند که خشایارشا نام فرزندش را کوروش گذاشت و او پس از رسیدن به

1. Kerporter

2. flandin

پادشاهی نام شاهی اردشیر را برگزید که نامی زرتشتی است؛ به معنای «فرمانروایی بر اساس نظم و راستی» (هیتس، ۱۳۸۷: ۳۷۹۰)؛ همچنین پیداست که نام کوروش که داریوش دوم به یکی از پسرانش داده بود، اعتبار ویژه‌ای به او بخشیده بود که متن‌های یونانی نیز توجه زیادی به آن داشته‌اند (بریان، ۱۳۹۳: ۱۷). گزنفون می‌نویسد که داریوش دوم شاهنشاه هخامنشی و ملکه پروشات، دو پسر به نامهای اردشیر و کوروش داشتند (گزنفون، ۱۳۷۵: ۶۹) و پلوتارک معتقد است آن‌ها دارای چهار پسر به نام‌های اردشیر، کوروش، اوستان^۱ و اوگزره^۲ بودند. داریوش دوم در بزرگداشت نام کوروش بزرگ، یکی از پسران خود را کوروش نامید (پلوتارک، ۱۳۶۹: ۴/۴۷۸) که در تاریخ به کوروش کوچک معروف است.

۵-۴. کوروش و جای نام‌ها

یاد و خاطره کوروش نفوذی عظیم در ایرانیان به جای گذاشته بود. بسیاری از شهرها و رودها را به نام او نامگذاری کردند که شاید بعضی از آن‌ها را خود مردم بی دخالت دولت انجام دادند (فرای، ۱۳۷۳: ۱۴۲).

کوروش از کنار رود جیحون یا آمودریا گذشت و به سغد و خوارزم رفت و برای نگهداری فرمانروایی پارسیان، دژها ساخت که از همه نامبردارتر، شهر استوار و مشهور کوروش کته^۳ یا «کوروش کده» بود که در پایین رودخانه سیحون (سیر دریا) و تقریباً در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی خجند (شهبازی، ۱۳۴۹: ۲۷۷) قرار دارد. این شهر را به «شهر کوروش» (کث^۴ به زبان سغدی یعنی شهر) معنی کرده‌اند و جای آن را با روستای کورکث^۵ در نزدیکی شهر اشروسنه در شمال شرقی سمرقند، برابر دانسته‌اند (Benveniste, 1943: p. 163؛ آیلرز، ۱۳۹۰: ۴۷). کوروش کته در واقع مهم‌ترین شهر در میان مجموعه هفت شهری بود که دارای استحکامات بودند و در ساحل یاکسارتس (سیحون) قرار داشتند (Strabo, 1917: XI, II, p. 4). اسکندر و یارانش یک‌به‌یک آن‌ها را به سختی تصرف کردند (بریان، ۱۳۸۱: ۱۱۷۶). در آسیای کوچک نزدیک سارد نیز دشتی وجود دارد به نام کورا^۶ که نامش

1. ostan
2. oxathre
3. kurushkatha
4. kath
5. kurkath
6. kura

را از کوروش گرفته است (بویس و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۵۶؛ Strabo, 1917: xII, p33).
رودهایی را در نواحی مختلف قلمرو هخامنشی به نام کوروش گذاشته بودند. یونانیان نام کوروش را به عنوان نام چند رودخانه یاد کرده اند. رود کورا^۱ از کوه های ترکیه سرچشمه می گیرد و از گرجستان و آذربایجان می گذرد و پس از پیوستن به ارس به دریای مازندران می ریزد. این رود هنوز هم به نام کورا شناخته می شود.
در دارابگرد نیز «آب کر» وجود دارد و همچنین «دجله الاورا» که در کرانه های پایین رود دجله واقع شده است و در تابستان به ندرت آب دارد (بویس و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۵۷).
آلیان داستانی نقل می کند که اردشیر دوم در حال گذر از منطقه ای بود و فردی پارسی به عنوان هدیه، به رود کوروش رفته و مشتی از آب رودخانه را به اردشیر می دهد و نام کوروش باعث خرسندی شاهنشاه هخامنشی می شود: «می گویند مرد ایرانی به نام سینائت در مکانی تا حدی دور از ملک روستایی خود با اردشیر دیدار کرد... غافلگیر شده و ناراحت بود، نگران از سنت محلی و همچنین ادای احترامش به شاه. او که نمی دانست در آن وضعیت چه کند و از حسن شهرت خود بیمناک بود، نمی خواست با تقدیم نکردن هدیه گمان رود که به شاه بی حرمتی کرده است، با سرعت هرچه بیشتر به کنار رودخانه ای رفت که از کنار آنجا می گذشت (نام آن رود کوروش بود یعنی رودخانه کورا) خم شد و با دو دست خود مشتی آب برداشت و گفت: ای شاه اردشیر باشد که سلطنت برای همیشه پایدار بماند، در این لحظه و در این شرایط تا جایی که از عهده ام برمی آید و در توان دارم به تو ادای احترام می کنم و از این رو برای اینکه با بی احترامی از سوی من از اینجا نگذری، احترام خود را با تقدیم آب کوروش نشان می دهم... اردشیر را این سخن خوش آمد و پاسخ داد: خوشحالم که هدیه تو را بپذیرم و آن را یکی از ارزنده ترین هدیه دریافتی خود می دانم و اعلام می کنم که این هدیه از لحاظ ارزش برابر همه هدایای دیگر است؛ زیرا نخست اینکه آب از همه چیز بهتر است و دوم برای اینکه نام کوروش بر خود دارد» (Aelian, 1997: pp. 1, 31_33). شگفت اینجاست که در اسامی جغرافیایی امروز، هنوز رودخانه هایی نام کوروش را بر خود دارند (ایلرز، ۱۳۹۰: ۲۶).

نامگذاری رودها از این جهت اهمیت دارد که نزد ایرانیان باستان رودها مقدس

1. kura

بودند؛ بر اساس الواح باروی تخت جمشید، رودها مقدس به‌شمار می‌رفتند و برای آن‌ها قربانی می‌شده است: «تورکمه‌ی^۱ دین مرد (ایلامی/ شتین) ۵۷ کوارت شراب دریافت کرد که اوشیه^۲ آورده بود و در راه خدایان مصرف کرد: ۷ کوارت برای اهورامزدا، ۲۰ کوارت برای خدای هومبان، ۱۰ کوارت برای رودخانه هوپوتیش، ۱۰ کوارت برای رودخانه رنکر^۳، ۱۰ کوارت برای رودخانه شوشونوش (بروسیوس، ۱۳۹۲: ۲۲۵).

۶-۴. قوم آریاسپی یا نیکوکار

مورخین یونانی از قومی به نام آریاسپی، ساکن در مرزهای جنوبی درنگیه (زرنگ^۴ در کتیبه‌های هخامنشی) یاد کرده‌اند که به‌دلیل تهیه آذوقه و آب برای سپاه کوروش در مسیر لشکرکشی به سرزمین سکاه، به لقب «نیکوکار» مفتخر بودند (داندامایف، ۱۳۸۱: ۵۸). دیودورسیسیلی می‌نویسد که کوروش در طی لشکرکشی «در قلب سرزمینی بیابانی تنها ماند و فقدان کامل آذوقه بزرگترین خطرات را برایش به همراه آورد»، «اما آریاسپیان، کاروانی از ۳۰ هزار گاری حامل غلات برایش فرستادند. کوروش که برخلاف انتظار نجات یافته بود، این مردمان را از خراج معاف کرد و پاداش‌های دیگری به آن‌ها ارزانی داشت. از دیگر سوی نام پیشینیان را از آن‌ها گرفت و ایشان را «نیکوکاران» نام نهاد» (سیسیلی، ۱۳۸۴: کتاب هفدهم، ۷۴۱).

جالب اینکه به حرمت کوروش، تا پایان دوره هخامنشی این قوم تحت عنوان «نیکوکاران» ملقب بوده و از پرداخت خراج و مالیات نیز معاف بودند. آریانوس می‌نویسد که اسکندر مقدونی به‌دنبال داریوش سوم «به میان قومی رفت که قبلاً آریاسپیان‌ها نامیده می‌شدند، اما حال به اسم نیکوکاران ملقب بودند؛ زیرا به کوروش بزرگ فرزند کمبوجیه هنگام درگیری با اقوام سکایی یاری رسانده بودند. اسکندر این مردم را به علت آنکه به نیاکان خود خدمت کرده بودند، ستود» (آریانوس، ۱۳۹۳: کتاب سوم، فصل ۲۷). اسکندر وقتی عدالت‌خواهی آن‌ها را مشاهده کرد، نه تنها آن‌ها را آزادی داد بلکه بر قلمرو آنان افزود

1. Turkama

2. ushayah

3. Rannakarra

4. zarank

| یاد و خاطره کوروش بزرگ در دوره هخامنشی (با تکیه بر نظریه فرهنگی میشل فوکو) | ۱۱۱

تا هرچه می‌خواهند از سرزمین‌های همسایگانشان از آن آنان شود، اما آنچه که اینان درخواست کردند ناچیز بود (همانجا).

۷-۴. بزرگداشت کوروش در سرودها و آوازاها

ایرانیان در دوره هخامنشی سرودها و آوازهایی در بزرگداشت مقام کوروش بزرگ ساخته بودند و به احتمال زیاد این آوازاها در مدارس و مناسبت‌های مختلف خوانده می‌شدند. اوصافی که ایرانیان در این سرودها به کوروش نسبت داده‌اند، زیبایی ظاهری، مهربانی، عدالت و علاقه‌مندی به علم و دانش است. گزنفون در این زمینه می‌نویسد: «کوروش بنا بر سرودها و تصانیفی که تاکنون حفظ شده است، طفلی بود به غایت زیبا، صاحب خصالی بس نیکو و خلقی شریف و با رأفت، دوست و هواخواه مطالعه و تحصیل و عاشق افتخار و پیروزی، تا جایی که هرگونه مشقت و محرومیت را به خویشتن تحمل می‌کرد تا اینکه مورد مدح و ستایش نزدیکان قرار گیرد. این است آنچه در اندیشه و قلوب مردم از فطرت نیک و زیبایی اندام او شایع و رایج است» (گزنفون، ۱۳۸۶: کتاب اول، ۶).

در حقیقت توجه به اشاراتی گذرا به خوانندگان درباری، نشان از سستی درباری درباره داستان‌گویی‌هایی دارد که به‌همراه موسیقی اجرا می‌شد و به‌نظر می‌رسد نغمه‌هایی درباره اعمال قهرمانانه کوروش بزرگ به‌ویژه میان مردم محبوب بوده است (لوین جونز، ۱۳۹۴: ۲۴۰).

پارسیان کوروش را گرمی‌ترین فرمانروای خویش می‌دانستند (Plutarch, 1932: Artaxerxes: II) و او را بسیار می‌ستودند (Herodotus, 1987: I, 209, III, 32f, 89: VII, 2: IX, 122). آن‌ها معتقد بودند هیچ پارسی قابل مقایسه با کوروش نیست (بریان، ۱۳۸۱: ۹۷) و کوروش از همه پارسیان داناتر است (هرودوت، ۱۳۸۴: ۲۲۱/۵).

کوروش زیبا و خوش‌اندام بود و ایرانیان تا پایان دوره هخامنشی به او همچون نمونه زیبایی اندام می‌نگریسته‌اند (Durant, 1954: p.352). هر شاهزاده و پادشاه آرزوی آن داشت که خودش را با معیارهای زیبایی مردانه‌ای که از کوروش به‌جای مانده بود تطبیق دهد (لوین جونز، ۱۳۹۴: ۳۱) و ایرانی‌ها تا نسل‌ها مدعی بودند که بینی عقابی او معیار زیبایی است: «زیرا بینی او عقابی بود، ایرانی‌ها حتی تا زمان حاضر مردانی را دوست دارند که بینی عقابی دارند و آن‌ها را بسیار زیبا می‌پندارند» (لوین جونز، همانجا؛ Plutarch, 1932: 281e).

۸-۴. کوروش الگوی شاهان هخامنشی

پیش از هخامنشیان، حکومت‌های مختلف جنگ و خونریزی را سرلوحه خود قرار داده و افتخار خود را کشتن، غارت و ویرانگری ذکر می‌کنند؛ معروف‌ترین نمونه آن فتح‌نامه آشور بانیپال، پادشاه آشور است که در حدود سال ۶۴۵ ق.م شهر شوش را فتح و ویران می‌کند (پاتس، ۱۳۸۵: ۴۴۴؛ گلشنی‌راد، ۱۴۰۳ الف: ۱۱۴). جالب اینکه با افتخار ذکر می‌کند که حتی به قبر مردگان سرزمین ایلام نیز رحم نکرده است: «صدای انسان، صدای سم چهارپایان بزرگ و کوچک، فریادهای شادی به دست من از آنجا رخت برپست» (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۱۰۳ و آمیه، ۱۳۸۴: ۷۱). زیگورات شوش ویران شد، اماکن مقدس آن مورد بی‌حرمتی قرار گرفت، پیکره خدایان به اسارت گرفته و به باد سپرده شدند؛ حتی ایلامیان شکست‌خورده در ماورای گورهایشان دنبال شدند و کشورشان به‌طور نمادین از روی نقشه محو شد (رو، ۱۳۸۱: ۳۶۹). تاریخ سرشار است از غارتگری‌ها، ویرانگری‌ها و کشتارهای پادشاهان بین‌النهرین و سرزمین‌های دیگر. در سال ۵۵۹ ق.م کوروش بزرگ به پادشاهی رسید و حکومت هخامنشی را تشکیل داد. وی در اندک زمانی موفق شد حکومت‌های قدرتمند عصر باستان از جمله ماد، لیدی و بابل را شکست داده و نخستین پادشاهی بزرگ جهان را به وجود آورد. در این زمان ناگهان متوجه تغییر سیاست و رفتاری متفاوت می‌شویم؛ برعکس شاهان پیشین که افتخار خود را کشتن و ویرانگری می‌نامند و به آن نیز افتخار می‌کنند، کوروش با عدالت و انسانیت با اقوام شکست‌خورده و زیر سلطه برخورد کرد (گزنفون، ۱۳۸۶-۲۷۶؛ شهبازی، ۱۳۴۹: ۹۸؛ گلشنی‌راد، ۱۴۰۳ الف: ۱۱۴). گزنفون می‌گوید چون هدف اصلی کوروش قدرت خود و تعالی و سربلندی پارسیان بوده است؛ به همین دلیل پادشاهانی که پس از او به قدرت رسیدند همان روش حکومتی را به کار بستند (گزنفون، ۱۳۸۶: ۲۲۹)؛ بنابراین با بررسی موضوع بر اساس نظریه فرهنگی میشل فوکو و مطالعه فرهنگ و اندیشه ایرانیان در دوره هخامنشی، متوجه می‌شویم که ایرانیان، کوروش را ناجی خود دانسته و همانند یک اسطوره و شخصیت فرازمینی به او می‌نگریستند؛ به‌طوری‌که تولد او را به‌صورت افسانه‌ای ذکر کرده و تصویر او را در پاسارگاد شبیه اسطوره‌ها و فرشتگان نقش می‌کنند. در تمام دوره هخامنشی، نام کوروش مقدس بود و به وی به‌مثاله الگویی شایسته در حکومت‌داری می‌نگریستند. کوروش از دیدگاه ایرانیان اصل و اساس عدالت و انسانیت بود.

۵. دیدگاه اقوام غیر ایرانی در مورد کوروش بزرگ

۵-۱. دیدگاه بابلی‌ها و یهودی‌ها (کوروش رهایی‌بخش)

بر اساس متون تاریخی، اقوام مختلف کوروش را منجی و رهایی‌بخش خود می‌دانستند؛ به‌طوری‌که ارسطو کوروش را در شمار رهایی‌بخشان و خیرخواهان ملت‌ها می‌دانست (هیتس، ۱۳۸۶: ۸۸). هرودوت می‌نویسد زمانی‌که کوروش در اواخر عمر خود در حال حرکت جهت نبرد با ماساژت‌ها بود: «در خاک ماساژت‌ها به خواب رفت، پسر ارشد هیستاسپ (یعنی داریوش) را در خواب دید که دو بال بر شانه دارد، یکی از آن‌ها بر آسیا سایه افکنده و دیگری بر اروپا» (هرودوت، ۱۳۸۳: ۲۸۳/۱). کوروش خطاب به هیستاسپ پدر داریوش اظهار می‌دارد که پسرت قصد دارد علیه من شورش کند و هیستاسپ را به پارس می‌فرستد تا مراقب فرزندش باشد: «سپس هیستاسپ چنین پاسخ داد: ای پادشاه، هیچ مردی زنده نباشد که بخواهد بر تو شورش کند و اگر چنین مردی باشد، خدا کند که هرچه زودتر نابود شود؛ زیرا تو پارسی‌ها را از قید اسارت نجات دادی و مردمانی آزاد کردی. تو کاری کردی که پارسی‌ها، به‌جای اطاعت از دیگری، خود بر همه فرمانروایی می‌کنند. اگر در خواب دیده‌ای که فرزند من قصد شیطانی نسبت به تو دارد من او را به تو تسلیم می‌کنم تا هر طور صلاح می‌دانی با او رفتار کنی» (همان، ۲۴۸)؛ اگرچه اصل داستان محل شک و تردید است، اما اندیشه پارسیان را نسبت به کوروش نشان می‌دهد که او را منجی و رهایی‌بخش خود می‌دانستند و هرودوت نیز این مسئله مهم را در قالب داستان ذکر می‌کند.

بنابر متن‌های بابلی، کوروش به‌عنوان رهایی‌بخش ذکر شده است که مردم را از حکومت ظالمانه نبونید نجات می‌دهد. گزارش رسمی وقایع دوران سلطنت نبونید (۵۵۵-۵۳۹ ق.م)، اسناد وقایعی است که از آغاز به سلطنت‌رسیدن آخرین پادشاه بابل، تا فتح این سرزمین توسط کوروش دوم در سال ۵۳۹ ق.م را دربر دارد. در این متن ورود کوروش و لشکر او به شهر بابل ذکر شده است: «اوگبارو، فرماندار گوتی و سپاه کوروش بدون نبرد وارد بابل شدند؛ سپس، پس از آنکه نبونید عقب نشست، در بابل اسیر شد. تا پایان ماه، سپاه گوتی دروازه‌های اساگیل (معبد) را محاصره کردند، اما هیچ توقفی در کار (آیین‌ها) در اساگیل یا (سایر) معابد نبود و هیچ روز (اجرای مراسم) لغو نشد. در روز سوم ماه ارهشمنو (هفتم آبان ۵۳۹)، کوروش به بابل وارد شد. (خیابان‌ها) پر بودند از (برگ درختان و گل) در

برابر وی. هنگامی که کوروش به تمام بابل سلام گفت، در شهر آرامش بود... خدایان اکدی که بنوید به بابل آورده بود به محل خود بازگردانده شدند» (بروسیوس، ۱۳۹۲: ۵۲). در متنی شاعرانه مشهور به «چکامه نبوید» که به زبان اکدی نوشته شده و در میان مردم نیز توزیع شده است، شاه بابل متهم به قانون شکنی، جنایت در حق مردم و معابد، ساختن مجسمه غول آسای یک خدای بیگانه، ضایع کردن اموال مردم کشورهای تابعه، ظلم در حق مردم خودی، نادانی، حماقت و سرانجام تکفیر شده است: «او عدالت را نادیده گرفت، با اسلحه خود (زورمند) و ناتوان را کشت، بازرگانان را از مسیر تجارت محروم کرد، کشور را به نابودی کشید، (در زمان سلطنت او) آوازی بلند نبود، هیچکس دل خوشی نداشت... کسی در کشور قادر به دیدنش نبود» (داندامایف، ۱۳۸۱: ۷۹). در این متن کوروش منجی و رهایی بخش مردم بابل ذکر شده است: «(کوروش) مجسمه خدایان بابل را به معبد های اولیه بازگرداند و قلب آن ها را خشنود کرد... او هر روز با طعام در پیشگاه خدایان حاضر می شد... شادی به بابل بازگشت. او آن ها را از زندان آزاد کرد» (همان، همانجا).

در متن استوانه کوروش، فتح بابل توسط شاهنشاه هخامنشی، کاری الهی توصیف می شود که به رفتار توهین آمیز نبوید که متهم به نادیده گرفتن آیین مردوک و توجه به آیین های دیگر است پایان می دهد. کوروش با این مأموریت الهی به سوی بابل پیش رفت و سپاه وی، شهر را بدون مقاومت گرفت و مردم بابل به او به عنوان نجات بخش خوش آمد گفتند (بروسیوس، ۱۳۹۲: ۶۶). طبق متن استوانه، نبوید پادشاه بابل، با ظلم و ستم نسبت به زیردستان برخورد می کرد: «او پیشکش های روزانه را بازداشت... هر روز به شهرش (شهر مردوک) بدی روا می داشت... همه مردمانش را (مردمان مردوک را) با یوغی رهاندنی به نابودی کشاند؛ به همین دلیل مردوک، خدای بابل «از ناله ایشان بسیار خشمگین شد... و بر مردم سرزمین سومر و آکد که همچون کالبد مردگان شده بودند اندیشه کرد و بر آنان رحم آورد. او همه سرزمین ها را جست و جو کرد، شاهی دادگر را جست و جو کرد که دلخواهش باشد، او کوروش شاه (سرزمین) انشان را به دستانش گرفت و او را به نام خود خواند و شهر یاری او بر همگان را به آوای بلند اعلام کرد». کوروش پس از اینکه بابل را فتح کرد، با صلح و آشتی وارد این کشور شده و دست به آبادانی و رفاه مردم می زند: «سپاهیان گسترده ام با آرامش و صلح درون بابل گام برمی داشتند. نگذاشتم کسی در همه (سومر و) آکد هراس آفرین باشد. خستگی های ایشان را تسکین دادم و از بندها رهایشان کردم» (منشور

کوروش هخامنشی، ۱۳۹۲: بندهای ۷ تا ۲۶).

یکی از مهم‌ترین اقدامات کوروش پس از فتح بابل، آزادی قوم یهود بود که از زمان نبوکد نصر، پادشاه بابل به اسارت و بردگی از اورشیم به بابل نقل مکان کرده بودند.^۱ در کتاب عهد عتیق یا تورات، کوروش به‌عنوان مسیح و نجات‌بخش ذکر شده است: «خداوند به مسیح خویش یعنی به کوروش که: دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را در حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود. چنین می‌گوید که من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنج‌های ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که تو را به اسمت خوانده‌ام خدای اسرائیل می‌باشم» (کتاب مقدس یا عهد عتیق، کتاب اشعیا، ۲۰۰۷: ۸۲۸).

سرانجام، به فرمان کوروش، اسرای یهودی به کمک خزانه شاهنشاهی به سرزمین خود بازگشتند: «سپس روسای آوای یهودا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند و جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه‌ها، علاوه بر همه هدایای تبرعی یاری کردند و کوروش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبوکد نصر آن‌ها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد و کوروش پادشاه فارس، آن‌ها را از دست متردات^۲ خزانه‌دار خود بیرون آورده، به شیشبصر^۳ رئیس یهودیان شمرد... تمامی ظروف طلا و نقره پنج‌هزار و چهارصد بود. شیشبصر همه آن‌ها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می‌رفتند، برد (همان، کتاب عزرا: ۵۷۱). یهودیان در مقابل رفتار عادلانه کوروش، منصف بودند و حق‌شناسی آنان نسبت به ملت ایران به‌صورت سرودهای شادی پس از روزگار اسارت تجلی کرد؛ زیرا تجدید حیاتی که «قوم یهود» یافته بود، مدیون ایرانیان و کوروش بوده است (گیرشمن،

۱. جهت کسب اطلاعات بیشتر درمورد برخورد کوروش بزرگ با قوم یهود بنگرید به: (کورت، ۱۳۸۲:

۴۳؛ یامالوچی، ۱۳۹۰: ۸۵)

2. metrdat

3. shishbasar

۱۳۸۹: ۱۷۳). جالب اینکه بر اساس کتاب تورات، آزادی یهودیان توسط کوروش به خاطر منافع شخصی و سیاسی کاری نبوده بلکه به خاطر عدالت دوستی این شاه بوده است: «من او را (کوروش) را به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، اما نه برای قیمت و نه برای هدیه» (عهد عتیق یا تورات، کتاب اشعیا، ۲۰۰۷: ۸۲۹).

برخلاف نظر بسیاری از مستشرقین درمورد استفاده ابزاری کوروش از اقوام زیرسلطه، با مطالعه اندیشه یهودیان و بابلی‌ها مشخص می‌شود که بزرگان قوم یهود، کمک‌های انسان‌دوستانه و عدالت‌خواهانه کوروش را در کتاب دینی خود ثبت می‌کنند و کوروش را نه به عنوان انسانی معمولی، بلکه عدالت‌خواهی فرستاده یهوه و مسیح پروردگار و منجی قوم خود به جهانیان معرفی می‌کنند. کاهنان بابلی نیز در استوانه‌ای به خط و زبان بابلی، اقدامات انسان‌دوستانه او را ثبت کرده و درمقابل دید همگان قرار می‌دهند؛ با توجه به اینکه کتاب تورات و استوانه بابلی را همگان می‌دیده‌اند، امکان ثبت وقایع دروغین در آن‌ها وجود نداشته و آنچه در این دو اثر درمورد اقدامات کوروش دوم آمده، عین حقیقت است.

۲-۵. دیدگاه یونانیان نسبت به کوروش

یونانی‌ها، دیدگاهی بسیار مثبت نسبت به کوروش داشتند. آیسخولوس^۱ که در سال ۴۹۰ ق. م در ماراتون با ایرانیان جنگیده بود، کوروش را «مرد نیک‌بخت» و «دانا و خیرخواه» (آیسخولوس، ۱۳۵۶: ۴۱) و دیودور سیسیلی او را دلاور در جنگ، بی‌باک، میانه‌رو، پاک‌اندیش و انسان‌دوست معرفی می‌کند (Siculus, 1933: IX, 22). هرودوت مورخ یونانی عصر باستان، معتقد است که ایرانیان در زمان فرمانروایی کوروش به فروتنی، خردمندی و دلیری شهره بودند و پادشاهشان کوروش، نه تنها در فنون جنگی و مهارت‌های سیاسی سرآمد بود، بلکه در دوستی، آزادی‌خواهی، نرمش و مدارا و مهربانی، حتی نسبت به دشمنانی نظیر آستیاگ و کروزوس بی‌همتا بود (ویس‌هوفر، ۱۳۷۸: ۶۵). افلاطون کوروش را پادشاهی می‌داند که بر اساس «اصل آزادی» عمل کرده و باعث رشد و توسعه سرزمین خود شد: «در دوران پادشاهی کوروش ایران راهی میان استبداد و

1. Aischylos

آزادی پیش گرفته بود، ایرانیان هم خود آزاد بودند و هم توانسته بودند اقوام زیادی را تحت فرمان خود درآورند. حکمرانان، زیردستان را تا اندازه‌ای آزاد گذاشته بودند و اصل برابری را رعایت می‌کردند. سربازان، فرماندهان خود را دوست داشتند و با رغبت و اشتیاق به میدان جنگ می‌رفتند. اگر در میان آنان مردی روشن‌بین بود که می‌توانست پیشنهادی عاقلانه بدهد، پادشاه بر او حسد نمی‌برد و در هم نمی‌کشید بلکه او را در سخن گفتن آزاد می‌گذاشت و همه کسانی را که به او پندهای خردمندانه می‌دادند، محترم می‌داشت. این آزادی و دوستی و تبادل نظر سبب شده بود که کشور رشد کند و روزبه‌روز آبادان شود (افلاطون، ۱۳۶۶: ۶۹۴/۴). گزنفون مورخ، فیلسوف و سردار نظامی یونانی (۴۳۰_۳۵۵ ق.م) در کتاب «کوروش‌نامه» تصویری که از کوروش ارائه می‌دهد، حتی از تصویر تاریخی هرودوت نیز مؤثرتر و پررنگ و جلاتر است. این کتاب تا قرن هجدهم میلادی پرخواننده‌ترین کتاب همه دوره‌ها بود و در ادبیات و هنر اروپا، بیش از همه به توصیف گزنفون از شاه ایران مراجعه و استناد می‌شد. گزنفون در این کتاب تصویری از کوروش نیک، خردمند و مداراگر ارائه می‌دهد (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۶۵). شخصیت کوروش چنان اعتبار و احترامی را در یونان برانگیخته بود که او را الگوی یک «پادشاه خوب» می‌دانستند (بریان، ۱۳۹۳: ۱۲) و چنان از او یاد کرده‌اند که گویی پارسیان پیش از وی تاریخ نداشته‌اند (همان، همانجا؛ اله‌یاری، ۱۴۰۱: ۱۹).

اسکندر همیشه از کوروش تعریف و تمجید می‌کرد (اولبریخت، ۱۴۰۱: ۱۶۹) و همواره خاطره او را گرامی می‌داشت (plutarch, 1932, Alexander: 59). گزارش‌هایی که از همراهان اسکندر برجای مانده است، فاتح مقدونی را «دوستدار کوروش» معرفی می‌کند. اصطلاحاتی که برای ورود او به بابل در سال ۳۳۱ ق.م به‌کار رفته بود، دقیقاً همانند اصطلاحات کوروش در دو سده پیش از میلاد بود (بریان، ۱۳۹۳: ۱۷). آریانوس می‌نویسد که اسکندر پس از گذر از دربندهای پارس و شکست آریوبرزن، وارد پاسارگاد شد (آریانوس، ۱۳۹۳: کتاب سوم، ۱۳۴). وی پس از تصرف پاسارگاد و زیارت آرامگاه کوروش، به نشر خاطره او پرداخت و به مغان حکم کرد به برگزاری قربانی‌های منظم در مقبره بنیانگذار دودمان هخامنشی ادامه دهند (استرابون، ۱۳۸۲: کتاب ۱۵، فصل ۳، بند ۷؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱۳۴۶). کورتیوس روفوس گزارش داده است اسکندر که از سادگی آرامگاه

کوروش بزرگ شگفت‌زده شده بود، در کنشی فروتنانه ردای شاهی خویش را از دوش بر گرفت و بر تختی که تابوت کوروش را دربر گرفته بود کشید. آنگاه تاجی زرین نیز بر آن نهاد (quintus curtius, 1976: x, I)؛ اله‌یاری، ۱۴۰۱: ۲۳). سرسپردگی اسکندر نسبت به کوروش چنان هویدا بود که سبب دادن صفت فیلوکوروس^۱ یا کوروش‌دوست به او شد (استرابون، ۱۳۸۲: کتاب ۱۱، فصل ۱۱، بند ۴).

پادشاه مقدونی پس از بازگشت از سفر هند، برای بار دوم به پاسارگاد رفت: «اسکندر رسم داشت هر بار که به پایتخت پارسیان می‌آمد، از آرامگاه کوروش بازدید کند» (آریانوس، ۱۳۹۳: کتاب ششم، فصل ۲۹: ۲۹۳). وی مشاهده کرد که دزدان وارد آرامگاه کوروش شده و خساراتی به آن وارد کرده‌اند؛ به همین دلیل به آریستوبولوس که همراه او بود دستور داد جسد کوروش را داخل تابوت گذاشته و آرامگاه را مانند روز اول مرمت کند. مغانی را که در آنجا وظیفه نگهبانی از آرامگاه داشتند، جهت یافتن دزدان و غارتگران شکنجه کرد، اما چون چیزی برای گفتن نداشتند، آن‌ها را آزاد کرد (همان، همانجا). دیدار اسکندر از آرامگاه کوروش ارج نهادن وی به شخصیتی بود که نه تنها در منطقه پارس بلکه در کل ایران و در سرتاسر جهان یونانی نیز محترم شمرده می‌شد (اولبریخت، ۱۴۰۱: ۱۰۹).

طبق نوشته نویسندگان عصر باستان، اسکندر پس از شکست هخامنشیان، کوروش را الگو و سرمشق خود قرار داده و در اعمال و رفتار شخصی و برخورد با زیردستان از او تقلید می‌کرد (همان، ۱۰۸).

بنابراین بر اساس نظریه فرهنگی و مطالعه اندیشه غیر ایرانیان درمورد شخصیت کوروش بزرگ در دوره هخامنشی متوجه می‌شویم که یهودیان و بابلی‌ها کوروش را مسیح و منجی خود و یونانی‌ها او را مظهر و نمونه خردمندی، عدالت و انسانیت و «الگوی پادشاهی خوب» می‌دانستند.

۶. تحلیل موضوع با استفاده از نظریه فرهنگی میشل فوکو

بنابر نظر «میشل فوکو»، هر دوره‌ای چهارچوب اندیشگانی ویژه خود را داراست که ساختارهای فرهنگی آن را شکل می‌دهد. این ساختارها در زمان و مکان تغییر می‌کنند، پس به لحاظ پژوهش تاریخی ارزشمندند (رسولی، ۱۳۹۶: ۷۰؛ هیوز، ۱۳۸۶: ۱۵۴)؛

1. philokyros

همچنین بر اساس یکی از نظریه‌های جدید نقد ادبی به نام «تاریخ‌گرایی نوین» که آن را «استیون گرینبلت» در اواخر دهه هفتاد میلادی طرح کرد، در بررسی هر رویداد تاریخی باید پژوهاک فرهنگی را دریافت (رسولی، همان: ۷؛ گلشنی‌راد، ۱۴۰۱: ۱۷۳)؛ بنابراین اگر بخواهیم درمورد شخصیت و عملکرد کوروش بزرگ نظر بدهیم، باید فرهنگ دوره هخامنشی بررسی شود. با مطالعه فرهنگ دوره هخامنشی می‌توان دریافت که کوروش دوم در میان دوست و دشمن به‌عنوان پادشاهی دلاور، انسان‌دوست و عادل شناخته شده بود. پارسیان که آن‌ها را آزادی بخشیده و از زیر سلطه مادها نجات داده بود، به او به‌عنوان شخصیتی فرانسانی و اسطوره (هرودوت، ۱۳۸۳: ۲۷۹) می‌نگریستند و به همین دلیل به تقلید از ایلامیان و آشوریان، مجسمه‌ای بالدار و شاخدار در پاسارگاد از وی بنا کردند؛ همچنین تا پایان دوره هخامنشی نام و یاد او را گرامی داشته و در بسیاری از موارد روش او را به‌کار می‌بردند؛ علاوه‌براین اقوام زیر سلطه از جمله بابلی‌ها (داندامایف، ۱۳۸۱: ۷۱) و یهودیان (کتاب عهد عتیق، کتاب اشعیا، ۲۰۰۷: ۸۲۸) وی را همچون ناجی و رهایی‌بخش می‌نگریستند. یونانی‌ها که پارسیان را بزرگترین و مهم‌ترین دشمن خود می‌دانستند، کوروش را دلاور، انسان‌دوست (Siculus, 1933: IX, 22)، دانا و خیرخواه (آیسخولوس، ۱۳۵۶: ۴۱) و «الگوی یک پادشاه خوب» می‌دانستند (بریان، ۱۳۹۳: ۱۲). بعدها که اسکندر جانشین هخامنشیان شد، به بزرگداشت شخصیت کوروش پرداخته و آن‌چنان شیفته این شاه بزرگ بود و از او تقلید می‌کرد که توسط مورخین یونانی ملقب به «فیلو کوروس» یعنی کوروش‌دوست شد (استرابون، ۱۳۸۲: کتاب ۱۱، فصل ۱۱)؛ بنابراین باتوجه به اندیشه مردمانی که در عصر هخامنشی می‌زیستند، می‌توان دریافت که کوروش دوم برخلاف گفته بسیاری از مستشرقین، شخصیتی علاقه‌مند به برقراری عدالت و دوستدار بشریت بوده است.

۷. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر دیدگاه مستشرقین مانند پی‌یر بریان، گیرشمن، مازیا بروسپیوس و سایرین درمورد برخورد ابزاری کوروش دوم با اقوام زیر سلطه با استفاده از نظریه فرهنگی میشل فوکو مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته است؛ از نظر نویسندگان غربی که به‌شدت تحت

تأثیر اندیشه سیاسی یونان و روم باستان و بعدها ماکیاولی هستند، غیر ممکن است پادشاهی سرزمینی را فتح کند و بدون هیچ گونه چشمداشت با آنها با عدالت، انسانیت و مهربانی برخورد کند؛ به همین دلیل زمانی که رفتار کوروش بزرگ و برخورد شایسته او را با اقوام شکست خورده مشاهده می کنند؛ بر اساس اندیشه خود شروع به گمانه زنی کرده و آن را به عنوان ترفندی سیاسی جهت استفاده ابزاری از زیردستان اعلام می کنند. اینجاست که نظریه فرهنگی می تواند به ما کمک کرده و با مطالعه بستر فرهنگی عصر هخامنشی، می توانیم دیدگاه مردمان عصر هخامنشی را در مورد شخصیت و منش واقعی کوروش دوم مشاهده کنیم. با بررسی موضوع بر اساس نظریه فرهنگی میشل فوکو و مطالعه فرهنگ دوره هخامنشی و دیدگاه مردم آن زمان نسبت به شخصیت و منش کوروش، متوجه می شویم که ایرانیان، کوروش را ناجی خود دانسته و همانند یک اسطوره و ابرقهرمان به او می نگریستند؛ به طوری که تولد او را به صورت افسانه ای ذکر کرده و تصویر او را در پاسارگاد شبیه اسطوره ها و فرشتگان نقش می کنند؛ علاوه بر آن اقوام زیرسلطه مانند بابلی ها و یهودی ها نیز کوروش را منجی خود می دانستند. کوروش در استوانه خود نام قومی را که آزاد کرده نیاورده و او طبق منش خود، تمام اسیران را آزاد کرد. بعدها پژوهشگران از متون یهودی دریافتند که این قوم یهودیان بوده اند. در عهد عتیق یا تورات (کتاب اشعای نبی) نیز آزادی یهودیان به عنوان عدالت خواهی و عدالت دوستی کوروش ذکر شده است نه سیاسی کاری و جنبه تبلیغاتی. جالب اینکه یونانی ها که ایرانیان را دشمن خود می دانستند، کوروش را مظهر و نمونه خردمندی، عدالت و انسانیت و او را «الگوی پادشاهی خوب» به حساب می آوردند. بعدها زمانی که اسکندر مقدونی به سرزمین هخامنشیان حمله و آن را تصرف کرد، نه تنها به بزرگداشت کوروش پرداخت، بلکه او را سرمشق خود قرار داده و در موارد بسیاری از کوروش در زندگی شخصی و ارتباط با زیردستان تقلید کرد.

بنابراین می توان گفت که کوروش راست گفته است و آن گونه که در استوانه بیان می کند، به صورت صلح آمیز بابل را فتح کرده و پس از فتح این شهر، عدالت، آزادی و امنیت و رفاه را به بابلی ها هدیه داده است. برخورد وی با سایر اقوام زیرسلطه مانند یهودیان را نیز باید در این راستا تفسیر و تعبیر کرد. همین گونه اعمال خیرخواهانه کوروش باعث شد دوست و دشمن در آن دوره شیفته رفتار و شخصیت او شوند.

فهرست منابع

- ارفعی، عبدالمجید (۱۳۸۹)، *فرمان کوروش بزرگ*، تهران: مرکز دایره المعارف اسلامی.
- استرابون (۱۳۸۲)، *جغرافیای استرابون*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- استروناخ، دیوید (۱۳۸۵)، *پاسارگاد*، ترجمه حمید خطیب شهیدی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- افلاطون (۱۳۶۶)، *دوره آثار افلاطون (کتاب سوم: قوانین)*، جلد چهارم، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: جامی.
- اولبریخت، مارک‌یان (۱۴۰۱)، *ایران‌گرایی اسکندر مقدونی*، ترجمه عباس امام، اهواز: گزارش تاریخ.
- آریانوس، فلاویوس (۱۳۹۳)، *لشکرکشی اسکندر به ایران*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- آمیه، پیر (۱۳۸۴)، *تاریخ ایلام*، ترجمه شیرین بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- آیسنخولوس (۱۳۵۶)، *ایرانیان*، ترجمه کامیاب خلیلی، تهران: (بدون ناشر).
- آیلرز، ویلهلم (۱۳۹۰)، *کوروش بزرگ «پژوهشی درباره ریشه‌شناسی نام بنیان‌گذار سلسله هخامنشیان»*، ترجمه سوزان گویری، تهران: بهجت.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۹)، *ایرانیان باستان*، ترجمه مانی صالحی‌علامه، تهران: ثالث.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۹۲)، *شاهنشاهی هخامنشی از کوروش بزرگ تا اردشیر اول*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: ماهی.
- بروسیوس، ماریا (۱۴۰۰)، *تاریخ ایران باستان، امپراتوری هخامنشی*، ترجمه علی ضرغامی، کرج: سیم‌رخ آسمان آذرگان.
- بریان، پی‌یر (۱۳۸۱)، *امپراتوری هخامنشی*، جلد اول، ترجمه ناهید فروغان، تهران: قطره.
- بریان، پی‌یر (۱۳۹۳)، *«کوروش بزرگ»*، در: *کوروش بزرگ (گردآورنده تورج دریایی)*، ترجمه آذردخت جلیلیان، تهران: توس.
- بویس، مری (۱۳۷۵)، *تاریخ کیش زرتشت: هخامنشیان*، جلد دوم، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: توس.
- بویس، مری و دیگران (۱۳۹۷)، *کوروش بزرگ: دین، نام و هویت*، ترجمه جواد لطفی‌نوذری، تهران: آوای خاور.
- پاتس، دنیل (۱۳۸۵)، *باستان‌شناسی ایلام*، ترجمه زهرا باستی، تهران: سمت.
- پلوتارک (۱۳۶۹)، *حیات مردان نامی*، جلد چهارم، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تسلیمی، علی (۱۳۸۸)، *بوطیقا و فرهنگ: نقد ادبی، نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: کتاب آمه.
- داندامایف، محمد (۱۳۸۱)، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: کارنگ.
- دریایی، تورج (۱۳۹۳)، *کوروش بزرگ: پادشاه باستانی ایران*، ترجمه آذردخت جلیلیان، تهران: توس.
- رزمجو، شاهرخ (۱۳۸۳)، *استوانه کوروش بزرگ (ترجمه و پژوهش)*، تهران: فرزانه روز.

- رسولی، آرزو (۱۳۹۶)، «نقد فرهنگی در مطالعات تاریخی: شورش گنوماته و به قدرت رسیدن داریوش بزرگ»، پژوهش‌های تاریخی اسلام و ایران، دوره ۱۱، شماره ۲۰، بهار و تابستان، صص ۱-۱۲.
- رو، ژرژ (۱۳۸۱)، سرگذشت عراق باستان، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، تهران: پیکان.
- سیسیلی، دیودور (۱۳۸۴)، کتابخانه تاریخی، ترجمه حمید بیکس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران: جامی.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۴۹)، کوروش بزرگ: زندگی و جهان‌داری بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران، شیراز: دانشگاه پهلوی.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۶)، راهنمای جامع پاسارگاد، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- صراف، محمدرحیم (۱۳۸۴)، مذهب قوم/ایلام، تهران: سمت.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۳)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵)، شاهنامه، به کوشش اکبریان راد، تهران: الهام.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸)، دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه عبدالقادر سواری، تهران: گام نو.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹)، نظم/شیاء: دیرینه‌شناسی علوم/انسانی، ترجمه یحیی امامی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۶۹)، ترجمه قاسم هاشمی نژاد، تهران: مرکز.
- کتاب مقدس (عهد عتیق) (۲۰۰۷)، ترجمه رابرت بروس و کارایت او هانس، تهران: انتشارات ایلام.
- کنزیاس (۱۳۹۰)، پرسیکا (تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کنزیاس)، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات تهران.
- کورت، آملی (۱۳۸۲)، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- کول‌روت، مارگارت (۱۳۹۷)، شاه و پادشاه در هنر هخامنشی، ترجمه علی بهادری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- گزنفون (۱۳۷۵)، آناباسیس، ترجمه احمد بیرشک، تهران: کتابسرا.
- گزنفون (۱۳۸۶)، کوروش‌نامه، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
- گلشنی‌راد، کریم (۱۴۰۱)، «رویکردی جدید بر روایت هرودوت در به شاهی رسیدن داریوش هخامنشی»، فصلنامه مطالعات باستان‌شناسی پارسه، شماره ۲۲، سال ششم، زمستان، صص ۱۶۱-۱۸۱.
- گلشنی‌راد، کریم (۱۴۰۳ الف)، آموزش و پرورش دوره هخامنشی، خرم‌آباد: دانشگاه لرستان.
- گلشنی‌راد، کریم (۱۴۰۳ ب)، «بررسی و تحلیل دلیل کشتن داریوش سوم هخامنشی»، مجله مطالعات ایرانی، دوره ۲۳، شماره ۴۵، بهار و تابستان، صص ۲۹۹-۳۱۶.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۹)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: دنیای کتاب.
- لویین جونز، لوید (۱۳۹۴)، شاه و دربار در ایران باستان، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: نیلوفر.
- مالووان، ماکس (۱۳۸۵)، تاریخ ایران دوره هخامنشیان کوروش بزرگ، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- مجیدزاده، یوسف (۱۳۷۰)، تاریخ و تمدن ایلام، تهران: نشر دانشگاهی.

- منشور کوروش هخامنشی (۱۳۹۲)، ترجمه شاهرخ رزمجو، لندن: بخش خاورمیانه موزه بریتانیا.
- موسوی، علی (۱۳۹۰)، سفر به پاسارگاد، ترجمه آذردخت جلیلیان، تهران: توس.
- الن، لندزی (۱۳۹۰)، تاریخ امپراطوری ایران، ترجمه عیسی عبدی، تهران: امیرکبیر.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۷۸)، ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقبفر، تهران: ققنوس.
- هرودوت (۱۳۸۳)، تاریخ هرودوت، جلد اول، ترجمه هادی هدایتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- هرودوت (۱۳۸۴)، تاریخ هرودوت، جلد پنجم، ترجمه هادی هدایتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- اله‌یاری، عادل (۱۴۰۱)، «اسکندر مقدونی و یاد و خاطره کوروش بزرگ»، فصلنامه علمی تاریخی/اسلام و ایران، سال سی و دوم، شماره ۵۴، تابستان، صص ۱۵-۳۷.
- هینتس، والتر (۱۳۸۷)، داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران: ماهی.
- هیوز، مارنی (۱۳۸۶)، پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ، ترجمه محمدرضا بدیعی، تهران: امیرکبیر.
- یامااوجی، ادوین (۱۳۹۰)، ایرانیان و ادیان باستانی، ترجمه منوچهر پزشک، تهران: ققنوس.
- Aelian (1997), *Historical Miscellany*, translated by Nigel Wilson, Loeb classical Library, Cambridge, MA: Harvard university press.
- Benveniste, Emile (1943), "La ville de Cyreschata", *Journal Asiatique*, 234, pp. 25-48.
- Diodorus Siculus (1933), *Library of History*, translated by C. H. Oldfather, Loeb Classical Library 279, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Durant, Will (1954), *Our Oriental Heritage*, New York: Publishers Weekly.
- Foucault, Michel (1994), *Aesthetics, Method, Epistemology*, New York: The New Press.
- Francovich, Geza (1966), "Problems of Achaemenid Architecture", *East and West*, 16(3/4), pp. 201-260.
- Greenblatt, Stephen (2007), *Resonance and Wonder: Learning to Curse: Essays in Early Modern Culture*, London & New York: Routledge.
- Herodotus (1987), *The History of Herodotus*, Gren, D (trans), Chicago and London.
- Kuhrt, Amelie (1983), "The Cyrus Cylinder and Achaemenid Imperial Policy", *Journal for the Study of the Old Testament*, 25, pp. 83-97.
- Lewis, Brian (1980), *The Sargon Legend*, Cambridge, MA: American School of Oriental Research.
- plutarch (1932), *Alexander, The age of Alexander*, translated by John dryden, New York: Random House.
- Quintus Curtius Rufus (1976), *History of Alexander*, translated by John C. Rolfe, Cambridge, MA: Harvard University Press (Loeb Classical Library).
- Smith, Sidney (1944), *Isaiah Chapters XL-LV: Literary Criticism and History*, London: Oxford University Press.
- Strabo (1917), *Geography*, Translated by Horace leonard Jones, Cambridge, MA: Harvard University press.
- Stronach, David (1978), *Pasargadae: A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, Oxford: Clarendon Press.
- Weerdenburg, Sancisi-H. (1993), *Alexander the Great: Myth and Reality*, (Edited by A. Kuhrt), Stuttgart: Franz Steiner Verlag.

Transliteration

- Aeschylus (2017), *Aeschylus*, translated by Kamyab Khalili, Tehran: [n.p.].
- Allen, Lindsay (2011), *The Persian empire: a history*, translated by Isa Abdi, Tehran: Amir Kabir.
- Amiet, Pierre (2005), *Elam*, translated by Shirin Bayani, Tehran: University of Tehran.
- Arfaei, Abdul Majid (2009), *The Decree of Cyrus the Great*, Tehran: Center of the Islamic Encyclopedia.
- Arrianus, Flavius (2004), *Arrian's Anabasis of Alexander and Indicas*, translated by Homayoun Sanatizadeh, Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation.
- Boyce, Mary (1996), *A history of Zoroastrianism*, translated by Homayoun Sanatizadeh, vol. 2, Tehran: Toos.
- Boyce, Mary and others (2018), *Cyrus the Great, Religion, Name and Identity*, translated by Javad Lotfi Nozari, Tehran: Avae Khavar.
- Briant, Pierre (2002), *From Cyrus to Alexander*, translated by Nahid Foroughan, Volume 1, Tehran: Qatreh.
- Briant, Pierre (2014), *Cyrus the Great*, compiled by Touraj Daraya, translated by Azardokht Jalilian, Tehran: Toos.
- Brusius, Maria (2010), *The Persians*, translated by Mani Salehi Allameh, Tehran: Sāles.
- Brusius, Maria (2013), *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes I*, translated by Hayedeh Mashayek, Tehran: Māhī.
- Brusius, Maria (2014), *History of Ancient Iran, Achaemenid Empire*, translated by Ali Zarghami, Karaj: Simorgh-e Asemān Azargān.
- Cole Roth, Margaret (2018), *King and Kingdom in Achaemenid Art*, translated by Ali Bahadori, Tehran: Shahid Beheshti University.
- Dandamayev, Mohammad (2002), *A Political History of the Achaemenid Empire*, translated by Khashayar Bahari, Tehran: Kārang.
- Daryaei, Touraj (2004), *Cyrus the Great, the Ancient King of Iran*, translated by Azardokht Jalilian, Tehran: Toos.
- David Cozenzi, Hui (2001), *Foucault in the Crucible of Criticism*, translated by Payam Yazdanjoo, Tehran: Markaz Publishing.
- Eilers, Wilhelm (2011), *Cyrus the Great, "A Study on the Etymology of the Name of the Founder of the Achaemenid Dynasty"*, translated by Sozan Gaviri, Tehran: Behjat.
- Elahyari, Adel (1998), "Alexander the Macedonian and the historical memory of Cyrus the Great", *Journal of History of Islam and Iran*, Year 32, Issue 54, Summer, pp. 15-37.
- Ferdowsi (2006), *Sāhnameh*, by Akbarian Rad, Tehran: Elhām.
- Foucault, Michel (2009), *The Archaeology of Knowledge*, translated by Abdolqader Savari, Tehran: Gām-e Nū.
- Foucault, Michel (2010), *The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences*, translated by Yahya Emami, Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies.
- Fry, Richard (1994), *The Heritage of Persia*, translated by Masoud Rajabnia, Tehran: Scientific and Cultural.
- Girshman, Roman (2010), *L'Iran des origines al'Islam*, translated by Mohammad Moein, Tehran: Donyā-yeh Ketāb.
- Golshni Rad, Karim (1987), *Education in the Achaemenid Period*, Khorramabad: Lorestan University.
- Golshni Rad, Karim (1999), "A New Approach to Herodotus' Account of Darius's Rise to the Throne", *Pars Archaeological Studies Quarterly*, Issue 22, Year 6, Winter, pp. 161-181.
- Golshni Rad, Karim (1999), "A Reason Study for the Killing of Darius III of the Achaemenid", *Journal of Iranian Studies*, Volume 23, Issue 45, pp. 299-316.
- Herodotus (2004), *The histories of Herodot*, translated by Hadi Hedayati, Volume 1, Tehran: University of Tehran Press.
- Herodotus (2005), *The histories of Herodot*, translated by Hadi Hedayati, Volume 5, Tehran: University of Tehran.

- Hintz, Walter (2007), *Darius and the Iranians*, translated by Parviz Rajabi, Tehran: Māhī.
- Hughes-Warrington, Marnie (2007), *Fifty key thinkers on history*, translated by Mohammad Reza Badiei, Tehran: Amīr Kabīr.
- Kārnāmeḥ Ardešīr Bābakān* (2000), translated by Ghasem Hasheminejad, Tehran: Markaz.
- Kurt, Ameli (2003), *The Ancient Near East*, translated by Morteza Saqebfar, Tehran: Qoqnos.
- Llewellyn-Jones, Lloyd (2015), *The King and the Court in Ancient Iran*, translated by Fereydoun Majlesi, Tehran: Niloufar.
- Llewellyn Jones, Lloyd (2011), *Ctesias' 'history of Persia'*, translated by Fereydoun Majlesi, Tehran: Tehran Publishing House.
- Majidzadeh, Yousef (2011), *History and Civilization of Elam*, Tehran: University Publishing House.
- Mallowan, Max (2006), *History of Iran during the Achaemenid Period of Cyrus the Great*, translated by Morteza Saqebfar, Tehran: jāmi.
- Mousavi, Ali (2011), *"Journey to Pasargadae"*, translated by Azardokht Jalilian, Tehran: Toos.
- Olbrycht, Mark Jan (1401), *The Iranianism of Alexander the Great*, translated by Abbas Imam, Ahvaz: History Report.
- Plato (1987), *Plato*, translated by Mohammad Hassan Lotfi, Book Three, Volume Four, Laws, Tehran: jāmi.
- Plutarch (1990), *Les Vies Des Hommes Illustres de Plutarque*, translated by Reza Mashayekhi, vol. 4, Tehran: Scientific and Cultural.
- Potts, Daniel (2006), *The Archaeology of Elam*, translated by Zahra Basti, Tehran: Samt.
- Rasouli, Arezoo (2007), *"Cultural Criticism in Historical Studies (Case: Gaumāta's Rebel and Darius' Kingdom)"*, *Sistan and Baluchestan, Historical Research of Islam and Iran*, No. 20.
- Roux, Georges (2002), *The Story of Ancient Iraq*, translated by Abdolreza (Hooshang) Mahdavi, Tehran: Paykān.
- Sarraf, Mohammad Rahim (2005), *The Religion of the Elamic Tribes*, Tehran: Samt.
- Shahbazi, Alireza Shahpour (2007), *Comprehensive Guide to Pasargad*, Shiraz: Persian Studies Foundation.
- Shahbazi, Alireza Shapour (1960), *Cyrus the Great: Life and Worldliness, Founder of the Iranian Empire*, Shiraz: Pahlavi University.
- Strabo (2003), *Strabons Geographika*, translated by Homayoun Sanatizadeh, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Endowments.
- Stronach, David (2006), *Pasargadae*, trans. Hamid Khatib Shahidi, Tehran: Cultural Heritage Organization of the Country.
- Taslimi, Āli (2009), *Poetics and Culture, Literary Criticism, Literary Theories and Their Application in Persian Literature*, Tehran: Ketāb-e Āme.
- The Charter of Cyrus the Achaemenid* (2013), translated by Shahrokh Razmjoo, Middle East Department of the British Museum.
- The Holy Bible (Old Testament)* (2007), translated by Robert Bruce and Carapett O'Hans, Elam Publications.
- Weishofer, Josef (1999), *Ancient Persia*, translated by Morteza Saqebfar, Tehran: Qoqnos.
- Wilken, Ulrich (1997), *Alexander the Great*, translated by Reza Afshar, Tehran: Markaz.
- Xenophon (1998), *Anabasis*, translated by Ahmad Birshak, Tehran: Ketābtsarā.
- Xenophon (2007), *Cyropaedia*, translated by Reza Mashayekhi, Tehran.
- Yamauchi, Edwin (2011), *Persia and the Bible*, translated by Manouchehr Pezeahk, Tehran: Qognoos.
- Razmjoo, Shahrokh (2004). *The Cylinder of Cyrus the Great* (Trans. and research). Tehran: Farzan Rooz.
- Diodorus Siculus (2005). *Bibliotheca Historica* (H. Bakhsh Shurkaei & I. Sangari, Trans). Tehran: Jami.

The Memory and Legacy of Cyrus the Great in the Achaemenid Period (Based on Michel Foucault's Cultural Theory)

Extended Abstract

Introduction: Today, many Orientalists regard the statements made by Cyrus the Great in the Cylinder as "a propaganda effort to sway public opinion and legitimize Cyrus's authority in Babylon" (Kuhrt, 1983: p. 90; Briant, 1381: 63). When examining the theories of Western authors, one must bear in mind that they are sometimes influenced by the intellectual traditions of their own regions. In the past, Soviet writers—driven by a communist perspective—viewed the developments of ancient Iran through that same lens, consistently categorizing Iranian society across all eras into two classes: the privileged and the underprivileged, with the former perpetually exploiting the latter. This is where cultural theory can assist us. By examining the cultural context of the Achaemenid era and the views held by the people of that time regarding the character of Cyrus II, the Great King's objective in treating subject peoples appropriately becomes clear. The research method is descriptive and analytical, and the method of collecting data is library-based and uses reliable historical and archaeological sources and references. After conquering the land of Babylon, Cyrus the Great ordered the writing of a tablet that is known today as the "Cyrus Cylinder". This cylinder mentions that Cyrus conquered Babylon without war and, after entering this land, gave freedom to everyone and created prosperity and comfort for the people. In addition, Cyrus issued an order to release the Jews who were living in captivity in Babylon and sent them to their hometown of Jerusalem. The research question is whether the opinion of many orientalists that Cyrus's dealings with the subjugated peoples, including the Babylonians and Jews, was just a propaganda and that Cyrus's purpose in mentioning justice and freedom in the Cyrus Cylinder was political, not humanitarian, is correct. The research hypothesis is that by studying the history of the Achaemenid period, we realize that Cyrus the Great was known among Iranians and non-Iranians for his justice and humanity. Therefore, what is mentioned in the Cyrus Cylinder and his dealings with the subjugated peoples were not false and for propaganda, but rather the result of real actions. Extensive research has been conducted by both Iranian and Western scholars regarding the reign of Cyrus and Achaemenid history. These studies can be categorized into two groups: 1) the life and reign of the founder of the Achaemenid dynasty, and 2) Achaemenid history. Alireza Shapour Shahbazi has conducted one of the finest and most comprehensive studies on the life of Cyrus in his book *Cyrus the Great: The Life and Reign of the Founder of the Iranian Empire* (1970). A wealth of information regarding the life of Cyrus the Great can also be found in works such as Max Mallowan's *The History of Iran: The Achaemenid Period – Cyrus the Great* (2006) and

Yamauchi's *Persians and Ancient Religions* (2011), as well as in the collection of essays titled *Cyrus the Great: Ancient King of Iran*, edited by Touraj Daryaee (2014). This study represents a pioneering attempt to examine and analyze—drawing upon Michel Foucault's cultural theory, primary sources, and other relevant insights—the perspectives and views held by the peoples of the Achaemenid era (both allies and adversaries) regarding the character, disposition, and actions of Cyrus II. The aim is to gain a better understanding of Cyrus's true personality and his treatment of subject peoples.

Method: The research employs a descriptive-analytical method, and data collection is conducted through library research utilizing credible, scholarly sources and references. This study aims to examine and analyze the perspectives and views held by the peoples of the Achaemenid era—both friends and foes—regarding the personality, character, and actions of Cyrus II (Cyrus the Great). By drawing on primary sources and other relevant information, the research seeks to gain a better understanding of Cyrus's true character and his treatment of subject peoples.

Findings: The results indicate that an examination of Achaemenid-era culture reveals that both friends and foes regarded Cyrus as a worthy, benevolent, and justice-loving figure. Thus, when Cyrus states in the Cyrus Cylinder that he conquered the city peacefully, he is telling the truth, for he was a king committed to establishing justice, peace, and reconciliation.

Discussion and conclusion: After conquering the land of Babylon, Cyrus the Great ordered the writing of a tablet that is known today as the "Cyrus Cylinder". This cylinder mentions that Cyrus conquered Babylon without war and, after entering this land, gave freedom to everyone and created prosperity and comfort for the people. In addition, Cyrus issued an order to release the Jews who were living in captivity in Babylon and sent them to their hometown of Jerusalem. By studying the history of the Achaemenid period, we realize that Cyrus the Great was known among Iranians and non-Iranians for his justice and humanity. Therefore, what is mentioned in the Cyrus Cylinder and his dealings with the subjugated peoples were not a false and propaganda factor, but rather the result of real actions.

Keywords: Cyrus the Great, Cyrus' Charter, Pasargadae, Iranians, Subjugated Peoples.

The Hero's Journey in the Myth of Jamshid: A Jungian Reading¹

Hossein Badamchi², Narges Golizadeh³

Abstract

This study explores the mythological figure of Jamshid through the lens of Carl Gustav Jung's analytical psychology. Central to Jung's theoretical framework is the concept of archetypes, which he situated within the collective unconscious—a realm of the psyche shared by all human beings. According to Jung, archetypes are primordial, universal patterns and images that manifest through dreams, myths, and cultural symbols, exerting a profound influence on individual and collective human behavior. Mythological narratives, in this view, serve as symbolic expressions of psychological development and transformation. The primary aim of this research is to investigate the presence and function of key Jungian archetypes—namely the Hero, the Shadow, the Persona, the Anima, and the Wise Old Man—in the character of Jamshid, one of the most prominent kings in Iranian mythology. By analyzing Jamshid's story within the

1. This article is obtained from the student's Master's thesis entitled "*The Hero's Journey in the Myth of Jamshid: A Jungian Reading*" at the University of Tehran.

2. Associate Professor, Department of History, University of Tehran, Tehran, Iran.

(Corresponding author). hbadamchi@ut.ac.ir

3. Master's student in Ancient Iranian History, University of Tehran, Tehran, Iran.
Narges.golizadeh.1377@gmail.com

Received: May 27, 2025 - Accepted: July 19, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

framework of the hero's journey and the process of individuation, this study offers a psychological interpretation of his rise, crisis, and eventual downfall. Initially, Jamshid appears as a luminous, semi-divine king who, through the power of divine glory (Farrah Izadi), brings order, innovation, and civilization to the world. However, as the narrative progresses, his excessive identification with his Persona—his outward role as the flawless king—and his failure to confront the Shadow archetype lead to psychological imbalance, hubris, and ultimately, his tragic fall from grace. This paper examines various versions of the Jamshid myth found in Avestan texts, Pahlavi literature, Islamic sources, and Indian parallels, drawing connections between symbolic content and psychological meaning. The findings suggest that Jamshid's myth reflects a universal inner journey of the human psyche—from spiritual elevation and achievement to self-deception, inner fragmentation, and collapse. By employing a Jungian reading of the Iranian myth, this study aims to shed light on the dynamic relationship between cultural narratives and unconscious psychic structures. It reveals how archetypal patterns continue to shape the storytelling traditions of civilizations and offers deeper insight into the processes of self-awareness, ego inflation, and the struggle for psychological integration in mythic representations.

Keywords: Jamshid, Archetype, Analytical Psychology, Carl Gustav Jung, Hero's Journey.

سفر قهرمان در اسطوره جمشید: خوانش یونگی^۱

حسین بادامچی^۲، نرگس گلی زاده^۳

چکیده

این پژوهش با هدف تحلیل شخصیت اسطوره‌ای جمشید بر اساس چهارچوب نظری روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ انجام شده است. پرسش اصلی آن است که سیر تحول جمشید چگونه بازتابی از کهن‌الگوها و فرایندهای روان‌شناختی مانند فردیت‌یابی است و این تحلیل چه ابعادی از ناخودآگاه جمعی فرهنگ ایرانی را آشکار می‌سازد. رویکرد پژوهش، تحلیلی-توصیفی است و با بهره‌گیری از مفاهیم بنیادین یونگ از جمله ناخودآگاه جمعی، کهن‌الگوهای قهرمان، سایه، پرسونا، آنیما و پیرخرد؛ به واکاوی روایت‌های اسطوره‌ای جمشید می‌پردازد. اسطوره در این نگرش، نه تنها یک روایت فرهنگی، بلکه زبان نمادین ساختارهای ژرف روان انسان تلقی می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد جمشید در مرحله نخست، تجلی آرمانی کهن‌الگوی قهرمان است که با فره ایزدی، نظم می‌آفریند و تمدن را پیش می‌برد؛ با این حال، مسیر فردیت‌یابی او ناتمام می‌ماند سقوط و انحطاط او از زمانی آغاز می‌شود که در مواجهه با «سایه»، جنبه‌های تاریک و واپس‌زده

۱. این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نرگس گلی زاده با عنوان «سفر قهرمان در اسطوره جمشید: خوانش یونگی» در دانشگاه تهران است.

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). hbadamchi@ut.ac.ir

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Narges.golizadeh.1377@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۶ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۲۸



روان، ناتوان می ماند و دچار هم ذات پنداری افراطی با «پرسونای» شاهانه و ادعای الوهیت می شود. این گذار از قهرمانی به خودویرانگری، نمودار بحرانی روان شناختی است که در آن نفی سایه و غرور مفرط، به فروپاشی درونی می انجامد. برآیند نهایی پژوهش تأکید می کند که اسطوره جمشید، روایتی نمادین از فراز و فرود روان انسان در مسیر خودآگاهی است. این تحلیل، گسست از خویشتن اصیل و پیامدهای آن را آشکار می سازد و نشان می دهد دستیابی به وحدت درونی تنها از طریق مواجهه با تضادها و پذیرش محدودیت ها ممکن است؛ بنابراین، این پژوهش از رهگذر پیوند اسطوره و روان شناسی، نه تنها به فهم لایه های ناخودآگاه فرهنگ ایرانی کمک می کند، بلکه بر اهمیت فرایند فردیت یابی در سرنوشت فرد و جامعه پرتو می افکند.

واژه های کلیدی: جمشید، کهن الگوها، روانشناسی تحلیلی، کارل گوستاو یونگ، سفر قهرمان.

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

کهن الگوها، به مثابه تصاویر نخستین، ساختارهای بنیادین روان جمعی بشریت را شکل می دهند و نقشی محوری در بازنمایی تجربیات مشترک انسانی در طول تاریخ ایفا می کنند. کارل گوستاو یونگ، روانشناس برجسته سوئیسی، با طرح مفهوم «ناخودآگاه جمعی»، این کهن الگوها را به عنوان محتویات و صور ازی این لایه عمیق روان معرفی کرد. به باور یونگ، این الگوهای جهانی که از طریق رویاها، اسطوره ها، ادیان و نمادهای فرهنگی ظاهر می شوند، تأثیری عمیق بر ساختار روانی و کنش های فردی و جمعی بشر دارند. در این پژوهش، کهن الگوی قهرمان به عنوان یک ساختار جامع و کل نگر در نظر گرفته می شود که بدون بررسی کهن الگوهای بنیادی تر مانند سایه، آنیما، پرسونا و پیرخرد قابل درک نیست؛ به عبارت دیگر قهرمانی کامل و فرهمند حاصل تعامل و یکپارچه سازی این کهن الگوهای پایه است؛ از این رو پیش از پرداختن به کهن الگوی قهرمان، لازم است نخست کهن الگوهای سایه، آنیما، پرسونا و پیرخرد را در سرگذشت قهرمان شناسایی و تحلیل کنیم. بر این اساس، در پژوهش حاضر نشان داده

خواهد شد که جمشید را نباید تنها یک پادشاه فرهمند دید، بلکه باید مسیر زندگی او را بر اساس مراحل رشد روانی (فردیت) بررسی کرد که این مراحل عبارت‌اند از: ۱- رویایی با سایه؛ یعنی شناخت و پذیرش جنبه‌های تاریک سرکوب‌شده درون، که در اسطوره جمشید به شکل ضحاک یا نیروهای اهریمنی بازتاب یافته است. ۲- ارتباط با آنیما؛ یعنی برقراری با بعد زنانه درون (نیروی عاطفه، تخیل و خلاقیت). ۳- بازسازی پرسونا؛ یعنی کنارگذاشتن نقاب‌های دروغین و رسیدن به نقش اجتماعی راستین. ۴- دریافت راهنمایی از پیرخرد؛ یعنی بهره‌مندی از دانایی درونی یا راهنمایی یک مربی نمادین؛ از این رو سقوط جمشید، ازدست‌دادن فر ایزدی و سرانجام مرگ او، تنها به‌خاطر غرور و خودبزرگ بینی نیست، بلکه ریشه در ناتوانی او در کامل کردن این چرخه رشد دارد؛ او نتوانست نیروهای متضاد درون خود را یکپارچه کند و به همین دلیل در مسیر قهرمانی ناکام شد.

۲-۱. پیشینه پژوهش

مطالعات تطبیقی اسطوره و روان‌شناسی، به‌ویژه با تکیه بر آرای یونگ، در دهه‌های اخیر گسترش چشمگیری یافته است. در زمینه اساطیر ایران، پژوهش‌های متعددی به تحلیل شخصیت‌های حماسی بر اساس نظریه کهن‌الگوهای یونگ پرداخته‌اند؛ از جمله می‌توان به آثاری اشاره کرد که به بررسی شخصیت‌های شاهنامه در قالب کهن‌الگوی قهرمان (مانند اثر اشرف خسروی، ۱۴۰۰)؛ همچنین پژوهش‌های مستقلی در مورد شخصیت جمشید بیشتر با رویکردهای اسطوره‌شناسی تطبیقی، زبان‌شناسی تاریخی یا تحلیل متنی، مانند کتاب نخستین شهریار کریستین سن انجام شده است. این مطالعات، ابعاد تاریخی، آیینی و فرهنگی شخصیت جمشید و پیوند او با مفاهیمی چون «فر» و «گناه نخستین» را روشن ساخته‌اند. در این میان، اثر ارزشمند حمیدرضا خوارزمی با عنوان «تکوین و تحول چهره قهرمان در اسطوره‌ها و حماسه ملی ایران» (۱۳۹۶ش) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. خوارزمی در این کتاب، با بهره‌گیری از رویکردهای نوین در نقد کهن‌الگویی، تنها به شناسایی کهن‌الگوها در متن بسنده نکرده، بلکه با رویکردی «تکوینی» به بررسی روند دگرگونی و تحول شخصیت‌های قهرمان در اسطوره‌ها و

حماسه ایرانی پرداخته است؛ به عبارت دیگر، اثر او یکی از نمونه‌های عالی کاربست رویکرد «تکوین کهن‌الگویی»^۱ در مطالعات ایرانی است؛ رویکردی که در آن تلاش می‌شود سیر تحول یک کهن‌الگو یا شخصیت اسطوره‌ای در بستر زمان و در متون مختلف مورد بررسی قرار گیرد؛ اگرچه ممکن است این کتاب به‌طور اختصاصی به شخصیت جمشید و تطابق آن با مراحل سفر قهرمان (مورد مطالعه این پژوهش) نپرداخته باشد، اما چهارچوب نظری و روش‌شناسی آن برای پژوهش حاضر حائز اهمیت است. خوارزمی با نقد و بررسی رویکردهای فقط توصیفی پیشین، بر لزوم توجه به لایه‌های پنهان شخصیت‌ها و چگونگی «شدن» و «تحول» آن‌ها در گذر تاریخ تأکید می‌کند؛ از این‌رو، پژوهش پیش‌رو می‌کوشد با الهام از این نگاه تحولی و با بهره‌گیری از دستاوردهای خوارزمی در بازخوانی شخصیت‌های اسطوره‌ای، به تحلیل شخصیت جمشید نه در جایگاه یک شخصیت ایستا، بلکه همچون قهرمانی در مسیر «تکوین» و «فردیت» پردازد. در حقیقت، این پژوهش در ادامه و تکمیل راهی است که خوارزمی با طرح پرسش از چگونگی تحول چهره قهرمانان در اساطیر ایران گشوده است؛ با این حال، همچنان کمتر پژوهشی یافت می‌شود که به‌طور مشخص و نظام‌مند، کل سرگذشت جمشید (از اوج شکوه تا سقوط) او را در چهارچوب کامل مراحل سفر قهرمان و با تمرکز بر مجموعه کهن‌الگوهای فعال در این مسیر (همچون آنیما، پیر خرد، پرسونا و سایه) تحلیل کرده باشد. این پژوهش می‌کوشد تا ضمن بهره‌گیری از این پیشینه غنی، به‌ویژه با تأکید بر رویکرد تحولی مورد توجه خوارزمی، شکاف موجود را پر کرده و تحلیلی یکپارچه و جامع از شخصیت جمشید بر اساس نظریه کهن‌الگوهای یونگ ارائه دهد.

۳-۱. ضرورت پژوهش

ضرورت انجام این پژوهش از چند منظر قابل تبیین است: نخست، از حیث نظری، این مطالعه می‌کوشد تا با پیوند زدن دو حوزه مهم «روان‌شناسی تحلیلی» و «اسطوره‌شناسی ایرانی»، افق‌های جدیدی را برای تفسیر متون کهن بگشاید. کاربست نظریه یونگ بر

1. Archetypal Evolution

روی اسطوره‌ای ایرانی، نه تنها به غنای نظری هر دو حوزه می‌افزاید، بلکه توانایی این چهارچوب نظری را در تبیین پدیده‌های فرهنگی بومی به محک آزمون می‌گذارد؛ دوم، از منظر تحلیل متون حماسی، شخصیت جمشید به دلیل پیچیدگی‌های روانی و سرنوشت استثنایی‌اش (سقوط پس از اوج)، نمونه‌ای شاخص برای درک مفهوم «سایه» و تأثیر غرور (تورم روانی) بر فرایند فردیت است. تحلیل این الگو می‌تواند به درک عمیق‌تری از بن‌مایه‌های تکرارشونده در اساطیر ایران، مانند «گناه پادشاهان» و «زوال قدرت»، منجر شود؛ سوم، از منظر انسانی و معاصر، شناخت ساختارهای کهن‌الگویی به ما کمک می‌کند تا الگوهای رفتاری و چالش‌های درونی خود را بهتر بشناسیم. سرگذشت جمشید، به عنوان هشدار کهن درباره پیامدهای خودبینی و غفلت از منبع الهی قدرت، برای انسان امروز نیز درس‌هایی بنیادین در خود دارد و بازخوانی آن با زبان روان‌شناسی تحلیلی، به این پیامدها ژرفای بیشتری می‌بخشد؛ بنابراین، این پژوهش ضمن روشن‌سازی پیوندهای ناگسستنی میان اسطوره و روان، به درکی ژرف‌تر از ساختارهای روانی-فرهنگی مؤثر بر هویت ایرانی یاری می‌رساند.

۲. مبانی نظری

تحلیل اسطوره‌ها تنها در قالب روایت‌های تاریخی محدود نمی‌ماند، بلکه با بهره‌گیری از نظریه‌های روان‌شناختی می‌توان به لایه‌های عمیق‌تر از معنا و ساختار آن دست یافت. در این قسمت ابتدا به تعریف این مفاهیم روان‌شناختی می‌پردازیم.

۲-۱. فرد^۱

فرد، در نظریه یونگ، فرایندی روان‌شناختی است که به وسیله آن یک فرد به «خود»^۲ واقعی و یکپارچه دست می‌یابد. این فرایند مستلزم ترکیب عناصر خودآگاه و ناخودآگاه روان است تا شخصیت آدمی به یک وحدت کامل و جداناپذیر تبدیل شود. فرد شامل گذر از مراحل مختلف، مانند مواجهه با سایه، شناخت آنیما و آنیموس، بخش زنانه یا مردانه ناخودآگاه، و یکی نشدن با نقاب‌های اجتماعی، پرسونا است (Samuels & others, 1986: 76-79).

1. Individuation

2. Ego

۲-۲. ناهشیار جمعی^۱

ناهشیار جمعی، توسط یونگ معرفی شده و شامل ساختارهای روانی عمیق تر نسبت به ناهشیار شخصی است. این بخش از ذهن در میان تمام انسان‌ها، جهانی و مشترک است و شامل کهن‌الگوها یا الگوهای بنیادین است که از تجربیات مشترک بشری سرچشمه می‌گیرند و ناخودآگاه در ذهن همه وجود دارد (فیسست و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۵۶).

۲-۳. کهن‌الگوها^۲

مفهوم کلی اسطوره جنبه‌های همگانی دارد؛ افزون بر این می‌توان بن‌مایه‌ها و مضامین مشابهی را در میان اساطیر فرهنگ‌های مختلف یافت. در میان اسطوره‌های هر قوم، تصاویری ظاهر می‌شود که با گذر زمان و در مناطق گوناگون گسترش می‌یابد و به معنای مشترکی گرایش دارد و یا اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم به واکنش‌های روانشناختی مشابه و مفاهیم مشترک فرهنگی اشاره می‌کند؛ به عبارت ساده‌تر کهن‌الگوها نمادهایی جهانی هستند (گورین و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۷۴). کهن‌الگوها مصالح و مواد ساختمانی روان آدمی هستند یونگ تمام مضامین اساطیری و جهان‌بینی اقوام ابتدایی و مفاهیم مذهبی ملل مختلف را پندارهای آغازین می‌نامید و درواقع مفهوم کهن‌الگو از این امر پدید آمد (جونز، ۱۳۶۶: ۴۳۸).

۲-۴. قهرمان^۳

بیشتر جوامع سستی یک فرد یا بیشتر را به‌عنوان قهرمان دارند. حضور گسترده چهره‌های قهرمان در فرهنگ‌های دنیا منجر به این شد که یونگ بپذیرد که قهرمان یک کهن‌الگوی جهانی است. از دیدگاه یونگی، داستان‌های مقدس فرهنگ‌های سستی دربردارنده حقایقی روان‌شناختی یا بیان‌کننده فرایندهای روان‌شناختی معینی هستند (لی وایز و الیور، ۱۳۹۴: ۱۵۸). کهن‌الگوی قهرمان نمایانگر فردی است که در مواجهه با بحران‌ها و چالش‌ها، در جست‌وجوی غلبه بر مشکلات و دستیابی به رشد و تحول روانی است. این کهن‌الگو نماد تلاش برای غلبه بر موانع و رسیدن به آگاهی است. در روانشناسی یونگ، قهرمان بیشتر در

1. Collective unconscious

2. Archetypes

3. Hero

تعامل با دیگر کهن‌الگوها مانند پیرخرد، سایه و آنیما ظاهر می‌شود. قهرمان در این فرایند با ناهشیار شخصی و جمعی روبه‌رو می‌شود و از طریق آن مسیر تفرد را طی می‌کند (Samuels & others, 1986: 66). اما نکته قابل توجه در شخصیت قهرمان این است که کارهای قهرمان را تنها کسی می‌تواند انجام دهد که آسیب‌پذیر باشد؛ مانند آشیل. یک آدم فن‌ناپذیر بدون نقطه ضعف نمی‌تواند قهرمان باشد (یونگ، ۱۳۵۲: ۱۶۸). قهرمان، از دیدگاه یونگ یک کهن‌الگو است که در میان همه انسان‌ها و فرهنگ‌ها مشترک است. هدف اصلی این کهن‌الگو، نمایندگی جست‌وجوی درونی انسان برای خودشناسی است؛ در این جست‌وجو فرایند فردیت‌یابی فرد آشکار می‌شود. فردیت‌یابی یکی از مفاهیم اساسی روانشناسی تحلیلی یونگ است در این فرایند جنبه‌های متضاد وجود انسان از جمله خودآگاه و ناخودآگاه، به وحدت می‌رسند (مخبر، ۱۴۰۲: ۱۵۲). قهرمان برای برطرف کردن موانعی که انسان در زندگی با آن‌ها روبه‌رو می‌شود و مانع شکوفایی آزادی اوست مبارزه می‌کند. او تلاش می‌کند تا ظلم را از بین ببرد، آزادی را زنده نگه دارد، جنایت را بی‌پاسخ نگذارد و اسرار الهی را با زبان عدالت تفسیر کند؛ هرچند آزادی کامل ممکن است برای انسان‌ها دست‌نیافتنی باشد، اما قهرمان می‌کوشد تا دست‌کم، آزادی انسان‌ها محدود نشود. او می‌جنگد تا جهان بهتر شود و یا اگر هم تغییر نمی‌کند، انسان قدرت و شهادت لازم برای زندگی در آن را پیدا کند. این مبارزه یک نبرد تراژیک است؛ زیرا قهرمان با تقدیر درمی‌افتد و تلاش می‌کند که نشان دهد سرنوشت همیشه ثابت و ناگزیر نیست. در بعضی از روایت‌های اساطیری، قهرمان غالباً می‌میرد، اما مرگ او ناامیدی به‌همراه ندارد، بلکه احساسی دوگانه از ترس و شادمانی را برمی‌انگیزد (ستاری، ۱۳۸۵: ۱۴). کهن‌الگوی قهرمان در اساطیر و قصه‌ها به‌صورت مرد قدرتمندی ظاهر می‌شود که برای شکست دادن نیروهای اهریمنی که به شکل اژدها، افعی یا دیو ظاهر می‌شوند مبارزه می‌کند؛ با این حال کار قهرمان بیشتر به‌وسیله فرد یا رویداد در ظاهر بی‌اهمیتی، ناتمام می‌ماند (فیست و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۶۵).

۵-۲. سایه^۱

سایه از دیدگاه یونگ، بخشی از شخصیت است که فرد نمی‌خواهد آن را بپذیرد یا آشکار کند. این جنبه تاریک شخصیت شامل تمام صفات ناخوشایند، ویژگی‌های پست

1. Shadow

و ابتدایی و ضعف‌هایی است که فرد سعی می‌کند آن‌ها را سرکوب کند یا نادیده بگیرد. سایه اگر سرکوب شود و یا از آگاهی دور بماند، قدرت بیشتری پیدا کرده و ممکن است به‌طور ناگهانی و غیرمنتظره ظاهر شود. یونگ معتقد بود که سایه بخش زنده و تفکیک‌ناپذیر از شخصیت است و نمی‌توان آن را به کلی از بین برد، بلکه فرد باید با سایه خود مواجه شود، آن را تحلیل کند و به‌نوعی به یکپارچگی با آن دست یابد (Samuels & others, 1986: 13).

۶-۲. پرسونا^۱

پرسونا، برگرفته از واژه لاتین به معنای «نقاب» است و نماد نقشی است که فرد برای مواجهه با جهان بیرونی برعهده می‌گیرد. این نقش می‌تواند شامل هویت جنسیتی، مراحل رشد، جایگاه اجتماعی یا شغل باشد. پرسونا به عنوان یک کهن‌الگو در همه جوامع و فرهنگ‌ها وجود دارد و به مثابه واسطه‌ای میان «خود»^۲ و جهان بیرونی عمل می‌کند. پرسونا نقش مهمی در برقراری روابط اجتماعی ایفا می‌کند و به همین دلیل گاه از آن با عنوان کهن‌الگوی اجتماعی یاد می‌شود (Ibid, 107).

۷-۲. آنیما^۳

آنیما نماد روان زنانه در ناخودآگاه مرد است. این کهن‌الگو نمایانگر ویژگی‌های احساسی، شهودی و خلاقانه است که در مردان به صورت ناخودآگاه وجود دارد و نقشی اساسی در تکامل روان مرد ایفا می‌کند (لی وایز و الیور، ۱۳۹۴: ۵۲).

۸-۲. پیرخرد^۴

کهن‌الگوی پیرخرد نماد حکمت، خرد و راهنمایی است. او در جایگاه راهنمای خردمند در مواقع بحرانی ظاهر می‌شود و با ارائه بینش و راهنمایی به قهرمان کمک می‌کند تا به آگاهی بالاتری دست یابد. این کهن‌الگو نشان‌دهنده تلفیق جنبه‌های آگاه و ناخودآگاه

1. Persona
2. Ego
3. Anima
4. Wise old man

روان است (همان، ۲۹۷).

۳- بررسی کهن‌الگوهای بنیادین در اسطوره جمشید

۳-۱. نمود کهن‌الگوی سایه در شخصیت جمشید

یونگ معتقد بود برای اینکه کامل باشیم، باید همواره بکوشیم سایه خود را بشناسیم و این جست‌وجو، اولین آزمون شهامت ماست (فیس و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۶۰). سایه نزدیک‌ترین چهره به خودآگاهی است و کمترین قوه انفجار را دارد، نخستین جزء شخصیتی نیز هست که در ضمیر ناخودآگاه، خود را ظاهر می‌کند. قهرمان در صورتی می‌تواند به پیروزی دست یابد که با سایه خود کنار بیاید و آن را در خود حل کند (هندرسن، ۱۴۰۰: ۴۰). کهن‌الگوی سایه نیز مانند سایر کهن‌الگوها دوگانه است و می‌تواند دارای جنبه‌های مثبت نیز باشد؛ زیرا وظیفه هر شخص سرکوب سایه خود نیست، بلکه قهرمان باید از این جنبه از وجود خود به شناخت و آگاهی برسد و سعی در رام و اهلی کردن آن داشته باشد. کهن‌الگوی سایه نموده‌های فراوانی دارد؛ از جمله دیو، اژدها، مار و هر موجودی اهریمنی نماد سایه هستند. کهن‌الگوی سایه در شخصیت جمشید، با تحلیل داستان‌های مربوط به او در متون اساطیری ایرانی، به‌وضوح بیان‌کننده دوگانگی درونی او است. کهن‌الگوی سایه در نظریه یونگ، شامل جنبه‌های پنهان و ناخودآگاه شخصیت انسان است که بیشتر با ویژگی‌های منفی سرکوب‌شده یا خطرناک همراه است. کهن‌الگوی سایه در شخصیت جمشید، نشان‌دهنده درگیری دائمی میان نور و تاریکی است؛ جمشید در عین حال که قهرمانی فرهمند و سازنده است، تسلیم سایه خود می‌شود و پیامدهای ویرانگر آن را تجربه می‌کند. داستان او، الگویی از مبارزه انسانی برای شناخت، مهار و یکپارچه‌سازی سایه در مسیر رشد و تعالی است. سایه جمشید، علاوه بر ویرانگری، عامل تحول نیز هست سقوط او زمینه را برای آغاز دوره‌ای تازه فراهم می‌کند. سلطنت ضحاک، که نمایانگر کامل سلطه سایه است به جامعه امکان می‌دهد از این مرحله عبور کرده و با ظهور فریدون، بار دیگر به تعادل برسد.

سایه جمشید مانند بسیاری از قهرمانان اسطوره‌ای، تجلی کشمکش میان بخش روشن و تاریک وجود اوست. در ابتدا این قهرمان، سایه خود را به‌خوبی مهار می‌کند؛

مثال‌هایی از این دوره عبارت‌اند از:

۱-۱-۳. ساخت ورجمکرد

در مینوی خرد فصل ۲۶، بند ۲۴-۳۳ اشاره می‌شود «که از جمشید خوب رمه، پسر ویونگهان این سودها بود که شش صد سال برای همه آفریدگان اورمزد بی‌مرگی فراهم آورد و آنان را عاری از درد و پیری و آفت کرد و دوم اینکه ورجمکرد را ساخت» (تفضلی، ۱۳۵۴: ۷۴). جمشید با ساخت ورجمکرد نشان می‌دهد که می‌تواند نیروهای مخرب طبیعت و دیوان را که در روان‌شناسی تحلیلی یونگی نماد سایه هستند را مهار کرده و از سایر انسان‌ها و حیوانات محافظت کند. این اقدام او را می‌توان نشان‌دهنده تسلط او بر جنبه‌های ویرانگر کهن‌الگوی سایه دانست.

۲-۱-۳. رفع خشکسالی و گرسنگی

در دینکرد سوم، فصل ۲۸۶، بندهای ۲-۸ «جم»، به معنای کسی که پیمان از دیوان بازستاند و با این کار، آیین ستایش اهورامزدا را برقرار ساخت آمده است. این سود در قالب گله‌داری و رمه‌چرانی، که نشانه نظم و آبادانی جامعه است، تجلی می‌یابد (فضیلت، ۱۳۹۶: ۱۱۲) و یا در مقدمه دینکرد هفتم بندهای ۲۰-۲۴ آمده است که او با بهره‌گیری از نیروی فره ایزدی توانست وسعت زمین را به میزان سه برابر افزایش دهد و بدین ترتیب به آبادانی و توسعه کمک کند (راشد محصل، ۱۳۸۹: ۲۰۱).

۳-۱-۳. گفت‌وگوی او با دیوان

در دینکرد سوم فصل ۲۷ جمشید به عنوان پادشاهی وفادار به پیمان با اهورامزدا معرفی می‌شود که او را منبع خیر مطلق می‌دانند؛ در مقابل، دیوان تلاش می‌کنند تا مردم را به این باور برسانند که اهورامزدا سرچشمه شر نیز هست و جامعه را به افراط و تفریط می‌کشند. جمشید در یک مناظره با دیوان، دیدگاه خود را اثبات کرده و بر پیمان خود با اهورامزدا پایبند می‌ماند (فضیلت، ۱۳۹۶: ۹۲). در انجمن با دیوان، جمشید موفق می‌شود از استدلال خود برای شکست دادن آن‌ها و اثبات نادرستی ادعایشان استفاده کند. این نشان می‌دهد که او توانایی تمایز نیروهای خیر و شر را دارد و از فریب سایه

عبور می‌کند، اما در مقاطع مختلف زندگی خود، این قهرمان تسلیم سایه می‌شود، نمونه‌هایی از این شکست‌ها عبارت‌اند از:

۴-۱-۳. ادعای خدایی

چون مال و ثروت و قدرت و عظمت جم زیاد شد و چون صناعت‌ها و بناهایی را به‌وجود آورد خودپسند شد و از فرط این خودخواهی خود را خدای جهان نامید (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۸). جمشید به‌واسطهٔ وسوسهٔ ابلیس و غرور بیش‌ازحد ادعای خدایی می‌کند. این اتفاق نماد تسلیم او به سایهٔ درونی خود است، که در قالب خودبینی و از خودبیگانگی بروز می‌کند. این ادعای او باعث می‌شود که فره از او جدا شود و در نهایت سقوط او را تسریع کند.

چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشان را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنان است گیتی کجا خواستم

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۵/۱)

۵-۱-۳. ازدواج با ماده دیوی

در بندهش، فصل ۹ بند ۱۵۸ دربارهٔ نحوهٔ به‌وجود آمدن میمون‌ها و خرس‌ها می‌گویند که چون فره جمشید را رها کرد، وی از ترس دیوان، ماده دیوی را به زنی گرفت، و جمگ را که خواهرش بود به ازدواج دیوی درآورد. از این ازدواج، میمون‌ها و خرس‌های دُم‌دار و دیگر انواع حیوانات موزی به‌وجود آمدند (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۸۴). جمشید تحت تأثیر سایهٔ خود این تصمیمات را می‌گیرد و نتیجهٔ این تصمیم، تولد موجودات موزی و مضر است که نماد تأثیرات منفی سایهٔ او هستند.

۶-۱-۳. دنیای مردگان

یمه در وداها موجودی ایزدگونه است که جاویدان و نامیرا آفریده شد و توانست راه ورود به جهان مردگان را بیابد (جلالی نائینی ۱۳۶۷: ۲۶۰). جمشید با ورود به دنیای مردگان برای بازپس‌گیری پیمان، نشان می‌دهد که می‌تواند با سایهٔ بیرونی (نیروهای دیو

مانند) مواجه شود و آن‌ها را شکست دهد، اما حضور طولانی او در آن جهان، نمادی از درگیری عمیق با جنبه‌های تاریک سایه است که در نهایت به او لطمه می‌زند.

۲-۳. نمود کهن‌الگوی پرسونا در شخصیت جمشید

از دیدگاه یونگ، ممکن است فرد به‌جای هماهنگی با ماهیت واقعی خود، با نقاب یا همان پرسونای خود همسو شود که این وضعیت منجر به تورم پرسونا می‌شود؛ در این حالت فرد یا به نقشی که بازی می‌کند باور دارد یا به آن تظاهر می‌کند. اگر نقش را بازی کند دیگران را فریب می‌دهد، اگر به آن باور داشته باشد خودش را فریب می‌دهد (شولتز، ۱۳۹۲: ۱۶۲). به آسانی می‌توان دریافت که کهن‌الگوی پرسونا در شخصیت جمشید از ابتدا تا پایان دچار دگرگونی‌ها و تضادهای عمده‌ای می‌شود. در تحلیل پرسونا، به عنوان نقاب اجتماعی، جمشید در ابتدا توانست نقابی مطلوب و کامل ایجاد کند که نمایانگر پادشاهی آرمانی او بود. دستاوردهای وی همچون به‌وجود آوردن صنایع مختلف، تمدن‌سازی، گسترش رفاه و حتی مقابله با نیروهای اهریمنی همگی در جهت ساخت پرسونای مطلوبی از او بودند، اما جمشید نتوانست مرز میان شخصیت فردی و نقاب اجتماعی خود را حفظ کند و این امر به فروپاشی او انجامید.

جمشید در دوران فرمانروایی خود به مبارزه با نیروان شیاطین پرداخت و پس از پیروزی بر آن‌ها، آنان را وادار کرد تا کارهای سخت و طاقت‌فرسا انجام دهند. او آن‌ها را مجبور به ساخت آسیاب‌های بادی و آبی و پل‌های چوبی و سنگی و استخراج معادن طلا، نقره، مس و سرب کرد (بیرونی، ۱۳۵۲: ۵۶۳). جمشید در طول عمر دراز خود تأثیرات فراوانی در دگرگونی جهان و ایجاد هنرها و صنایع گذاشته بود (مجمل، ۱۳۱۸: ۳۹). به دستور جمشید، دیوان پلید، خاک را با آب مخلوط کردند و چون به گِل و خاصیت آن آگاهی یافتند، خشت ساختند و با سنگ و گچ دیوار را به‌وجود آوردند (خالقی مطلق ۱۳۹۳۱: ۴۳/۱). در مینوی خرد فصل ۲۶ بند ۲۴-۳۳ اشاره می‌شود که ورجمکرد توسط جمشید در زیر زمین ساخته شد (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۴۳). جمشید در زمانی که جهان را در خطر دید، دست به ساخت یک پناهگاه زیرزمینی زد که به ورجمکرد مشهور است. در این مکان او بهترین نمونه‌های انسان، حیوانات، گیاهان و

دیگر آفریده‌ها را جمع‌آوری کرد تا در صورت وقوع بلایای طبیعی یا تغییرات ویرانگر، بقایای آن‌ها تضمین شود. ساخت و رجمکرد نشان‌دهنده پرسونایی مطلوبی است که جمشید کسب کرد؛ زیرا توانست از تمامی مردم و حیوانات محافظت کند. این اقدام تأکیدی بر مسئولیت اجتماعی و توانایی خارق‌العاده او بود. جمشید به واسطه اقدامات نوآورانه‌اش مانند اهلی کردن حیوانات، ایجاد پیشه‌های جدید، کشف داروهای گیاهی و مصالح ساختمانی، پرسونای مطلوب خود را در جایگاه حاکمی متمدن و توانا توسعه داد. او نمادی از یک شاه فرهمند بود که از فره ایزدی برخوردار بود و با اقدامات خود در زمینه بهبود زندگی مردمان و دفع دیوان، پرسونای اجتماعی مطلوبی را توانست کسب کند.

چون به دعای جمشید، خداوند زمین را گسترش داد، او طغیان کرد و کافر شد و به زمین سقوط کرد (مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۲۷/۳). با گذشت زمان جمشید نتوانست بین ذات انسانی خود و پرسونایی که کسب کرده بود تفاوت قائل شود. او با این تصور که توانایی‌ها و دستاوردهایش ناشی از قدرت ذاتی خود اوست، دچار غرور شد؛ به همین سبب در متون اوستایی و پهلوی اشاره می‌شود که او ادعای خدایی می‌کند. این انحراف، نتیجه یکی‌شدن کامل او با پرسونای خویش بود. جمشید نمونه‌ای است که نشان می‌دهد چگونه نقاب اجتماعی می‌تواند از وسیله‌ای برای تعالی به وسیله‌ای برای دام و خودشیفتگی بدل شود.

۳-۳. نمود کهن‌الگوی آنیما در شخصیت جمشید

کهن‌الگوی آنیما به مثابه نماد جنبه‌های زنانه ناخودآگاه در شخصیت مردان، نمایانگر عواطف، تخیل، شهود و ارتباط با نیروهای غیرمادی است. آنیما در داستان جمشید نقشی قابل توجه ایفا می‌کند؛ زیرا تصمیمات و سرنوشت او به شدت با عناصر عاطفی، شهودی و ارتباط با جنبه‌های غیرمادی مرتبط است. این کهن‌الگو می‌تواند به عنوان نیروی یاریگر یا حتی راهنمای ذهن، نقشی مثبت و زاینده ایفا کند، یا به نیروی منفی و ویرانگر بدل شود. بررسی داستان جمشید از منظر آنیما نشان می‌دهد که او در طول زندگی خود با چالش‌های متعددی در این زمینه مواجه بوده است. در ادامه عناصر

کلیدی مربوط به کهن‌الگوی آنیما در شخصیت جمشید بررسی می‌شود:

۱-۳-۳. یم و یمی: تجلی آنیمای متعادل و هماهنگ

نام «جم» به شکل شاه- پهلوان از ریشه هندی و ایرانی گرفته شده و به معنای جفت یا دوتایی است. این مفهوم در زبان‌های اروپایی نیز حفظ شده است؛ برای نمونه در نام برج دو پیکر که به معنای دو قلوباست و نماد انسانی با دو پیکر است، نمایان می‌شود. این نام به این دلیل به جم نسبت داده شده است که او، دوقلو بوده و خواهری همزاد به نام جمیک یا یمی داشته است (قلی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۷۸). پورداود در باب معنی لفظی جم معتقد است که شاید این واژه به معنای «توآمان و همزاد» باشد؛ زیرا در اوستا کلمه «یم» به معنی توآمان است. در نزد برهمنان نیز یم و خواهرش یمی نخستین نر و ماده نوع بشرند (یشت‌ها، ۱۳۴۷: ۱/۱۸۱). در منابع هندی مانند ریگ ودا، یم و خواهرش یمی، به عنوان نخستین جفت بشری و توآمان شناخته می‌شوند. گفت‌وگوی عاشقانه آن‌ها یکی از زیباترین سرودهای این متون است. در اینجا، یم با آرامش و خردمندی پیشنهاد یمی را رد می‌کند و از تصمیم‌های احساسی فاصله می‌گیرد، اما او را سرزنش یا تحقیر نمی‌کند. در این مرحله از سفر قهرمانی، یم توانست آنیمای خود را بشناسد و از او بیاموزد. یمی نمایانگر بخشی از ناخودآگاه یم است که احساسات و تمایلات او را منعکس می‌کند. توانایی یم در مدیریت کنترل این احساسات ناپسند، نشان‌دهنده تعادل درونی و شناخت درست او از آنیما است.

۲-۳-۳. ارتباط جمشید با ایزد بانوان و نیروهای الهی

در آبان یشت فقره ۲۵، جمشید دارنده رمه خوب در بالای کوه هکر برای ناهید قربانی می‌کند و از او طلب می‌کند که وی را بزرگ‌ترین شهریار گرداند، تا او بتواند به دیوها، مردمان، جادوان، پری‌ها، کاوی‌ها و کرپان‌های ستمگر چیره شود و از دیوها ثروت و رمه را دور کند (همان، ۱/۱۸۶).

جمشید خوب رمه در پای کوه هُکَر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد... و از وی خواستار شد: ای آردویسورِ آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین! مرا

این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه کشورها شوم (اوستا، ۱۳۸۵: ج ۱: ۳۰۲). جمشید برای ایزد بانوان قربانی می‌کند و درمقابل، از آنها طلب یاری می‌کند. این ارتباط نشان‌دهنده نیاز جمشید به حفظ تعادل میان قدرت مردانه و جنبه‌های الهی زنانه است؛ زیرا ایزد بانوان، نمادهای روشن آنیما هستند، ارتباط جمشید با آنها بازتابی از تلاش او برای تقویت نیروهای معنوی و هماهنگی با جنبه‌های زنانه شخصیت اوست.

۳-۳-۳. آنیمای مثبت در ساخت ورجمکرد

در وندیداد اشاره می‌شود که ورجمکرد توسط جمشید در زیر زمین ساخته شد. در این پناهگاه، از هرگونه‌ای برتر در میان آفریدگان اهورامزدا، از انسان گرفته تا چهارپایان، ستوران و پرندگان همه به آنجا برده شدند، در این مکان، هر چهل سال از هر زن و مردی که در آن جا زندگی می‌کردند، فرزندی به دنیا می‌آمد و ساکنان آنجا از بیماری‌ها و آفات در امان بودند (۱۳۹۹، ۲ / ۶۶۵-۶۷۴). تصمیم او برای گردآوری بهترین موجودات زنده در این پناهگاه نمادی از جنبه‌های مراقبتی و زاینده‌گی آنیماست. این اقدام او نمایانگر تجلی مثبت آنیما در شخصیت جمشید است؛ جایی که او با خرد و شهود، پناهگاهی برای نجات زندگی انسان‌ها می‌سازد.

۳-۳-۴. ارتباط جمشید با طبیعت و خلاقیت‌های او

جمشید نخستین کسی بود که سلاح‌های فلزی ساخت. پیش از او ابزار جنگی مردم از چوب و سنگ بود، اما او شمشیر و نیزه و کارد را به وجود آورد (بلعمی، ۱۳۴۱: ۱ / ۳۰). جمشید در طول عمر دراز خود تأثیرات فراوانی در دگرگونی جهان و ایجاد هنرها و صنایع گذاشته بود (مجمل، ۱۳۱۸: ۳۹). جمشید فرمان داد زین و پالان بسازند و به کمک آن، چهارپایان را به اطاعت آورند (طبری، ۱۳۳۹: ۱ / ۱۱۷). این خلاقیت‌ها و ارتباط با طبیعت، بازتابی از آنیما به عنوان منبع الهام و ارتباط با نیروهای زاینده است. او با استفاده از آنیمای خود توانست این نوآوری‌ها را محقق کند. به صورت کلی می‌توان گفت این جنبه از جمشید، هماهنگی اولیه او با آنیما را نشان می‌دهد؛ جایی که قدرت

تخیل و ارتباط با طبیعت، زندگی مردمان را غنی‌تر کرد.

۳-۳-۵ ازدواج و پیوندهای عاطفی

بر اساس روایت بلعمی زمانی که جمشید از بیوراسب گریخت، به زاولستان پناه برد. در آنجا، دختر شاه زاولستان او را یافت و به همسری او درآمد، بی‌آنکه پدر از این موضوع آگاه باشد؛ از آنجایی که شاه زاولستان اختیارات خود را به دختر خود سپرده بود، جمشید از این فرصت استفاده کرد و با او ازدواج کرد؛ سپس آن دو صاحب پسری شدند که او را تور نامیدند (بلعمی، ۱۳۴۱: ۱/ ۱۳۳ و ۱۳۲). این ازدواج می‌تواند نمادی از جست‌وجوی دوباره و ارتباط با آنیما باشد؛ زیرا در شرایطی که او از قدرت خود فاصله گرفته بود، این پیوند عاطفی برای بقای او ضروری شد و ازدواج با دختر پادشاه زابل، نشان‌دهنده تلاش ناخودآگاه جمشید برای بازیابی تعادل ازدست‌رفته و برقراری ارتباط با جنبه‌های زنانه و عاطفی است.

۳-۳-۶ شکست در آزمون آنیما

در متون پهلوی، جمشید پس از دورشدن از فره ایزدی و غلبه بر دیوان (سایه)، دچار ضعف و گمراهی می‌شود. در این مرحله، او تسلیم وسوسه‌های یک دیو و پری می‌شود و با پری همبستر می‌شود و خواهرش را نیز با دیو همبستر می‌کند. این رابطه پیامدهای فاجعه‌باری دارد؛ از جمله به‌وجود آمدن موجودات موذی که نماد آشفتگی و انحراف‌اند (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۸۴). جمشید در مسیر سفر قهرمانی خود و در اواخر زندگی باتوجه به آنچه در منابع پهلوی آمده است در شناخت و مدیریت آنیمای خود شکست می‌خورد. او به‌جای مواجهه با آن و تبدیل آن به یاریگر، اجازه داده است که آنیما به شکلی منفی و مخرب بر او چیره شود.

۳-۴ نمود کهن‌الگوی پیرخرد در شخصیت جمشید

کهن‌الگوی پیرخرد، در اساطیر با عناوین پدر، پدرزرگ، معلم، فیلسوف، مرشد، دکتر یا کشیش شخصیت می‌یابد. این کهن‌الگو در اساطیر با عنوان پادشاه، آدم دانا یا جادوگر،

به کمک قهرمانی که درگیر مشکلی شده است می‌شتابد و از طریق عقل برتر به او کمک می‌کند تا از بدبیاری‌های خود، نجات پیدا کند. خویشکاری که می‌توان برای پیرخرد در نظر گرفت رهاندن قهرمان از یک موقعیت سخت و چاره‌ناپذیر است؛ ظهور پیرخرد همیشه همراه با یک قهرمان است (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۸-۱۱۲). توجه به این نکته نیز حائز اهمیت است که کم‌وبیش پیر به شکل انسان نمایان شده و انسان‌گونه رفتار کرده است. نیروهای جادویی و برتری روحی او، حاکی از آن است که او در خیر و شر به طور یکسان، خارج یا مافوق یا مادون سطح انسانی قرار دارد، اما جنبه حیوانی پیر، نه برای ذهنیت ابتدایی و نه برای ضمیر ناخودآگاه، دلالت بر بی‌ارزشی او نمی‌کند؛ زیرا حیوان از بعضی جهات برتر از انسان است. حیوان هنوز به دنیای خودآگاهی پا نگذاشته، بلکه برعکس مطابق اراده‌ای عمل می‌کند که او را به‌سوی رفتاری تقریباً بی‌عیب سوق می‌دهد (همان، ۱۲۶). در داستان جمشید، پیرخرد در قالب شخصیت‌ها و نیروهای الهی مانند اهورامزدا و سروش مقدس نمود می‌یابد و به جمشید برای ایجاد نظم، مقابله با چالش‌های طبیعی و مبارزه با نیروهای اهریمنی یاری می‌رساند.

در وندیداد آمده است که زمین در زمان سلطنت جمشید برای مردمان تنگ شد. در این شرایط، جمشید با هدایت اهورامزدا توانست زمین را گسترش دهد. اهورامزدا در این روایت در جایگاه کهن‌الگوی پیرخرد جمشید ظاهر می‌شود. او جمشید را به‌مثابه انسانی فره‌مند و شایسته راهنمایی می‌کند و به او می‌آموزد که چگونه زمین را برای مردم قابل زیستن سازد. این ارتباط نشان‌دهنده هماهنگی جمشید با خرد برتر و درک او از وظایف خود در سیمت رهبر مردمش است (۱۳۹۹: ۲ / ۶۶۵-۶۷۴). در مینوی خرد، اهورامزدا جمشید را از وقوع سرمایی سخت آگاه می‌کند که می‌توانست تمام جانداران را نابود کند. او جمشید را راهنمایی می‌کند تا دژی استوار بسازد و بهترین نمونه‌های انسان، حیوانات را در آن جای دهد تا از انقراض نجات یابند (تفضلی، ۱۳۵۴: ۴۳)؛ اهورامزدا در این بخش نقش راهنمایی خردمند را ایفا می‌کند و جمشید با پیروی از این هدایت، موفق می‌شود زندگی را در برابر خطر نابودی حفظ کند. این داستان هماهنگی جمشید با کهن‌الگوی پیرخرد را نشان می‌دهد؛ جایی که او از این راهنمایی و خرد برای ایجاد آرمان شهری مینویی بهره می‌گیرد.

در داستان نجات طهمورت، جمشید با کمک سروش موفق می‌شود، اهریمن را شکست داده و طهمورت را از او بیرون بکشد. سروش در جایگاه تجلی پیرخرد، به جمشید توصیه می‌کند که با خواندن سرود، توجه اهریمن را جلب کرده و سپس طهمورت را از نشیمنگاهش خارج کند. جمشید با پیروی از این راهنمایی موفق می‌شود اهریمن را شکست دهد (کریستین سن، ۱۳۸۳: ۲۳۳). سروش مقدس در این روایت، نماد کهن‌الگوی پیرخرد است، پس از تماس جمشید با اهریمن برای نجات طهمورت، دست او دچار بیماری برص و خشکی می‌شود؛ درنهایت، به کمک هدایت سروش و نیروی الهی، جمشید در می‌یابد که ادرار گاو می‌تواند دست او را درمان کند. سروش این راز را به جمشید می‌آموزد و او نیز این دانش را به مردم انتقال می‌دهد (همان، ۱۳۸۳: ۲۳۳).

در بندهش، فصل ۲۲ بند ۲۳۹ آمده است که جم به مدت ۶۱۶ سال و شش ماه فرمانروایی کرد، اما پس از آن که فره ایزدی از او جدا شد، صد سال را در انزوا سپری کرد (فرننگ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۵). در نوروزنامه نیز آمده است که: «چون از ملک جمشید چهارصد و اندسال بگذشت، دیو بدو راه یافت و دنیا در دل او شیرین گردانید منی در خویش آورد و بزرگ منشی و بیدادگری پیشه کرد» (۱۳۳۰: ۹)؛ در نتیجه با گذشت زمان، جمشید به جای تکیه بر پیرخرد و هدایت اهورامزدا یا سروش، در دام غرور و خود بزرگ‌بینی گرفتار شد. او مدعی خالق‌بودن شد و ارتباط خود را با خرد برتر قطع کرد. این جدایی منجر به گریز فره ایزدی و درنهایت سقوط او شد. دورشدن از پیرخرد، نمادی از انحراف قهرمان از مسیر خرد و دانش است. جمشید با ازدست‌دادن این راهنمای درونی و بیرونی، تعادل خود را از دست داده و درنهایت شکست می‌خورد.

۳-۵. نمود کهن‌الگوی قهرمان در شخصیت جمشید

کهن‌الگوی قهرمان از دیدگاه یونگ، برخلاف کهن‌الگوهای سایه، آنیما و پیر خرد که هر یک جنبه‌ای خاص از روان را بازنمایی می‌کنند، کهن‌الگوی جامع و کل‌نگر است؛ به عبارت دیگر، قهرمان حاصل تعامل و یکپارچه‌سازی همین کهن‌الگوهای بنیادین است؛ از این‌رو،

پیش از آنکه بتوان از قهرمانی جمشید سخن گفت، باید نشان داد که او در مسیر زندگی خود با سایه (نیروهای درونی شر)، آنیما (بعد زنانه و خلاق روان) و پیر خرد (دانایی درونی) چگونه روبه‌رو شده و تا چه اندازه توانسته آن‌ها را یکپارچه کند. هدف اصلی کهن‌الگوی قهرمان، نمایندگی جست‌وجوی درونی انسان برای خودشناسی است؛ بر اساس نظریه جوزف کمپل، سفر قهرمان با دعوت آغاز می‌شود، دعوتی که قهرمان را به سفر به قلمرویی ناشناخته فرا می‌خواند (کمپل، ۱۴۰۱: ۶۶). جمشید یکی از برجسته‌ترین نمودهای کهن‌الگوی قهرمان در اساطیر پیشدادی است. او در دوران طلایی فرمانروایی می‌کند؛ موجودات زنده را از یک فاجعه طبیعی نجات می‌دهد و نمونه‌هایی از آن‌ها را در «ورجمکرد» نگهداری می‌کند. او بیشترین «فَرّ» را میان انسان‌ها دارد (Skjærvø, 2016: 501). در وندیداد آمده است که «جم گفت من جهان ترا فراخی بخشم. من جهان ترا ببالانم و به نگهداری (جهانیان) سالار و نگهبان آن باشم. به شهریاری من، نه باد سرد باشد، نه (باد) گرم، نه بیماری، نه مرگ. پس منکه اهوره مزدایم او را دو زین بخشیدم: «سوورای» زرین و «اشترای» زر نشان» (اوستا، ۱۳۹۹ ج ۲: ۶۶۶). موفقیت او در ساخت تمدن، گسترش دانش، حفظ صلح و شکست دادن نیروهای تاریک، او را به قهرمانی آرمانی تبدیل کرده است؛ به عبارت دیگر، جمشید در اوج قهرمانی خود، نماد پادشاهی است که مراحل اولیه سفر قهرمانی را با موفقیت پشت سر گذاشته است، اما سقوط قهرمان، بخش جدایی‌ناپذیر این کهن‌الگوست. جمشید پس از رسیدن به اوج قدرت، دچار غرور می‌شود؛ زیرا مال و ثروت و عظمت او بسیار شد و صنعت‌ها و بناهایی را پدید آورد، خودپسند گشت و از فرط خودخواهی خود را خدای جهان نامید (ثعالبی ۱۳۲۸: ۸). او موفقیت‌های بزرگ خود را نتیجه توانایی شخصی دانست و از اهورامزدا روی گرداند. در این نقطه است که کهن‌الگوی سایه - که پیشتر در چهره ضحاک یا نیروهای اهریمنی بازنمایی می‌شد - بر او چیره می‌شود. جمشید نتوانست سایه خود را یکپارچه کند؛ به همین دلیل، فَرّ ایزدی (نماد حمایت الهی و پرسونای راستین) از او جدا می‌شود، پس از جدایی فَرّ، جمشید قدرت پیشین خود را از دست می‌دهد. ضحاک او را در نزدیکی دریای صین می‌گیرد و با اره دو نیم می‌کند (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۳۴)؛ به روایتی دیگر، روده و امعای او بیرون آورده و جسدش پاره پاره می‌شود (تجارب‌الامم، ۱۳۷۳: ۵۹). این مرگ فجیع، نماد پایان تراژیک قهرمانی

است که مسیر فردیت را ناتمام گذاشته است؛ به این ترتیب، می‌توان مشاهده کرد که جمشید مراحل مختلف سفر قهرمانی را طی می‌کند و به اوج قدرت می‌رسد، اما ناتوانی او در یکپارچه‌سازی کهن‌الگوی سایه - تا اندازه‌ای نادیده گرفتن پیر خرد- او را به ورطه سقوط می‌کشاند؛ از این زاویه، سرنوشت جمشید نه تنها یک روایت اخلاقی از «غرور و کیفر»، بلکه بازتابی از ناتوانی در تکمیل چرخه فردیت است.

(جدول ۱-۱): کهن‌الگوهای بنیادین در اسطوره جمشید

کهن‌الگوها	وضعیت در آغاز قهرمانی (دوران طلایی)	وضعیت در هنگام سقوط (دوران انحطاط)	نتیجه
پرسونا (نقاب اجتماعی راستین)	پادشاه فرمند و آبادگر جهان	ادعای خدایی، جدانشده از فر	از دست دادن نقش حقیقی
سایه (نیروهای شر درونی و بیرونی)	در قالب دیو و اهریمن ظاهر می‌شود و جمشید آن‌ها را شکست می‌دهد	به شکل غرور و خودخواهی از درون بر روان جمشید چیره می‌شود	یکپارچه‌نشدن سایه ← سقوط
آنیما (بعد زنانه خلاق روان)	فعال در فرهنگ آفرینی و تمدن‌سازی	نادیده گرفته‌شده یا در خدمت خودخواهی	از دست دادن تعادل عاطفی و خلاقیت راستین
پیر خرد (راهنما)	حضور به شکل اهورامزدا و سروش	طردشده با انکار اهورامزدا	نبود راهنما و ره‌اشدن در تاریکی

۴. نتیجه‌گیری

پرسش اصلی این پژوهش آن بود که سیر تحول جمشید چگونه بازتابی از کهن‌الگوها و فرایندهای روان‌شناختی مانند فردیت‌یابی است؟ و این تحلیل چه ابعادی از ناخودآگاه جمعی فرهنگ ایرانی را آشکار می‌سازد؟ در این پژوهش به تحلیل کهن‌الگوهای یونگ در شخصیت اسطوره‌ای جمشید پرداخته شد. این تحلیل از منظر روان‌شناسی تحلیلی یونگ، ضمن بررسی ابعاد فرهنگی اجتماعی و تاریخی شخصیت این اسطوره، جنبه‌های روانی و فردی آن را نیز مورد توجه قرار داده است. هدف اصلی

این پژوهش، شناخت و تبیین فرایند فردیت‌یابی در شخصیت اسطوره‌ای جمشید با استفاده از نظریه کهن‌الگوهای یونگ بوده و در این راستا، شخصیت جمشید به‌طور خاص مورد بررسی قرار گرفته است. یونگ با معرفی مفهوم ناخودآگاه جمعی، بر این باور بود که انسان‌ها نه تنها تحت تأثیر تجربیات فردی خود قرار دارند، بلکه میراث ناخودآگاه جمعی بشر نیز، بر رفتارها و تجربیات آن‌ها تأثیر می‌گذارد. این ناخودآگاه جمعی را مجموعه‌ای از کهن‌الگوها تشکیل می‌دهند که در اسطوره‌ها، افسانه‌ها و رویاها تجلی می‌یابند. در این پژوهش ما از کهن‌الگوهای قهرمان، سایه، پرسونا، آنیما و پیرخرد برای تحلیل شخصیت جمشید استفاده کرده‌ایم.

شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران باستان، ازجمله جمشید در مسیر تحولات فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی نقشی برجسته ایفا کرده‌اند؛ به همین علت است که تطبیق کهن‌الگوهای یونگ با شخصیت‌های اسطوره‌ای ایرانی نه تنها باعث درک بهتر شخصیت‌های تاریخی و فرهنگی می‌شود، بلکه امکان فهم عمیق‌تری از روان انسان، در دوران باستان را نیز برای ما فراهم می‌کند. یکی از دستاوردهای مهم این پژوهش، نشان‌دادن این نکته است که کهن‌الگوهای یونگ در اساطیر ایرانی نه تنها به‌مثابه یک چهارچوب روانشناختی برای تحلیل شخصیت جمشید، بلکه همچون ابزاری برای تبیین مشکلات روانی، اجتماعی و فرهنگی جوامع انسانی در طول تاریخ عمل کرده‌اند. اسطوره جمشید در فرهنگ ایرانی تنها داستانی تاریخی نیست، بلکه راهنمایی روانشناختی برای رشد فردی و جمعی بوده است. در این چهارچوب، جمشید پیشنهادی با چالش‌های خود، نه تنها در عرصه‌های جنگ و سیاست، بلکه در عرصه‌های روانی و فردی نیز با مبارزات درونی خود روبه‌رو می‌شود. این چالش‌ها نمایانگر مسیر فردیت است که در آن فرد باید با سایه‌ها، نقاب‌ها، جنبه‌های پنهان و همچنین ویژگی‌های اجتماعی خود دست‌وپنجه نرم کند تا به آگاهی دست یابد. یکی از مهم‌ترین کهن‌الگوهای یونگ که محور اصلی این پژوهش است، کهن‌الگوی قهرمان است؛ این کهن‌الگو در شخصیت جمشید پیشنهادی به‌وضوح قابل مشاهده است. قهرمان نه تنها در مواجهه با مشکلات و دشمنان بیرونی، بلکه در مواجهه با مشکلات درونی خود نیز قرار می‌گیرد. این کهن‌الگو نماد تلاش فرد برای دستیابی به «خود» یا

همان آگاهی کامل است. جمشید، یکی از برجسته‌ترین پادشاهان پیشدادی در اساطیر ایران، نماینده‌ای از کهن‌الگوی قهرمان است. او با گذر از آزمون‌های دشوار، نماد موفقیت در مبارزه با چالش‌های درونی و بیرونی است. مسیر قهرمانی او، همان‌طور که در منابع اوستایی، پهلوی، اسلامی و هندی آمده است، از آغاز سفر قهرمانی، تا سقوط او، جلوه‌ای از تکامل و فروپاشی این قهرمان را به تصویر می‌کشد. کهن‌الگوی سایه در شخصیت جمشید، با تحلیل داستان‌های مربوط به او در متون اساطیری ایرانی، به وضوح بیان‌کننده دوگانگی درونی او است. کهن‌الگوی سایه در نظریه یونگ، شامل جنبه‌های پنهان و ناخودآگاه شخصیت انسان است که بیشتر با ویژگی‌های منفی، سرکوب‌شده، یا خطرناک همراه است. سایه جمشید مانند بسیاری از قهرمانان اسطوره‌ای، تجلی کشمکش میان بخش روشن و تاریک وجود اوست. کهن‌الگوی پرسونا در شخصیت جمشید از ابتدا تا پایان، دچار دگرگونی‌ها و تضادهای عمده‌ای می‌شود. در تحلیل پرسونا، به‌عنوان نقاب اجتماعی، جمشید در ابتدا توانست نقابی مطلوب و کامل ایجاد کند که نمایانگر پادشاهی آرمانی بود. دستاوردهای وی همچون به‌وجودآوردن صنایع مختلف، تمدن‌سازی، رفاه و حتی مقابله با نیروهای اهریمنی همگی در جهت ساخت پرسونای مطلوبی از او بودند، اما جمشید نتوانست مرز میان شخصیت فردی و نقاب اجتماعی‌اش را حفظ کند و این امر به فروپاشی او انجامید. کهن‌الگوی پرسونا در شخصیت جمشید نشان می‌دهد که این نقاب هرچند می‌تواند به‌مثابه ابزاری برای موفقیت و تعامل اجتماعی مؤثر باشد، اما زمانی که فرد در آن غرق شود و از خود واقعی فاصله بگیرد، به عاملی مخرب و نابودکننده تبدیل می‌شود. کهن‌الگوی آنیما در نظریه یونگ، نماد جنبه زنانه روان در مردان است. آنیما جنبه‌هایی مانند شهود، احساس، خلاقیت و ارتباط با ناخودآگاه را نمایندگی می‌کند. برای تحلیل کهن‌الگوی آنیما در شخصیت جمشید پیشدادی، به مظاهر و نمادهایی پرداخته شد که ارتباط او را با جنبه‌های روانی زنانه او نشان می‌داد. آنیما در داستان جمشید نقشی قابل توجه ایفا می‌کند؛ زیرا تصمیمات و سرنوشت او به‌شدت با عناصر عاطفی، شهودی و ارتباط با جنبه‌های غیرمادی مرتبط است. این کهن‌الگو می‌تواند به‌عنوان نیروی یاری‌گر یا حتی راهنمای ذهن، نقشی مثبت و زاینده ایفا کند یا به نیرویی منفی و ویرانگر بدل

شود. بررسی داستان جمشید از منظر آنیما نشان می‌دهد که او در طول زندگی خود با چالش‌های متعددی در این زمینه مواجه بوده است. کهن‌الگوی پیر خرد نماد دانش، بینش و راهنمایی است که قهرمان را در مسیر خود هدایت می‌کند. کهن‌الگوی پیرخرد در اساطیر در نقش نمادی از دانش، خرد و هدایت معنوی ظاهر می‌شود. این کهن‌الگو تجلی نیرویی است که قهرمان در مواجهه با چالش‌ها و مسائل دشوار راهنمایی می‌کند. در داستان جمشید، پیرخرد در قالب شخصیت‌ها و نیروهای الهی مانند اهورامزدا و سروش مقدس نمود می‌یابد و به جمشید برای ایجاد نظم، مقابله با چالش‌های طبیعی و مبارزه با نیروهای اهریمنی یاری می‌رساند. در این پژوهش؛ همچنین نشان داده شد که کهن‌الگوهای یونگ در شخصیت جمشید پیشنهادی، ابزار روان‌شناختی مهمی به حساب می‌آیند و این کهن‌الگوها نمادهایی برای تبیین فرایندهای روانی و فردیت‌یابی در تاریخ فرهنگی ایران باستان هستند. بررسی کهن‌الگوهای یونگ در این اسطوره کمک می‌کند تا درک بهتری از ناخودآگاه جمعی ایرانیان، تحولات اجتماعی و فرهنگی ایران باستان به دست آید.

فهرست منابع

- بلعمی، محمد بن محمد (۱۳۴۱)، *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمد تقی بهار، به‌کوشش محمد پروین گنابادی، جلد اول، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲)، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: ابن سینا.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۴۷)، *یشت‌ها*، گزارش و تصحیح، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد (۱۳۵۴)، *مینوی خرد*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل (۱۳۲۸)، *شاهنامه ثعالبی*، ترجمه محمود هدایت، تهران: چاپخانه‌ی مجلس.
- جلالی نائینی، سیدمحمدرضا (۱۳۶۷)، *ریگ ودا*، تحقیق و ترجمه، تهران: نشره نقره.
- جونز، ارنست (۱۳۶۶)، *رمز و مثل در روانکاوی*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۳)، *شاهنامه ابوالقاسم فردوسی*، دفتر یکم، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- خوارزمی، حمیدرضا (۱۳۹۶)، *تکوین و تحول چهره قهرمان در اسطوره‌ها و حماسه ملی ایران*، تهران: اطلاعات.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۹)، *دینکرد هفتم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ستاری، جلال (۱۳۸۵)، *جهان اسطوره شناسی (اسطوره ایرانی)*، جلد ۱۰، تهران: مرکز.

- شولتز، دوان پی. و سیدنی الن شولتز (۱۳۹۲)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش طبری، محمدبن جریر (۱۳۳۹)، *تفسیر طبری*، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران.
- فرنیه دادگی (۱۳۶۹)، *بنامش*، گزارش مهرداد بهار، تهران: توس.
- فضیلت، فریدون (۱۳۹۶)، *دینکرد سوم*، به کوشش آذرفرینغ پسر فرخزاد و آذریادپس امید، تهران: برسم.
- فیست، جس و گریگوری جی. فیست و تامی آن رابرتس (۱۳۹۵)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.
- قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۷)، *فرهنگ اساطیر ایرانی*، تهران: پارسه.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۳)، *نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- کمبل، جوزف (۱۴۰۱)، *قهرمان هزار چهره*، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: نشر گل آفتاب.
- گورین، ویلفرد ال. و ارل جی. لیبر و جان آر. ویلینگهام و لی مورگان (۱۳۷۷)، *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.
- لی وایز، جیمز آر. و اولین الیور (۱۳۹۴)، *دایرةالمعارف تفسیر رویا*، ترجمه مریم تقی‌پور، تهران: رسا.
- مجملةالتواریخ والتقصص (۱۳۱۸)، *به تصحیح محمدتقی بهار*، تهران: کلاله خاور.
- مخبر، عباس (۱۴۰۲)، *قهرمان در تاریخ و اسطوره*، تهران: نشر مرکز.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۴۹)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، جلد سوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- هندرسن، ژوزف (۱۴۰۰)، *انسان و اسطوره‌هایش*، ترجمه حسن اکبریان طبری، تهران: دایره.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۵۲)، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: امیرکبیر.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۳۸)، *چهار صورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.

Samuels, A., Shorter, B., & Plaut, A. (1986), *A Critical Dictionary of Jungian Analysis*, Routledge.

Skjærvø, Oktor (2016), "Jamshid", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 14, fasc. 5, , pp. 501-522.

Transliteration

- Bal'ami, Moḥammad b. Moḥammad, (1962), *Tārīk-e Bal'amī*, edited by Mohammad Taghi Bahar with the help of Mohammad Parvin Gonabadi, Tehran: General Writing Department of the Ministry of Culture, Volume 1.
- Bīrunī, Abū Rayḥān, (1973), *Ālār al-bāqīya*, translated by Akbar Danaserasht, Tehran: Ibn Sīnā.
- Campbell, Joseph, (2012), *The Hero with a Thousand Faces*, translated by Shadi Khosrow Panah, Mashhad: Gol Āftāb Publishing House.
- Christensen, Arthur, (2004), *Les Types Du Premier Homme Et Du Premier Roi*, translated by Zhaleh Amouzgar and Ahmad Tafazzoli, Tehran: Chešmeh.
- Farnbag Dādag, (1980), *Bondaheš*, Mehrdad Bahar Report, Tehran: Toos.
- Fazilat, Fereydoun, (2017), *Dīnkard III*, Research and transcription based on the Dīnkard Madan, compiled by Azar Farnbagh Pesar-e Farokzād, Tehran: Bersem.
- Feist, Jess, (2016), *Theories of Personality*, translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Ravān.
- Gholizadeh, Khosrow, (2008), *Persian Mythology Dictionary*, Tehran: Pārsch.
- Henderson, Joseph Lewis, (2021), *Ancient myths and modern man*, translated by Hassan Akbarian Tabari, Tehran: Dāyereh.
- Jalali Na'ini, Seyyed Mohammad Reza, (1988), *Research and Translation of Rīg Vedā*, Tehran: Noqreh Publishing House.
- Jones, Ernest, (1987), *Papers on psycho-analysis*, translated by Jalal Sattari, Tehran: Toos.
- Jung, C. G. (Carl Gustav), (1973), *Man and his symbols*, translated by Abutaleb Saremi, Tehran: Amīr Kabīr.
- Jung, C. G. (Carl Gustav), (1989), *Archetyphen und das kollektive Unbewusste*, translated by Parvin Faramarzi, Mashhad: Āstān-e Qods-e Razavī.
- Khaleghi, Jalāl, 2014, *Šāhnāmeḥ of Abul-Qasem Ferdowsi*, Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia, First Edition
- Kharazmi, Hamid Reza, (2017), *the Formation and Evolution of the Heroic Figure in Myths and the National Epic of Iran*, Tehran: Eṭṭelā'āt.
- Lewis, James R, (2009), *The dream encyclopedia*, translated by Maryam Taghipour, Tehran: Rasā.
- Maqddīsī, Moṭahhar b. Ṭāher, (1970), *Āfarīneš va Tārīk*, translated by Mohammad Reza Shafiei Kadkani, Tehran: Iran Culture Foundation, Volume 3.
- Mojmal ul-Tawārīk wa al-Qeşaş (1939), author unknown, edited by Mohammad Taghi Bahar, Tehran: Kalaleh-e-kāvar.
- Mokhber, Abbas, (2023), *Hero in History and Mythology*, Tehran: Markaz Publishing House.
- Pourdavoud, Ebrahim, (1967), *Yašt-hā*, Tehran: University of Tehran, Volume 1.
- Rashed Mohasel, Mohammad Taqi, (2010), *Dīnkard-e Haft*, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Sattari, Jalal, (2006), *the World of Mythology (Iranian Mythology)*, Volume X, Tehran: Markaz.
- Schultz, Duane P., (2013), *Theories of Personality*, translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Vīrāyeš.

- Ṭa'ālebi, Abu Maṣṣur 'Abd-al-Malek b. Moḥammad b. Esmā'il, (1948), *Šah-nāmeḥ-ye Ṭa'ālebī*, translated by Mahmoud Hedayat, Tehran: Majles Printing House.
- Ṭabari, Moḥammad b. ṣarir, (2010), *Tarjomeh-ye Tafsīr-e Ṭabari*, edited by Habib Yaghmaei, Tehran: University of Tehran, Volume One.
- Tafazzoli, Ahmad, 1975, *Mīnooye keraḍ*, Tehran: Iranian Culture Foundation.
- Gurin, Wilfred, L. ., Earl. J. Lieber, John. R. Willingham, Lee Morgan, (1998), *A Handbook of Critical Approaches to Literature*, translated by Zahra Mihankhah, Tehran: Eṭṭelā'āt.

The Hero's Journey in the Myth of Jamshid: A Jungian Reading

Extensive Abstract

Introduction: Archetypes, as primordial images, shape the foundational structures of humanity's collective psyche and surface in dreams, myths, religions, and cultural symbols. In Iranian mythological studies, the figure of Jamshid has typically been examined through the simple narrative of "rise and fall through pride," and few studies have systematically analyzed his entire life story through the complete framework of the hero's journey and the constellation of archetypes active within it. This study analyzes the mythical character of Jamshid through Carl Gustav Jung's archetype theory, arguing that Jamshid should not be viewed merely as a charismatic king but examined through the stages of individuation — confronting the Shadow, engaging the Anima, reconstructing the Persona, and drawing on the Wise Old Man. The central research question addressed in the present study is how Jamshid's development reflects these archetypes and the individuation process, and what dimensions of the Iranian cultural collective unconscious this analysis reveals. The literature review notes prior studies particularly Hamidreza Kharazmi's book on the formation and transformation of the heroic figure in Iranian myths and national epic, which adopts a developmental approach to heroic characters; however, such works have not specifically mapped Jamshid's story onto the complete hero's-journey framework, a gap this study aims to fill.

Method: The research employs an analytical-descriptive method. The corpus consists of mythological, religious, and epic texts related to Jamshid, including the Avesta (notably the Aban Yasht and Vendidad), Pahlavi texts (Denkard III and VII, Bundahishn, Menog-i Khrad), Ferdowsi's Shahnameh, and Islamic-historical sources (Tabari, Bal'ami, Tha'alibi, Maqdisi). Qualitative content analysis was used for data analysis based on core Jungian concepts — the collective unconscious, the Hero archetype, the Shadow, the Persona, the Anima, and the Wise Old Man — applied to identify and compare narrative manifestations of these archetypes across the stages of Jamshid's life.

Findings: The findings show that the Shadow archetype in Jamshid's character is dual in nature: he initially contains it — building the Vara of Jam, ending drought, and successfully debating the daevas (demons) — but later succumbs to it through his claim to divinity, his union with a she-demon, and his prolonged entanglement with the realm of the dead. The Persona archetype likewise shifts from an ideal, favorable mask (the civilizing, constructive king) to a complete and destructive fusion of the self with the social role. Regarding the Anima, Jamshid initially achieves

healthy balance with the feminine dimension of his psyche, seen in the Yima-Yimi narrative and his relations with goddesses, but fails the Anima test later in life through his union with a peri. The Wise Old Man archetype, embodied by Ahura Mazda and Sraosha, guides Jamshid during his peak, but this connection is severed once pride overtakes him. Finally, the Hero archetype, which integrates the preceding archetypes, shows Jamshid as an ideal hero at his zenith, yet his failure to integrate the Shadow and his neglect of the Wise Old Man leave his individuation incomplete, culminating in his downfall and gruesome death.

Discussion and conclusion: The myth of Jamshid is a symbolic narrative of the rise and fall of the human psyche on the path to self-awareness; his downfall should be understood not merely as punishment for pride but as a reflection of an incomplete individuation cycle. Future studies could apply this same integrated archetypal framework to other Iranian mythical figures to build a comparative model of individuation across Iranian myth.

Keywords: Jamshid, Archetype, Analytical Psychology, Carl Gustav Jung, Hero's Journey.

Representation of Province of Khamseh in the Constitutional Era Press: A Comparative Study and Content Analysis of *Habl al-Matin Tehran* and *Sobh-e Şādeq*

Hassan Rostami¹

Abstract

Among the newspapers of the Constitutional era, *Habl al-Matin Tehran* and *Sobh-e Şādeq* played a significant role in reflecting provincial developments. Although Khamseh Province received limited attention in Constitutional historiography and its social movements remained shrouded in ambiguity, these two newspapers—alongside other sources—covered portions of Zanjan’s events. What matters here is the examination of their journalistic approach, political orientation, and narrative style regarding incidents in Khamseh Province—an area that has not yet been independently analyzed. This study addresses the question: What were the journalistic perspectives and content strategies of *Habl al-Matin Tehran* and *Sobh-e Şādeq* concerning the events in Khamseh Province, and what impact did they have on its developments? Based on the research hypothesis, despite their Constitutionalist leanings, both newspapers adopted a moderate stance in reporting Zanjan’s events. The publication of corrections, supplements, and public letters supports this approach. The presence of Zanjani contributors in the editorial board of *Sobh-e Şādeq* also

1. Ph.D. in Post-Islamic Iranian History, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. Rostami.h1210@gmail.com

Received: September 17, 2025 - Accepted: July 22, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

led to increased focus on the province's affairs. Despite the publication of grievance-laden petitions, the journalistic outcomes of these newspapers in areas such as confronting feudal oppression and curbing insecurity did not yield satisfactory results in Khamseh Province. This study, based on library-collected data and employing content analysis within a descriptive-analytical framework, seeks to address the questions and ambiguities raised in the research.

Keywords: Province of Khamseh, Newspaper, Habl al-Matin Tehran, Sobh-e Şādeq, Constitutionalism.

بازنمایی ولایت خمسه در نشریات عصر مشروطه؛ مطالعه تطبیقی و تحلیل محتوای جبل‌المتین تهران و صبح صادق

حسن رستمی^۱

چکیده

در میان مطبوعات عصر مشروطه، روزنامه‌های جبل‌المتین تهران و صبح صادق نقش مؤثری در بازتاب تحولات ایالات و ولایات ایفا کردند. با آنکه ولایت خمسه در تاریخ‌نگاری مشروطه کمتر مورد توجه قرار گرفت و کنش‌های اجتماعی و سیاسی آن در پرده‌ای از ابهام باقی ماند، این دو روزنامه در کنار منابع دیگر، بخشی از رخداد‌های ولایت خمسه را پوشش دادند. آنچه در این میان اهمیت دارد، بررسی مشی خبری، جهت‌گیری سیاسی و نوع روایت جراید مورد بحث درباره‌ی حوادث ولایت خمسه است؛ موضوعی که تاکنون به صورت مستقل تحلیل و بررسی نشده است. پرسش پژوهش حاضر این است که رویکرد خبری، تأثیرات و محتوای روزنامه‌های جبل‌المتین تهران و صبح صادق نسبت به حوادث ولایت خمسه چگونه بود؟ بر اساس مدعای اولیه، این دو روزنامه با وجود گرایش به مشروطه‌خواهی، در بازتاب رخداد‌های زنجان رویکردی میانه‌رو اتخاذ کردند. انتشار اصلاحیه‌ها، ضمائ و نامه‌های مردمی مؤید این رویکرد است. حضور برخی از زنجان‌ها در تحریریه صبح صادق نیز

۱. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

Rostami.h1210@gmail.com.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۳۱ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۶/۲۶



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

موجب تمرکز بیشتر بر مسائل این ولایت شد؛ باوجود انتشار عرایض تظلم‌آمیز، نتایج خبری این جراید در موضوعاتی چون مقابله با تعدی خوانین و مهار ناامنی‌ها، در ولایت خمسه به نتیجه مطلوبی نرسید. این مقاله با گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای، با شیوه تحلیل محتوا و با رویکرد توصیفی - تحلیلی درصدد پاسخ به سؤال‌ها و ابهام‌های مطرح شده است.

واژه‌های کلیدی: ولایت خمسه، روزنامه، حبل‌المتین تهران، صبح صادق، مشروطیت.

۱. مقدمه

عصر مشروطه از پرتلاطم‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران به‌شمار می‌رود؛ دوره‌ای که نه‌تنها ساختار سیاسی کشور را دگرگون ساخت، بلکه مطبوعات را به یکی از مؤثرترین ابزارهای شکل‌دهی به افکار عمومی و بازتاب تحولات اجتماعی بدل کرد. در این میان، ولایات ایران نیز به‌تدریج در فرایند خبررسانی و تحلیل سیاسی جای گرفتند، هرچند سهم آن‌ها در تاریخ‌نگاری رسمی مشروطه اغلب کم‌رنگ و در حاشیه باقی ماند.

ولایت خمسه که در دوره قاجار شامل شهر زنجان و هجده بلوک اطراف، در شرق آذربایجان، جنوب گیلان، غرب عراق و قزوین واقع شده بود و امروزه با حدود فعلی استان زنجان به‌طور تقریبی مطابقت دارد؛ ازجمله مناطقی است که باوجود موقعیت جغرافیایی حساس و بافت اجتماعی متنوع، در مطالعات مشروطه‌پژوهی کمتر مورد-توجه قرار گرفت. این منطقه در گذار از ساختار سنتی به نظم مشروطه‌خواهانه، شاهد تحولات پیچیده‌ای بود که تنها در معدودی از منابع رسمی و برخی مطبوعات پایتخت بازتاب یافت. زنجان در این دوره نه‌تنها محل تقابل نیروهای سنتی و نوگرایی مشروطه‌طلب بود، بلکه بستری برای بروز مطالبات مردمی، اعتراض علیه تعدی خوانین و تلاش برای اصلاحات اداری و امنیتی نیز محسوب می‌شد. نحوه انعکاس این رخدادها در مطبوعات نه‌تنها به روشن شدن ابعاد مغفول‌مانده تاریخ ولایت خمسه یاری می‌کند، بلکه می‌تواند نشان دهد که مطبوعات چگونه در روایت‌سازی، جهت‌گیری سیاسی و شکل‌دهی به مطالبات اجتماعی نقش ایفا کرده‌اند. در این میان، روزنامه‌های حبل‌المتین تهران و صبح صادق از معدود جرایدی بودند که با پوشش خبری مستقیم از

| بازنمایی ولایت خمسه در نشریات عصر مشروطه؛ مطالعه تطبیقی و تحلیل محتوای ... | ۱۶۳

راه گزارش‌های خبرنگاران، تلگراف‌ها و نامه‌های ارسالی، به وقایع ولایت خمسه پرداختند. تحلیل دقیق نحوه روایت، زبان خبری و گرایش سیاسی این دو روزنامه در قبال زنجان، نه تنها به فهم بهتر نقش مطبوعات در بازنمایی مناطق غیرمرکزی یاری می‌رساند، بلکه الگویی برای تحلیل رسانه‌ای سایر ولایات در عصر مشروطه نیز فراهم می‌آورد. پرسش پژوهش حاضر این است که رویکرد خبری، تأثیرات و محتوای روزنامه‌های حبل‌المتین تهران و صبح صادق نسبت به وقایع ولایت خمسه چگونه بود؟ شکاف پژوهشی و ضرورت تحقیق و مرور پژوهش‌های موجود نشان می‌دهد که مطالعات مطبوعات مشروطه بیشتر بر مراکز اصلی چون تهران، تبریز، اصفهان و رشت متمرکز بوده و سایر مناطق کمتر موضوع بررسی مستقل قرار گرفته‌اند. در کتاب «مشروطیت در زنجان؛ ستیزه‌ها و کشمکش‌های گروه‌های اجتماعی و عناصر سیاسی و مذهبی در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۹ق»، اثر حسن رستمی (۱۴۰۲) از این دو نشریه و سایر نشریات عصر مشروطه در راستای نگارش کتاب، استفاده کرد و فصلی را نیز به تأثیر مطبوعات در فضای اجتماعی زنجان اختصاص داد. در پژوهش‌های دیگر، محمد سلماسی‌زاده و زهرا غفارزاده طی مقاله‌ای با عنوان «اقتصاد و معیشت عمومی ایران در سال ۱۳۲۵هـ.ق با اتکاء به تحلیل محتوای روزنامه صبح صادق»، در فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام (۱۴۰۲) به بررسی مسائل اقتصادی سال‌های مشروطیت پرداختند. مجتبی رضایی سرچقا در مقاله «واکنش روزنامه حبل‌المتین به آشفتگی کرمان و بلوچستان در آستانه جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م)» در فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی، به تحولات پس از مشروطیت توجه کرده است (۱۳۹۶). این مقاله‌ها ارتباطی با ولایت خمسه ندارند؛ اما به مسائل و مباحث مورد نظر در روزنامه‌های صبح صادق و حبل‌المتین تهران پرداخته‌اند.

پژوهش حاضر با گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای، با شیوه تحلیل محتوا و رویکرد توصیفی - تحلیلی درصدد پاسخ به سؤال‌ها و ابهام‌های مطرح شده است. در فرایند استخراج داده‌ها و تحلیل، پس از تبیین حوادث سیاسی، اجتماعی ولایت خمسه در روزنامه‌های حبل‌المتین تهران و صبح صادق، نوع گزارش‌ها و مسائل (توزیع فراوانی) استخراج و میزان آن مشخص شده و مطالب مندرج بازنمایی می‌شود؛ سپس مباحثی

چون مواضع سیاسی و اجتماعی، مواجهه نشریات با اخبار، سیاست‌های روز و چگونگی مدیریت اخبار، با شواهد متنی و کلمات استخراج شده، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. در پایان، اثرگذاری، تعامل‌ها، پیوندها با نهادهای قدرت، استقلال نشریات مورد بحث و میزان تأثیرگذاری نهایی، با کدها و داده‌های متنی، بررسی و تحلیل می‌شود.

۲. بازتاب حوادث ولایت خمسه در مطبوعات عصر مشروطه

مطبوعات عصر مشروطه از مهم‌ترین منابع شناخت تحولات اجتماعی و سیاسی ایران به‌شمار می‌روند و در روشن‌سازی بخش‌های مغفول، نقشی مؤثر ایفا کرده‌اند. در دوره قاجار، به‌دلیل فاصله جغرافیایی مناطق مختلف کشور از مرکز، دولت اطلاع دقیقی از رخدادهای ایالات و ولایات نداشت؛ ازاین‌رو، مطبوعات در نقش واسطه اطلاع‌رسانی، نقش مهمی در انتقال اخبار ایفا کردند؛ باین‌حال، تحریف گزارش‌ها-به‌ویژه هنگام ارسال تلگراف‌ها-دقت اخبار را کاهش می‌داد و بر تصمیم‌گیری‌های دولت و مجلس شورای ملی بی‌تأثیر نبود؛ برای مثال، گزارش‌های نخستین درباره علت قتل سعدالسلطنه، حاکم ولایت خمسه که بر سر موقوفات ارزشمند مسجد جامع نوشته شده بود، از این موارد است (صبح صادق، ۱۳۲۵ق، ش ۷۵، ۳).

در میان مطبوعات سال‌های مقارن با نهضت مشروطه، شماری از روزنامه‌ها در داخل و خارج کشور به انعکاس اخبار ولایت خمسه پرداختند. تأسیس نهادهای تمدنی جدید مانند روزنامه و فعالیت تجددخواهان منطقه در نشریاتی چون ادب، زمینه‌ساز درج اخبار مربوط به وزیرهمایون، حکمران ولایت خمسه و دیگر نواندیشان منطقه شد (ادب، ۱۳۲۲ق، ش ۱۸، ۱). روزنامه ایران نیز اخبار ولایت خمسه را در قالب «اخبار حکومتی»، «اخبار غیردرباری» و «اخبار داخله» منتشر می‌کرد (ایران، ۱۳۲۱ق، ش ۴، ۳؛ همان، ۱۳۲۷ق، ش ۴۹، ۴) و ایران سلطانی نیز اخبار ولایت خمسه را در سال‌های پس از مشروطه، با عناوینی چون «اخبار ولایات»، «اخبار حکومت» و «اخبار خمسه» پوشش داد؛ موضوعاتی مانند سرقت و فعالیت‌های دارالحکومه، ازجمله موارد مطرح‌شده در این نشریه بودند (ایران سلطانی و ایران، ۱۳۲۱ق، ش ۹، ۵؛ همان، ۱۳۲۳ق، ش ۱۳، ۲). روزنامه

| بازنمایی ولایت خمسه در نشریات عصر مشروطه؛ مطالعه تطبیقی و تحلیل محتوای ... | ۱۶۵

تربیت نیز به انعکاس تحولات فرهنگی ولایت خمسه پرداخت و تأسیس مدارس جدید و فعالیت‌های نخبگان را پوشش داد (تربیت، ۱۳۲۱ق، ش ۲۹۸، ۵؛ همان، ۱۳۲۱ق، ش ۳۰۱، ۵ و ۴). ثریا، از دیگر جراید پیش‌از مشروطه، اخبار ولایت خمسه را منعکس می‌کرد. خشکسالی، بیماری و تأسیس مدرسه، از جمله موضوعات مورد توجه این روزنامه بود (ثریا، ۱۳۲۱ق، ش ۳۲، ۷ و ۱۳۲۳ق، ش ۳، ۸). چهره‌نما هم‌زمان با آغاز مشروطه، بیشتر بر اخبار سیاسی و فرهنگی زنجان تمرکز کرد (چهره‌نما، ۱۳۲۳ق، ش ۶، ۸ و ۹؛ همان، ۱۳۲۳ق، ش ۸، ۱۱ و ۱۲). در این دوره از زنجان‌ها، شیرالممالک با روزنامه ادب در ارتباط بود (ادب، ۱۳۲۲ق، ش ۱۸، ۱؛ قدیمی‌قیداری و رستمی، ۱۴۰۱: ۱۱).

در ادامه نهضت مشروطه، مطبوعات مختلف از جمله انجمن تبریز، ایران، ایران نو، تایمز لندن، تربیت، حکمت، چهره‌نما، شمس و مجلس به پوشش اخبار زنجان پرداختند. چهره‌نما به مسئله کمبود نان در اوایل مشروطه اشاره کرد (چهره‌نما، ۱۳۲۴ق، ش ۲۹، ۱۵) و تربیت، تحسن مردم در تلگرافخانه را گزارش داد. خبرنگاری با نام مستعار «ه.ی» در تربیت، گرانی و کمبود نان را گزارش می‌داد (تربیت، ۱۳۲۴ق، ش ۴۲، ۲۲۸۲ و ۲۲۸۳). نخبگان ولایت خمسه در چهره‌نما پیرامون ترقی جوامع غربی و مسئله قانون مطالبی نوشتند (چهره‌نما، ۱۳۲۴ق، ش ۱۵، ۱۱-۱۳). چهره‌نما به حوادث پس از جنگ ولایت خمسه نیز پرداخت و اخبار مربوط به ملاقربانعلی و نایب‌الصدر را در عتبات منتشر کرد (همان، ۱۳۲۸ق، ش ۷۰، ۱۵؛ همان، ۱۳۲۸ق، ش ۱۹، ۷-۱). ایران نو ضمن معرفی سران جناح‌های سیاسی ولایت خمسه، با رویکردی انتقادی و مشروطه‌خواهانه، حمله مجاهدان به زنجان، قتل عظیم‌زاده و تبعید ملاقربانعلی را به تفصیل بررسی کرد (ایران نو، ۱۳۲۷ق، ش ۹۵، ۳ و ۲؛ همان، ۱۳۲۷ق، ش ۹۶، ۲)؛ در مقابل، روزنامه دولتی ایران که معمولاً اخبار انتصاب حکام ولایات را منتشر می‌کرد، به قتل سعدالسلطنه، حکمران ولایت خمسه توجه چندانی نشان نداد (ایران، ۱۳۲۵ق، ش ۱۱، ۳). انجمن تبریز با وجود گزارش‌های محدود، برخی مطالب مهم مانند حکم استفتا از ملاقربانعلی درباره تأسیس انجمن اسلامی را منتشر کرد (انجمن تبریز، ۱۳۲۵ق، ش ۱۴۳، ۳). این روزنامه با اطلاعاتی نادرست، از موقعیت کوهستانی ولایت خمسه و مقاومت مردم در برابر قوای استبداد نوشت (همان، ۱۳۲۶ق، ش ۱۴، ۴). مجلس از

جراید مهم، به بررسی قتل سعدالسلطنه و شناسایی عاملان آن پرداخت (مجلس، ۱۳۲۵ق، ش ۱۲۵، ۲؛ ۱۳۲۵ق، ش ۱۲۶، ۱). این روزنامه با درج مذاکرات مجلس و تلگراف‌های انجمن ولایتی زنجان، به بی‌قانونی‌های ملاقربانعلی و بستگانش اشاره کرد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۲۸، ۱۱). در سال دوم انتشار نیز، اخبار اقدامات فخرالملک، حکمران ولایت خمسه و نامه‌های انتقادی سیدعلی یزدی به ملاقربانعلی منتشر شد (همان، ۱۳۲۶ق، ش ۳، ۵۶؛ همان ۱۳۲۶ق، ش ۲، ۲؛ همان، ۱۳۲۶ق، ش ۱۸، ۱؛ همان، ۱۳۲۶ق، ش ۱۹، ۱؛ همان، ۱۳۲۷ق، ش ۸، ۳؛ همان، ۱۳۲۷ق، ش ۱۵، ۲). در میان جراید خارجی، تایمز لندن به‌صورت گذرا به حوادث ولایت خمسه پرداخت و حتی به اشتباه خبر کشته‌شدن ملاقربانعلی را منتشر کرد (فصل‌نامه یاد، ۱۳۹۵: ۱۱۹ و ۱۲۰). حکمت در عصر استبداد صغیر، به تجمع قوای استبداد در ولایت خمسه برای حمله به آذربایجان اشاره کرد و با تصویری نادرست، زنجان را در آستانه شورش دانست (حکمت، ۱۳۲۶ق، ش ۹۱۶، ۵؛ همان، ۱۳۲۶ق، ش ۹۲۱، ۱؛ همان، ۱۳۲۶ق، ش ۹۲۲، ۵). این روزنامه به کشتار زنجان، فتح شهر و مجازات عاملان ناامنی پرداخت و به تعداد کشته‌ها و بازداشت‌شدگان توجه کرد (همان، ۱۳۲۸ق، ش ۱۲، ۸؛ همان، ۱۳۲۷ق، ش ۱۰: ۵۶). شمس نیز به شورش در صفحات مختلف، از جمله ولایت خمسه پرداخت. شرق، علاوه بر بازتاب تدارک قوای مشروطه برای حمله به زنجان، درخواست یاری ملاقربانعلی از خوانین منطقه را گزارش کرد (شمس، ۱۳۲۷ق، ش ۳۴، ۴ و ۵؛ شرق، ۱۳۲۷ق، ش ۶، ۳).

۳. جایگاه و نقش روزنامه‌های حبل‌المتین تهران و صبح صادق در فضای مطبوعاتی

عصر مشروطه

روزنامه حبل‌المتین نخستین بار در کلکته، به مدیریت سیدجلال‌الدین حسینی ملقب به مؤیدالاسلام، در دهم جمادی‌الثانی ۱۳۱۱ق منتشر شد. این نشریه حاصل هم‌اندیشی سیدجمال‌الدین اسدآبادی، ملک‌خان و مؤیدالاسلام بود و با هدف بیداری فکری ایرانیان، در خارج از کشور تأسیس شد (صدرهاشمی، ۱۳۶۴: ۲۰۰/۳). با گذشت زمان و کاهش تأثیر کلکته، شاخه‌ای از آن در تهران به مدیریت میرزا سیدحسن کاشانی، برادر

| بازنمایی ولایت خمسه در نشریات عصر مشروطه؛ مطالعه تطبیقی و تحلیل محتوای ... | ۱۶۷

کوچک مؤیدالاسلام، راه اندازی شد. نخستین شماره حبل المتین تهران در چهار صفحه، به قطع همان نسخه کلکته، با چاپ سربی، در تاریخ دوشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق منتشر شد. در عنوان روزنامه، مؤیدالاسلام به عنوان مدیرکل معرفی شده بود؛ ولی اداره امور برعهده میرزا سیدحسن کاشانی قرار داشت. به گفته کسروی، این روزنامه به عنوان نخستین نشریه یومیه ایران، با کیفیت چاپ مناسب و نویسندگی شیخ یحیی کاشانی، جایگاه ویژه ای میان مردم یافت و تا زمان به توپ بسته شدن مجلس ادامه داشت. نسخه کلکته، به دلیل تأخیر در رسیدن به تهران و ظهور نشریات جدید، تأثیر پیشین را از دست داده بود؛ از این رو، نسخه تهران با درج واژه «یومیه»، سال تأسیس (۱۳۱۱ ق)، محل طبع (تهران) و امضای حسن الحسینی کاشانی در صفحه چهارم، به عنوان شاخه ای مستقل شناخته شد (همان، ۲۰۹؛ برزین، ۱۳۷۱: ۱۶۱)؛ پس از به توپ بسته شدن مجلس، میرزا حسن کاشانی به دستور محمدعلی شاه تبعید شد. او پس از توقیفی در رشت، چندشماره از روزنامه را در آنجا منتشر کرد و در اواسط سال ۱۳۲۷ ق، هم زمان با اخراج شاه از تهران، انتشار مجدد حبل المتین را آغاز کرد. انتشار مقاله ای با عنوان «اذ فسد العالم فسد العالم» در شماره ششم ماه رجب ۱۳۲۷ ق، واکنش های شدیدی در تهران برانگیخت. در پی درخواست وزارت معارف از عدلیه، کاشانی محاکمه شد و روزنامه را برای همیشه تعطیل کردند (صدرهاشمی، ۱۳۶۴: ۲۱۱/۲ و ۲۱۲).

روزنامه صبح صادق در تهران، به مدیریت و صاحب امتیازی مرتضی قلی خان مؤیدالممالک، در سال ۱۳۲۵ ق تأسیس شد. مؤیدالممالک در طول فعالیت مطبوعاتی، نشریات دیگری مانند پلیس ایران و ارشاد را منتشر کرد. پس از به توپ بسته شدن مجلس، به خارج از کشور رفت و در سال ۱۳۳۷ ق درگذشت (جلالی، ۱۳۸۹: ۶۷؛ شعبانی، ۱۳۷۹: ۱۱۷ و ۱۱۸؛ سلماسی زاده و غفارزاده، ۱۴۰۲: ۹۰ و ۹۱). صبح صادق با رویکردی سیاسی، به سردبیری میرزا علی خان زنجانی و مدیریت مهدی قلی خان مؤید دیوان، از روزنامه های مهم پس از صدور فرمان مشروطیت بود که در روز به توپ بستن مجلس، برای همیشه تعطیل شد (صدرهاشمی، ۱۳۶۴: ۳/۲۶۸). نخستین شماره آن در چهار صفحه، به قطع وزیری بزرگ، با چاپ سربی در مطبعه شاهنشاهی و به مدیریت عبدالله قاجار، در تاریخ یکشنبه ۲۳ صفر ۱۳۲۵ ق منتشر شد. این روزنامه، به جز

جمعه‌ها، هر شب چاپ می‌شد و عنوان «یومیه» در بالای صفحه نخست درج شده بود. عبارت «هو الموید» به نشانه استمداد از خداوند و اشاره به نام مؤیدالممالک، و جمله «صبحکم الله بالخير و العافیه» نیز در زیر عنوان روزنامه چاپ شد. مطالب صبح صادق پس از سرمقاله، شامل مکتوب، اخبار داخله، صورت مذاکرات مجلس و اخبار خارجه بود (همان، ۱۰۲ و ۱۰۳). این روزنامه، پس از مجلس و پیش از سایر نشریات، در انتشار اخبار و صورت مذاکرات مجلس پیشگام بود و به سبب انتشار منظم، جایگاه ویژه‌ای در میان مطبوعات مشروطه داشت. از نخستین شماره، ستون ثابتی برای اعلام روزانه قیمت ارزاق و مایحتاج عمومی اختصاص یافت. مشی صبح صادق برخلاف برخی مطبوعات، میانه‌رو بود و در مقاله‌ها، گروه‌های مختلف را به اتفاق دعوت می‌کرد. مهم‌ترین تغییر در روند انتشار روزنامه، تغییر مدیریت آن بود. میرزا علی‌خان زنجانی از شماره ۱۷۵ به عنوان نگارنده، در کنار مدیریت معرفی شد و از شماره ۲۱۰، مرتضی‌قلی‌خان مؤیدالممالک جای خود را به برادرش، مهدی‌قلی‌خان مؤید دیوان داد. صبح صادق با توزیع سراسری، انتشار روزانه و تیراژ متوسط سه‌هزار نسخه، از نشریات با استقبال متوسط به بالا محسوب می‌شد؛ در حالی که روزنامه‌هایی مانند حبل‌المتین با تیراژ حدود هفت هزار نسخه، در زمره مطبوعات پرتیراژ قرار داشت (یومیه صادق، ۱۳۸۴: ۸، ۱۱ و ۱۳). در عصر ناصری شماره‌ها و نسخه‌های تعدادی از مطبوعات با یکدیگر تفاوت داشتند. روزنامه ملت سنیه ایران دوبار با نمره ۱ به چاپ رسید. در عصر مظفیری نیز، ادیب‌الممالک فراهانی دوبار روزنامه ادب را با نمره ۲ منتشر کرد. روزنامه صبح صادق پس از صدور فرمان مشروطیت، دوبار با محتوای متفاوت و نمره ۴۸ منتشر شد (قاسمی، ۱۳۸۵: ۲۲۶-۲۲۹؛ صبح صادق، ۱۳۲۵ق، ش ۴۸، ۱؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۴۹: ۱).

۴. حوادث سیاسی و اجتماعی ولایت خمسه در روزنامه‌های حبل‌المتین تهران و صبح صادق

روزنامه حبل‌المتین تهران از ابتدای تأسیس، از شماره‌های نخستین، اخبار تحولات ولایت خمسه را منعکس می‌کرد. این نشریه در همان ماه‌های ابتدایی بحران زنجان در ماه ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق، نامه‌ای از طرفداران ملاقربانعلی در انتقاد از رهبران مشروطه

زنجان را با عنوان «مکتوب شهری» چاپ کرد. در این مقاله اعضای انجمن ولایتی و رهبران مشروطه نظیر میرزا ابوالمکارم موسوی، سید محمد مجتهد، نایب‌الصدر و محمد-اسماعیل امین‌التجار مورد انتقاد قرار گرفتند (حبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۵، ۳ و ۴). در ادامه، خلاصه مذاکرات مجلس پیرامون اغتشاشات ولایت خمسه، تحصن تجار مشروطه‌خواه در تلگرافخانه و اعتراض نسبت به مشی سیاسی وزیر جنگ و مظفرالدوله منتشر شد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۰، ۴). در شماره‌های بعدی، مقاله‌ای با عنوان «سبب انقلاب»، به ضعف وزارت جنگ در مهار مظفرالدوله پرداخت (حبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۲۵، ۱ و ۲). با تشدید درگیری‌ها میان سعدالسلطنه، حاکم ولایت خمسه و ملاقربانعلی، روزنامه به انتشار اخبار مربوط به این نزاع و تلگراف شیخ فضل‌الله نوری به ملاقربانعلی اقدام کرد. اعزام قشون خمسه و تلگراف جهان‌شاه‌خان امیرافشار در اطاعت از دولت نیز در این برهه منتشر شد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۵۸، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۶۸، ۵). با افزایش تنش میان سعدالسلطنه و ملاقربانعلی، روزنامه گزارش‌های ارسالی از زنجان درباره علت شروع حوادث و کشته‌شدن حاکم را به‌طور مبسوط پیگیری کرد و نامه‌های زنجان‌های مقیم تهران از صنف تجار در واکنش به جنایات عثمانی‌ها در نوار مرزی کشور را منتشر کرد (حبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۷۳، ۳ و ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۸۵، ۳). قتل حاکم ولایت خمسه یکی از مهم‌ترین حوادث این برهه بود که مقاله‌ای با عنوان طعنه‌آمیز «وقوع نهی از معروف و امر به منکر در زنجان»، به این موضوع پرداخت (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۹۲، ۳ و ۴). در ماه‌های پس از قتل حاکم، حبل‌المتین تهران به معرفی عوامل اغتشاش و فعالیت‌های آن‌ها در تهران و زنجان پرداخت؛ همچنین، مذاکرات مجلس درباره مظالم امیرافشار و اسعدالدوله در روستاهای ولایت خمسه منتشر شد. مقاله احمد زنجان‌ی درباره اختلافات ملکی با ذوالفقارخان اسعدالدوله و نامه‌های روستاییان به مجلس، در همین راستا بود (حبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۱۴۴، ۱-۳؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۴۷: ۴). در شرایطی که مخالفان مشروطه در زنجان قدرت داشتند و خوانین در نواحی اطراف موجب آوارگی مردم بودند، نامه‌های انتقادی علیه ملاقربانعلی، امیرافشار، اسعدالدوله و مظفرالدوله در روزنامه چاپ می‌شد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۵۰، ۳؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۷۱، ۳ و ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق،

ش ۱۸۵، ۳ و ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۸۷، ۳ و ۴؛ در مقابل، اقدامات مثبت مشروطه‌خواهان زنجان، مانند بخشش حقوق دیوانی از سوی سیدمرتضی ملک‌التجار نیز مورد توجه قرار گرفت (حبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۱۷۳، ۴). انجمن ولایتی زنجان در این دوره تلگراف‌هایی به مجلس و در اعتراض به عملکرد خوانین فرستاد که در حبل‌المتین تهران منتشر شد. روزنامه همچنین عرایض روستاییان را با ذکر نام روستاها و شاکیان (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۸۹، ۶؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۹۰، ۴) و نامه‌های انجمن‌های اتحادیه طلاب تهران و انجمن ولایتی زنجان درباره وضعیت ایلات و داوری در مورد خوانین را درج کرد. عریضه اهالی خلخال که در خیابان‌های طارم و زنجان متواری بودند، به چاپ رسید (حبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۲۰۵، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۱۶، ۳ و ۴). در راستای رعایت عدالت خبری، نامه دفاعیه منیع‌الدوله، فرزند اسعدالدوله نیز چاپ شد. شکایت‌های روزانه مردم زنجان نزد ملاقربانعلی زنجان، از دیگر مطالب این نشریه بود (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۱۷، ۳-۴؛ همان، ۱۳۲۶ق، ش ۴۳، ۶).

در همین دوره، روزنامه صبح صادق نیز به مسائل زنجان توجه داشت. به نظر می‌رسد، حضور میرزا علی زنجان در تحریریه روزنامه، در این امر بی‌تأثیر نبوده است. مؤیدالسلطنه، رئیس تلگرافخانه زنجان در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵ق، غالباً تلگراف‌های گروه‌های زنجان را به نشریاتی چون صبح صادق ارسال می‌کرد (صبح صادق، ۱۳۲۵ق، ش ۵، ۲ و ۳). از بیم مخالفان، نامه‌های انتقادی مشروطه‌خواهان زنجان بیشتر با اسامی مستعار منتشر می‌شدند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۵۸، ۲ و ۳). موضوع قتل سعدالسلطنه، روابط شیخ فضل‌الله نوری با ملاقربانعلی و تلگراف‌های متقابل آنان، در این روزنامه بازتاب داشت (صبح صادق، ۱۳۲۵ق، ش ۷۳، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۷۵، ۳؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۷۸، ۳). مطالبی نیز درباره حقوق قشون خمسه و گزارش معاون سعدالسلطنه در چگونگی کشته شدن حاکم زنجان منتشر شد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۱۰، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۱۱، ۳ و ۴). همانند حبل‌المتین تهران، صبح صادق نیز نامه‌هایی درباره ظلم خوانین در غصب اراضی و اموال مردم منتشر کرد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۷۰، ۲ و ۳). درخواست ایلات خمسه از مجلس در تعیین تعدادی نماینده از بین ایلات برای

برقراری امنیت و حمل و نقل آسان و جلوگیری از اغتشاش و ناامنی‌ها، از جمله مسائلی بودند که در صبح صادق مطرح شدند. به عقیده نمایندگان ایلات، با این کار از سلطه برخی از رؤسای ایلات که سال‌ها خون تابعین را مکیده بودند، جلوگیری می‌شد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۰۳، ۲ و ۳). ورود فخرالملک اردلان، حکمران جدید خمسه و رسیدگی به امور امنیتی نیز در روزنامه بازتاب یافت؛ از جمله مباحث اجتماعی مهم، پرونده قرض شیخ ابراهیم دیزجی بود که به اطلاع عموم رسید (همان، ۱۳۲۶ق، ش ۵۲، ۳). در ماه‌های پس از قتل سعدالسلطنه، اقتدار ملا قربانعلی در زنجان و پناهندگی یک قاتل به محکمه او، مورد توجه قرار گرفت (همان، ۱۳۲۶ق، ش ۵۲، ۳؛ همان، ۱۳۲۶ق، ش ۶۷، ۲). گزارش‌هایی درباره دزدی در راه‌های طارم و تلاش شیرعلی‌خان و قره‌سوران‌ها برای بازگرداندن اموال نیز منتشر شد. نامه انجمن ولایتی درباره تلاش‌های فخرالملک اردلان و اقدامات میرزا عبدالمحمدخان سرتیپ در برقراری نظم و امنیت، از دیگر مطالب مهم این دوره بود (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۷۷، ۲؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۱۴، ۳ و ۴). مذاکرات مجلس درباره اغتشاشات زنجان، قتل و غارت خوانین و سخنان شیخ ابراهیم زنجانی در ضرورت محاکمه خوانین با حضور وکلا نیز در روزنامه درج شد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۱۴: ۲؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۱۵، ۲). صبح صادق همچنین اخبار متفرقه‌ای از زنجان، از جمله ورود سید محمد مجتهد به خانه شیخ ابراهیم زنجانی در تهران و درخواست از وطن پرستان تهرانی برای پذیرایی از صدرالاسلام زنجانی را منتشر کرد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۴، ۲؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۰۳، ۳).

۵. واکاوی و تأمل در جهت‌گیری دو روزنامه پیرامون حوادث ولایت خمسه

۵-۱. روزنامه حبل‌المتین تهران

در بررسی جهت‌گیری روزنامه حبل‌المتین تهران نسبت به حوادث ولایت خمسه، این روزنامه از نخستین شماره‌های خود، به‌طور مستمر و با ساختاری متنوع، به بازنمایی تحولات ولایت خمسه پرداخت. سیدحسن کاشانی، وکیل مرکزی روزنامه در تهران و بشارت‌الملک، رئیس پست‌خانه مبارکه، به‌عنوان وکیل انتشارات در زنجان، نقش مهمی در انتقال اخبار و نامه‌ها ایفا کردند (حبل‌المتین کلکته، ۱۳۲۲ق، ش ۱، ۲۰).

نخستین شماره مرتبط با زنجان در تاریخ ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵ق و آخرین مورد در ۱۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ق منتشر شد. محتوای این مطالب را می توان در هفت قالب اصلی شامل نامه، تلگراف، مقاله، آگهی، اصلاحیه، صورت مذاکرات مجلس و ضمیمه دسته بندی کرد. جدول زیر توزیع فراوانی این قالب ها را نشان می دهد.

(جدول-۱): توزیع فراوانی به لحاظ مسائل درج شده ولایت خمره در روزنامه حبل المتین تهران

تعداد	توزیع فراوانی	تعداد
۱۳	نامه	۱
۶	تلگراف	۲
۳	مقاله	۳
۱	آگهی	۴
۱	اصلاحیه	۵
۴	مذاکرات مجلس شورای ملی	۶
۲	ضمیمه (توضیحات اضافی)	۷

۵-۱-۱. نامه ها

نامه های ارسالی از زنجان با عناوینی چون «مکتوب شهری»، «مکتوب از زنجان»، «گزارش» و «تظلم نامه» منتشر می شدند و بیشتر با حروف درشت و محتوای مبسوط همراه بودند. این نامه ها از یک سو شکایت های طبقه فرودست و متوسط شهری از خوانین را منعکس می کردند و از سوی دیگر، دفاعیه هایی از سوی خوانین خطاب به شخصیت هایی چون امام جمعه خویی ارائه می شدند. نامه ها بیشترین سهم را در بازنمایی وقایع زنجان داشتند و نشان دهنده تنوع گروه های اجتماعی و سیاسی درگیر بودند (حبل المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۵، ۳ و ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۷۳: ۳ و ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۹۲، ۳ و ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۰۶، ۳ و ۴).

(جدول-۲): موضوعات مطرح شده در نامه ها

تعداد	مباحث موجود در نامه ها	تعداد
۳	سیاسی	۱
۱۱	اجتماعی و امنیتی	۲
۱	مذهبی	۳

(جدول-۳): گروه‌های نام برده شده در نامه‌ها

تعداد	گروه‌های مختلف در نامه‌ها	تعداد
۳	علمای مخالف مشروطه	۱
۱	علمای طرفدار مشروطه	۲
۸	خوانین	۳
۵	الواط و اشرار	۴
۲	ایلات شاهسون	۵
۱	تجار طرفدار مشروطه	۶
۱	کارگزاران دولتی	۷
۱	نمایندگان خمسه	۸

۵-۱-۲. تلگراف‌ها

تلگراف‌ها بخش مهمی از ارتباطات فوری و رسمی را تشکیل می‌دادند؛ ازجمله تلگراف شیخ فضل‌الله نوری از حرم عبدالعظیم به ملاقربانعلی، تلگراف‌های انجمن ولایتی زنجان به مجلس و تلگراف‌هایی دربارهٔ تعدیات قشون عثمانی در مرزها. این تلگراف‌ها بیشتر بر مسائل امنیتی و اجتماعی تمرکز داشتند و نقش مهمی در اطلاع‌رسانی بحران‌ها ایفا کردند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۵۸، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۶۸، ۵؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۸۵، ۳؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۴۴، ۲).

(جدول-۴): محتوای تلگراف‌ها

شماره	محتوای تلگراف‌ها	تعداد
۱	سیاسی	۱
۲	مأموریت	۱
۳	امنیتی و اجتماعی	۴

(جدول-۵): گروه‌های نام برده شده در تلگراف‌ها

شماره	نهادهای مختلف در تلگراف‌ها	تعداد
۱	دولت	۱
۲	مردم	۱
۳	انجمن اتحادیه علما و طلاب	۱
۴	مجلس شورای ملی	۲
۵	نامشخص	۱

۳-۱-۵. مقاله‌ها

سه مقاله منتشر شده درباره زنجان، با رویکردی انتقادی به علل بی‌نظمی و ناامنی پرداختند. مقاله‌ای درباره مظفردوله، رئیس قشون خمسه، به روابط پنهانی او با دربار اشاره داشت. مقاله دوم، علما، خوانین و اشرار شهری را نقد کرد و مقاله سوم، عملکرد سعدالسلطنه را زیر سؤال برد. این مقاله‌ها نشان‌دهنده تلاش روزنامه برای تحلیل ساختاری بحران زنجان بودند (جبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۲۵، ۱ و ۲؛ ۱۳۲۵ق، ش ۱۵۰: ۳؛ همان، ۱۳۲۶ق، ش ۳۶، ۷-۵).

(جدول-۶): مباحث موجود در مقالات

شماره	مباحث موجود در مقالات	تعداد
۱	نظامی	۱
۲	اجتماعی	۱
۳	امنیتی	۱

(جدول-۷): گروه‌های اجتماعی نام برده شده در مقالات

شماره	گروه‌های اجتماعی در مقالات	تعداد
۱	خوانین	۲
۲	علما	۱
۳	اشرار و الواط شهری	۱
۴	حکمران	۱

۴-۱-۵. آگهی

تنها آگهی مرتبط با زنجان، درباره اقدام سیدمرتضی ملک‌التجار زنجانی در بخشش حقوق دیوانی بود که در راستای حمایت از دولت مشروطه انجام شد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۰۶، ص ۵؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۷۳، ۴). این آگهی، بازنمایی مثبتی از نقش نخبگان زنجانی در حمایت از مشروطه ارائه داد.

۵-۱-۵. اصلاحیه

در راستای رعایت انصاف خبری، روزنامه گزارشی درباره صغیرآقا و نعمت‌الله، از اشرار زنجان را اصلاح کرد. این افراد با نفوذ مظفردوله و سیدابوطالب سلطانیه بدون مجازات به زنجان بازگشته بودند؛ اما پس از حضور در دفتر روزنامه، اصلاحیه‌ای منتشر کردند و از خوانندگان پوزش خواستند (جبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۹۲، ۳ و ۴؛ همان، ۱۳۲۵، ش ۱۰۶، ۵).

| بازنمایی ولایت خمسه در نشریات عصر مشروطه؛ مطالعه تطبیقی و تحلیل محتوای ... | ۱۷۵

۵-۱-۶. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی

چهار نوبت مذاکرات مجلس درباره زنجان در روزنامه منتشر شد. این مذاکرات شامل بررسی اغتشاش‌ها، ظلم جهان‌شاه‌خان امیرافشار، غصب زمین‌ها و اختلافات با اسعدالدوله بود. این بخش‌ها نشان‌دهنده پیوند میان مطبوعات و نهادهای رسمی در بازنمایی بحران‌های محلی بودند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۰، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۴۴، ۲؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۴۷، ۴).

۵-۱-۷. ضمیمه‌ها (پیوسته‌ها)

دو ضمیمه مهم درباره قتل سعدالسلطنه و مظالم خوانین منتشر شد. در یکی از آن‌ها، روزنامه با استناد به «عالم اسلامیت»، خواستار رسیدگی به شکایت‌های مردم شد و از اولیای امور درخواست تحقیق و مجازات ظالم را کرد. این لحن، نشان‌دهنده جهت‌گیری اخلاقی و دینی روزنامه در مواجهه با بحران‌های اجتماعی بود (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۹۲، ۳ و ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ۱۷۸، ۳ و ۴).

(جدول-۸): مسائل و مباحث موجود در ضمیمه‌ها

تعداد	مسائل و مباحث ضمیمه‌ها	تعداد
۲	اجتماعی (امنیتی)	۱

(جدول-۹): گروه‌های مختلف نام برده شده در ضمیمه‌ها

تعداد	گروه‌های مختلف در ضمیمه‌ها	تعداد
۱	اشرار قشون خمسه	۱
۱	خوانین خمسه	۲

۲-۵. روزنامه صبح صادق

روزنامه صبح صادق از جمله جرایدی بود که در آغاز انتشار در عصر مشروطیت، رخدادهای ولایت خمسه را به‌طور مستمر دنبال کرد. مطالب مربوط به زنجان از راه‌های مختلف، از جمله تلگراف، نامه، گزارش‌های مردمی و اخبار رسمی، به دفتر روزنامه ارسال می‌شد. نخستین شماره مرتبط با زنجان در تاریخ چهارشنبه ۲۶ صفر ۱۳۲۵ق و آخرین شماره پنج‌شنبه ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ق منتشر شد. محتوای این مطالب

را می‌توان در هفت قالب اصلی آگهی، نامه، مذاکرات مجلس، اخبار، تلگراف، مقاله و پیوست دسته‌بندی کرد.

(جدول-۱۰): توزیع فراوانی در روزنامه صبح صادق پیرامون مسائل ولایت خمسه

شماره	توزیع فراوانی	تعداد
۱	آگهی	۴
۲	نامه	۱۲
۳	مذاکرات مجلس شورای ملی	۶
۴	اخبار	۱
۵	تلگراف	۷
۶	مقاله	۱
۷	پیوست (توضیحات اضافی)	۴

۵-۲-۱. آگهی

آگهی‌های مرتبط با زنجان در صبح صادق، برخلاف جیل‌المتین تهران که بیشتر رسمی و اداری بودند، تنوع موضوعی بیشتری داشتند. از خبر ورود سیدمحمد مجتهد به خانه شیخ ابراهیم زنجانی در تهران تا مطالبه حقوق فوج زنجان با درج بیت شعر و درخواست پذیرایی از صدرالاسلام زنجانی توسط مجاهدان تهرانی را می‌توان برشمرد. واپسین آگهی درباره تلگراف‌های جهان‌شاه‌خان بود که به دلیل تعطیلات به چاپ نرسید و وعده انتشار آن نیز عملی نشد (صبح صادق، ۱۳۲۵ق، ش ۴، ۲؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۰۱، ۳؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۰۳، ۳؛ همان، ۱۳۲۶ق، ش ۶، ۳). این موارد نشان‌دهنده تلاش روزنامه برای حفظ ارتباط با نخبگان زنجانی و بازتاب مسائل روزمره آنان بود.

(جدول-۱۱): موضوعات مطرح شده در آگهی‌ها

شماره	مباحث موجود در آگهی‌ها	تعداد
۱	شخصی	۲
۲	اقتصادی (مطالب حقوق)	۱
۳	امنیتی	۱

(جدول-۱۲): گروه‌های مختلف مطرح شده در آگهی‌ها

شماره	گروه‌های مختلف در آگهی‌ها	تعداد
۱	علما	۲
۲	قشون خمسه	۱
۳	خوانین	۱
۴	مردم	۱

۵-۲-۲. نامه‌ها

نامه‌ها مفصل‌ترین بخش صبح صادق درباره زنجان بودند و طیف وسیعی از مسائل سیاسی، امنیتی، حقوقی و شخصی را دربرمی‌گرفتند. این نامه‌ها بیشتر از سوی مشروطه‌خواهان و با عنوان «مکتوب» منتشر می‌شدند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۵۸، ۲ و ۳)؛ موضوعاتی چون قتل سعدالسلطنه، شورش‌های ایلات، دفاعیه امیرافشار، منازعه عبدالله صراف و وزیرهمایون و اعتراض جهان‌شاه‌خان به انتشار تصویر فکاهی، در این بخش مطرح شدند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۱۰، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۰۹، ۳ و ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۲۲، ۲ و ۳؛ همان، ۱۳۲۶ق، ش ۸، ۴). این تنوع نشان‌دهنده بازبودن فضای روزنامه برای انعکاس دیدگاه‌های متضاد بود.

(جدول-۱۳): مباحث موجود در نامه‌ها

شماره	مباحث موجود در نامه‌ها	تعداد
۱	امنیتی	۵
۲	اجتماعی	۱
۳	حقوقی	۴
۴	شخصی	۱

(جدول-۱۴): گروه‌های نام برده شده در نامه‌ها

شماره	گروه‌های موجود در نامه‌ها	تعداد
۱	علما و طلاب	۴
۲	خوانین	۶
۳	قشون خمسه	۲
۴	گروه‌های مختلف شهری	۳
۵	رؤسای ایلات	۱
۶	حکمران	۱

۳-۲-۵. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی

صبح صادق شش بار صورت مذاکرات مجلس شورای ملی را درباره زنجان منتشر کرد. این مذاکرات شامل قتل سعدالسلطنه، روابط شیخ فضل الله نوری با ملا قربانعلی و ظلم جهان شاه خان به ایلات و روستاییان بود؛ برخلاف حبل المتین تهران که بیشتر به تلگراف های رسمی و خلاصه مذاکرات می پرداخت، صبح صادق تلاش کرد با برجسته کردن نقش نمایندگان و طبقات مختلف، فضای مجلس را به خوانندگان نزدیک تر کند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۶۹، همان، ۱۳۲۵ق، ش ۷۳، همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۱۴، ۳و۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۵۶، ۱).

(جدول-۱۵): مباحث موجود در صورت مذاکرات مجلس

شماره	مباحث موجود در صورت مذاکرات مجلس	تعداد
۱	امنیتی	۳
۲	سیاسی	۲
۳	حقوقی	۱

(جدول-۱۶): گروه های مختلف در صورت مذاکرات مجلس

شماره	گروه های مختلف در صورت مذاکرات مجلس	تعداد
۱	علما و طلاب	۳
۲	حکمران زنجان	۲
۳	گروه های شهری، روستایی و ایلی	۲
۴	خوانین	۳
۵	رییس مجلس (احتشام السلطنه)	۱

۴-۲-۵. اخبار

تنها خبر منتشر شده درباره زنجان، گزارشی از نزاع میان سعدالسلطنه و ملا قربانعلی بود که با عنوان «نزاع حاکم عرف و حاکم شرع» منتشر شد. این گزارش، برخلاف روایت های رسمی، به اختلاف بر سر دیوار موقوفه مسجد جامع اشاره داشت و نشان داد که روزنامه در بازنمایی حوادث، به روایت های فرعی نیز توجه دارد (همان، ۱۳۲۵ق،

ش ۷۵، ۳).

۵-۲-۵. تلگراف‌ها

هفت تلگراف درباره زنجان از دعوت شیخ فضل الله نوری برای مقابله با مشروطه (صبح صادق، ۱۳۲۵: ش ۷۸: ۳) تا قدردانی از فخرالملک اردلان و گزارش‌های امنیتی درباره اقتدار ملاقربانعلی و پناهندگی یک قاتل به خانه او در صبح صادق منتشر شد (همان، ۱۳۲۵: ش ۲۱۴: ۳ و ۴؛ ۱۳۲۶: ش ۶: ۲-۳). تلگراف‌هایی نیز در رفع شبهه از عملکرد انجمن ولایتی و نقد گزارش‌های نادرست به چاپ رسید (صبح صادق، ۱۳۲۶: ش ۵۲: ۳؛ ۱۳۲۶: ش ۶۴: ۴؛ ۱۳۲۶: ش ۶۷: ۲ و ۱۳۲۶: ش ۷۷: ۲). این تلگراف‌ها نشان‌دهنده تنوع منابع خبری و تلاش روزنامه برای حفظ بی‌طرفی نسبی در مواجهه با بحران‌ها بود.

(جدول-۱۷): موضوعات مطرح شده در تلگراف‌ها

شماره	مباحث موجود در تلگراف‌ها	تعداد
۱	سیاسی	۱
۲	امنیتی	۵
۳	تبیینی (رفع شبهه)	۱

(جدول-۱۸): گروه‌های مورد اشاره در تلگراف‌ها

شماره	گروه‌های مورد اشاره در تلگراف‌ها	تعداد
۱	علما	۳
۲	حاکمان (سعدالسلطنه و فخرالملک)	۳
۳	رئیس نظمیه	۱
۴	وکیل خمسه (شیخ ابراهیم زنجانی)	۱
۵	خوانین	۴
۶	قشون خمسه	۲
۷	قره‌سوران‌ها	۱
۸	سایر گروه‌ها	۲

۵-۲-۶. مقاله

تنها مقاله منتشر شده با عنوان تأمل برانگیز «زنده بی جان اهالی زنجان»، به نقد انزواطلبی و خمودی مردم پرداخت. نویسنده، بدون درج نام، از ملاقربانعلی خواست تا با تدبیر و

حکمت، مردم را به اتفاق و بیداری دعوت و اساس مشروطیت را در زنجان تقویت کند. این مقاله، برخلاف لحن انتقادی حبل‌المتین تهران، رویکردی اصلاح‌گرانه و دعوت‌محور داشت (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۳۹، ۳ و ۴).

۷-۲-۵. پیوست (توضیحات اضافی)

چهار ضمیمه دربارهٔ زنجان در صبح صادق منتشر شد. در این پیوست‌ها، روزنامه به دفاع از مردم در برابر خوانین پرداخت و حتی تهدید کرد که در صورت ادامهٔ ظلم، اطلاعات محرمانه را افشا خواهد کرد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۹۵، ۲؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۸۹، ۵ و ۶؛ ۱۳۲۵ق، ش ۲۰۹، ۳ و ۴)؛ همچنین، در دفاعیهٔ وزیرهمایون، روزنامه جانب حکمران را گرفت و خدمات او را برشمرد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۲۲، ۳ و ۴). این پیوست‌ها نشان‌دهندهٔ تلاش روزنامه برای ایفای نقش داور میان مردم و قدرت‌های محلی بود.

(جدول-۱۹): موضوعات مطرح‌شده در پیوست‌ها

شماره	مباحث موجود در پیوست‌ها	تعداد
۱	امنیتی	۲
۲	حقوقی	۲

(جدول-۲۰): گروه‌های مورد اشاره در پیوست‌ها

شماره	گروه‌های مورد اشاره در پیوست‌ها	تعداد
۱	خوانین	۳
۲	مردم (ایلات و روستاییان)	۱
۳	حکمران	۱

محتوای روزنامه‌های حبل‌المتین تهران و صبح صادق در بازنمایی حوادث سیاسی و اجتماعی ولایت خمسه، نشان داد که هر دو نشریه با حساسیت بالا و استمرار خبری، به بحران‌ها پرداختند؛ اما تفاوت در سبک نگارش، جهت‌گیری سیاسی و نوع مخاطب‌سازی، آن‌ها را به دو قطب مکمل در فضای مطبوعاتی عصر مشروطه بدل کرد. حبل‌المتین تهران با رویکردی انتقادی و ساختارگرا، بیشتر به تحلیل علل اغتشاش، نقد عملکرد خوانین و افشای روابط پنهان میان کارگزاران دولتی و عناصر محلی پرداخت. قالب‌های پرحجم نامه، تلگراف و مقاله در این روزنامه، نشان‌دهندهٔ تمرکز بر بازنمایی

شکاف‌های قدرت و تضادهای اجتماعی بود؛ درمقابل، صبح صادق با لحن دعوت‌گر و اصلاح‌طلب تلاش کرد، نقش میانجی میان مردم، مجلس و حکام ایفا کند. نامه‌های مشروطه‌خواهان، گزارش‌های مردمی و پیوست‌هایی با امضای محفوظ، گواهی بر تلاش این روزنامه برای حفظ بی‌طرفی نسبی و دعوت به آرامش بودند؛ درحالی‌که حبل‌المتین تهران بیشتر از منظر ساختاری و سیاسی به بحران ولایت خمسه می‌نگریست، صبح صادق با برجسته‌سازی چهره‌های محلی، انعکاس دغدغه‌های روزمره و حتی درج اشعار در آگهی‌ها، به مخاطب شهری و متوسط نزدیک‌تر بود. این تفاوت در سبک و جهت‌گیری، بازتابی از تنوع مطبوعاتی عصر مشروطه و نشان‌دهنده چندصدایی بودن گفتمان مشروطه در مواجهه با بحران‌های مناطق چون ولایت خمسه بود.

۶. سبک نگارش و مواضع نشریات حبل‌المتین تهران و صبح صادق در مواجهه با حوادث ولایت خمسه

در بررسی سبک نگارش و مواضع دو روزنامه حبل‌المتین تهران و صبح صادق نسبت به بحران‌های ولایت خمسه، هر دو نشریه در سال‌های آغازین مشروطه، با حساسیت بالا و رویکردی کمابیش میانه‌رو، به بازنمایی رخداد‌های زنجان پرداختند؛ اما تفاوت در لحن، میزان انتقاد و نحوه مواجهه با منابع خبری، آن‌ها را در دو مسیر تحلیلی متمایز قرار داد. حبل‌المتین تهران در آغاز مشروطه، با انتشار نامه‌ها و تلگراف‌های متنوع، سیاستی مبتنی بر مماشات و ایجاد اتفاق میان گروه‌های سیاسی و اجتماعی را دنبال کرد. در مواجهه با اغتشاشات و نارسایی‌های اجرایی، روزنامه این بحران‌ها را ناشی از «اختلاف کلمه و سردرگمی مردم در تطبیق با نظم جدید دانست» (حبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۳، ۴). این موضع، نشان‌دهنده تلاش روزنامه برای تبیین بحران نه به‌عنوان تقصیر گروهی خاص، بلکه به‌مثابه پیامد طبیعی گذار سیاسی بود؛ با این حال، حبل‌المتین تهران در انتشار نامه‌های مخالفان انجمن ولایتی، ازجمله طرفداران ملا قربانعلی و میرزا ابوالمکارم، از درج توصیف‌های تند و صفات منفی مانند «حرکت وحشیانه» نیز ابایی نداشت (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۴، ۳ و ۴). نزدیکی نسبی برخی چهره‌ها مانند سید تقی سلطانیه به روزنامه، در کنار انتشار مقاله‌های مشروطه‌خواهان تندرو، نشان‌دهنده تنوع منابع خبری و تلاش برای حفظ توازن بود. یکی از ویژگی‌های مهم حبل‌المتین، پذیرش

خطا و اصلاح گزارش‌های نادرست بود. در جریان قتل سعدالسلطنه، ابتدا با استناد به اخبار نادرست، انتقاد شد؛ اما در شماره‌های بعد با انتشار مقاله‌ای با عنوان «وقوع نهی از معروف و امر به منکر در زنجان»، موضع روزنامه تغییر کرد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۵، ۲)؛ همچنین، در مورد گزارش نادرست دربارهٔ مراجعت صغیرآقا و نعمت‌الله، روزنامه با عنوان «تردید»، به تصحیح پرداخت و از خبرنگاران خواست پیش از ارسال مطالب، تحقیق کنند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۰۶، ۵؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۹۲، ۳ و ۴). این رویکرد، نشان‌دهندهٔ تعهد حرفه‌ای روزنامه به صحت اخبار و مسئولیت‌پذیری در برابر مخاطب بود. در مواجهه با خطرهای جانی و مالی، حب‌المتمین تهران برای محافظت از نویسندگان مقاله‌های انتقادی، از عبارت «امضا محفوظ» استفاده می‌کرد؛ باوجود این، از انتشار نقدهای تند علیه علما و خوانین خودداری نمی‌کرد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۴۴، ۳ و ۴). در مقاله‌ای با عنوان «تملق تا چند؟» نوشتند: «... زنجان و خمسه را هرزگی‌ها و شرارت‌های یک خان و یک آخوند تباه ساخته، طهران را شبیه تاراج‌گاه چند دسته الواط قرار داده، قم را تیول متولی‌باشی سابق نموده...». در شماره‌های بعد این انتقادات تند و بی‌پروا بود (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۵۰، ۳؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۸۵، ۳ و ۴). این سیاست روزنامه دربارهٔ خوانینی نظیر اسعدالدوله نیز جاری بود (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۷۸، ۳ و ۴). این لحن، نشان‌دهندهٔ گذار روزنامه از مفاشات اولیه به موضع‌گیری صریح‌تر در برابر قدرت‌های محلی است؛ باوجود این انتقادات، روزنامه عرصهٔ پاسخ‌گویی را نیز باز گذاشت. دفاعیهٔ حسین‌قلی خان منیع‌الدوله، فرزند اسعدالدوله در پاسخ به هجمه‌ها، در کنار نامهٔ آن‌ها به امام‌جمعهٔ خویی منتشر شد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۰۵، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۱۰، ۳ و ۴)؛ همچنین، نامهٔ انتقادی عبدالرحیم زنجان‌ی دربارهٔ عملکرد وکلای خمسه در مجلس، با پیشنهادهایی برای بهبود امور مالیه، در روزنامه درج شد (همان، ۱۳۲۶ق، ش ۴۸، ۶ و ۷). این سیاست دوسویه، نشان‌دهندهٔ تلاش روزنامه برای حفظ عدالت خبری و توازن در بازنمایی منازعات محلی بود.

در سوی دیگر، صبح صادق در سال‌های ابتدایی مشروطه، نامه‌های مخالفان استبداد را با امضای محفوظ و حروف جداگانه منتشر کرد. رویکرد مقاله‌ها بیشتر انتقادی بود و بر برتری جبههٔ استبداد در زنجان تأکید داشت (صبح صادق، ۱۳۲۵ق، ش ۵۸، ۲ و ۳)؛

| بازنمایی ولایت خمسه در نشریات عصر مشروطه؛ مطالعه تطبیقی و تحلیل محتوای ... | ۱۸۳

برخلاف روایت غالب درباره قتل سعدالسلطنه، یکی از مقاله‌ها این واقعه را ناشی از منازعه ملکی دانست (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۷۵، ۳). در ادامه، روزنامه به معاون حضرت، نایب سعدالسلطنه اجازه داد تا گزارش مفصلی در دفاع از عملکرد حاکم کشته شده ارائه کند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۱۰، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۱۱، ۴و۳). از منظر سبک نگارش، صبح صادق در مقاله‌هایی چون «زنده بی جان اهالی زنجان»، با لحنی دعوت‌گر، علمای محلی را به صلح و آرامش فراخواند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۳۹، ۳و۴)؛ درمقابل، انجمن ولایتی در نامه‌ای، ملا قربانعلی را «شخص مخبط» خواند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۷۸، ۳). این تضاد در لحن، نشان‌دهنده تنوع دیدگاه‌ها و تلاش روزنامه برای انعکاس چندصدایی در فضای سیاسی زنجان بود. در شماره‌های بعد، صبح صادق با انتشار نامه‌هایی با عناوین تأثر برانگیز مثل «داد از ظالم»، به حمایت از گروه‌های روستایی و عشایری پرداخت (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۷۰، ۲ و ۳). برای رعایت بی‌طرفی، دفاعیه‌های امیرافشار نیز منتشر شد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۸۹، ۵). در کنار آن، روزنامه با اشاره به شکایت‌های مردمی، تهدید کرد که در صورت ادامه ظلم، حقایق را افشا خواهد کرد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۹۵، ۲؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۸۹، ۵ و ۶). این موضع، نشان‌دهنده تلاش روزنامه برای ایفای نقش میانجی و فشار اخلاقی بر خوانین بود. در ادامه این سیاست، نامه دفاعیه امیرافشار به امام جمعه خویی و مجلس شورای ملی نیز منتشر شد و روزنامه در پیوست آن نوشت: «دولت و ملت اشخاصی را که از دست امیرافشار متظلم هستند، به محکمه عدلیه دعوت کرده و به عرایض و تظلمات آن‌ها رسیدگی کند» (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۰۹، ۳ و ۴). این لحن، نشان‌دهنده تلاش روزنامه برای تبدیل رسانه به ابزار عدالت‌خواهی و اصلاح‌طلبی بود. این مواضع درباره عرایض زنجان‌ها از کارگزاران دولتی، ادامه داشت و نامه‌های هر دو جناح با پیوست‌هایی از سوی روزنامه، به چاپ رسید (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۲۲، ۳ و ۴).

هر دو روزنامه با حفظ نسبی بی‌طرفی، به انعکاس دیدگاه‌های متضاد پرداختند؛ اما حبل‌المتین تهران با گذار از مماشات به نقد صریح، و صبح صادق با حفظ لحن دعوت‌گر و میانجی‌گر، دو سبک متفاوت از مواجهه مطبوعاتی با بحران زنجان را

نمایندگی کردند. این تفاوت‌ها نه تنها در لحن و موضع‌گیری، بلکه در نحوه مواجهه با منابع، اصلاح خطاها و اجازه پاسخ‌گویی به طرفین منازعه نیز مشهود است.

(جدول-۲۱): مواضع نشریات جبل‌المتین تهران و صبح صادق در مواجهه با حوادث ولایت خمسه

تحلیل	کلمات و شواهد متنی	کدهای استخراج شده	مقوله
جبل‌المتین تهران: از لحن آرام، تاحدودی به لحن تهاجمی می‌رسد. صبح صادق: از ابتدا لحن نوشتاری آرام و دعوت‌گر دارد.	حرکت وحشیانه، تزویر، شرارت و غارت (جبل-المتین تهران) زنده‌بی‌جان اهالی زنجان، داد از ظالم (صبح صادق)	لحن مماشات‌آمیز، گذار به لحن تند، طعنه، افشاگری، ادبیات احساسی	سبک و نگارش
جبل‌المتین تهران: تهاجمی و انقلابی صبح صادق: معتدل و تحلیل‌گر	حمله به ملاقربانعلی، اسعدالدوله و امیرافشار (جبل‌المتین تهران) تحلیل منازعه ملکی در قتل سعدالسلطنه (صبح صادق)	نقد خوانین و علما، حمایت از مشروطیت	مواضع سیاسی و اجتماعی
هر دو روزنامه به صحت خبر اهمیت می‌دهند؛ اما شیوه متفاوت است. جبل‌المتین تهران: اصلاح خطا صبح صادق: بازتاب چندصدایی	اصلاح گزارش نادرست درباره مخالفان مشروطه (جبل‌المتین تهران) انتشار دفاعیه‌ها و روایت‌های متضاد (صبح صادق)	پذیرش خطا، اصلاح گزارش‌ها، هشدار به خبرنگاران، انتشار گزارش‌های متضاد	مواجهه با خبر
هر دو روزنامه امکان پاسخ‌گویی را فراهم می‌کنند؛ اما با رویکرد متفاوت. جبل‌المتین تهران: توازن همراه با حمله. صبح صادق: توازن همراه با میانجی‌گری	انتشار دفاعیه منیع‌الدوله و نامه‌های انتقادی علیه نمایندگان مجلس (جبل-المتین تهران) انتشار دفاعیه امیرافشار و شکایت‌های مردم (صبح صادق)	انتشار دفاعیه‌ها، درج نامه‌های انتقادی و چندصدایی	سیاست‌ها
جبل‌المتین تهران: تقابل مردم با مخالفان را برجسته می‌کند.	توصیف‌های تند علیه ملاقربانعلی و اسعدالدوله (جبل‌المتین تهران)	تصورسازی منفی از مخالفان، برجسته‌سازی مردم، دعوت به صلح	بازنمایی

تحلیل	کلمات و شواهد متنی	کدهای استخراج شده	مقوله
صبح صادق: نقش میانجی دارد.	دعوت به صلح میان علما (صبح صادق)		
هر دو روزنامه تعهد اخلاقی دارند؛ اما در حبل‌المتین تهران فشار تهاجمی است، در صبح صادق فشار نهادی-قانونی وجود دارد.	تهدید به افشاگری علیه خوانین (حبل‌المتین تهران) دعوت به رسیدگی عدلیه (صبح صادق)	افشاگری، فشار رسانه-ای، عدالت‌خواهی	چگونگی مدیریت اخبار

۷. میزان نفوذ و تأثیرگذاری دو نشریه در بازتاب حوادث ولایت خمسه

مخالفان و طرفداران مشروطه، روزنامه‌های حبل‌المتین تهران و صبح صادق را محل مرجعی برای بازتاب عقاید و نظرات خود می‌یافتند و سعی بر رسیدگی به آرا و انتقاداتشان داشتند. این دو نشریه در ماه‌های نخستین مشروطیت، به‌مثابه میدان عمومی منازعه گفتمانی عمل کردند؛ جایی که نیروهای سیاسی محلی، از راه رسانه، به تقابل یا دفاع از مواضع خود می‌پرداختند. در این میان، اطرافیان ملاقربانعلی، در راستای پیش‌برد اهداف و فشار به دشمنان، با انتخاب حبل‌المتین تهران، به انتقاد از سران مشروطه زنجان پرداختند (حبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۵، ۳ و ۴). این انتخاب، نشان‌دهنده اعتماد نسبی جریان ضد مشروطه به ظرفیت رسانه‌ای این روزنامه برای اثرگذاری بر افکار عمومی و نهادهای رسمی بود؛ از سوی دیگر، مشروطه‌خواهان نیز با مشاهده قشون ضد مشروطه به ریاست مظفرالدوله، با درج مقاله‌ای با عنوان «علت انقلاب»، در حبل‌المتین تهران تلاش کردند، جبهه استبداد را مهار کنند و از نفوذ ملاقربانعلی در زنجان بکاهند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۵، ۱ و ۲). این تقابل رسانه‌ای، نشان‌دهنده نقش دوگانه روزنامه‌ها در بازنمایی هم‌زمان دو قطب سیاسی متضاد است؛ علاوه بر این، با کشته شدن سعدالسلطنه، حاکم زنجان به دست مخالفان مشروطه، جرایدی نظیر حبل‌المتین تهران و صبح صادق، دولت و مجلس را در جریان حوادث قرار دادند. به نظر می‌رسد، باتوجه به این گزارش‌های مطبوعاتی و بازتاب آن در سطح جامعه، اندکی بعد فخرالممالک اردلان، حکمران میانه‌رو، با سیاست مماشات و تعدیل بحران، روانه زنجان شد و مشی و عملکردش به آرامش نسبی اوضاع انجامید (صبح صادق،

۱۳۲۵ق، ش ۱۱۱، ۳ و ۴؛ جبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۷۳، ۳ و ۴؛ رستمی، ۱۴۰۲: ۲۳۲). این تحول، نشان‌دهنده تأثیر غیرمستقیم رسانه‌ها در شکل‌گیری تصمیم‌های اجرایی و انتخاب کارگزاران محلی است. نفوذ و جایگاه روزنامه‌هایی نظیر جبل‌المتین تهران و صبح صادق به گونه‌ای بود که برای نخستین بار، با انتقاد از علمای بزرگ خمسه مانند ملاقربانعلی و میرزاابوالکلام، راه را برای بیان حقایق، درج اخبار و مطالب انتقادی هموار کردند. این تحول، از منظر جامعه‌شناسی رسانه، نقطه گسست مهمی در ساختار قدرت محلی محسوب می‌شود؛ زیرا تا پیش از عصر مشروطه، افراد یا نهادی جرأت چندانی برای نقد و اعتراض به علمای زنجان را نداشتند. جایگاه شرعی، نفوذ اجتماعی و شبکه مریدان آنان، مانعی جدی برای طرح انتقاد بود. همین نفوذ و تأثیرگذاری در بین الواط و اشرار شهری نیز وجود داشت و روزنامه‌ها با افشای روابط پنهان و رفتارهای خشونت‌بار آنان، به نوعی در بازتعریف مرزهای مشروعیت محلی نقش ایفا کردند (جبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۱۰۶، ۵)؛ همان‌طور که اشاره شد، یکی از اقدامات مهم روزنامه‌ها، انتقاد مستقیم و صریح از جهان‌شاه‌خان امیرافشار و ذوالفقارخان اسعدالدوله، ملاکین بزرگ ولایت خمسه بود. درج این اخبار و آگاهی‌بخشی به نمایندگان و دولتیان، موجب جنجال در صحن مجلس و میان اعضای دولت و علما شد (آجودانی، ۱۳۸۶: ۱۰۲ و ۱۰۳؛ رستمی، ۱۴۰۲: ۲۰۴-۲۰۵؛ ساکما، شماره سند ۴۵۸۲/۲۹۸). این رویکرد انتقادی، نه تنها نشان‌دهنده جسارت تحریریه‌ها، بلکه گواهی بر تغییر نقش مطبوعات از ابزار اطلاع‌رسانی به کنش‌گر سیاسی است. در واکنش به این انتقادات، خوانین با ارسال نامه به روزنامه‌ها، به دفاع از مواضع و خواسته‌های خود پرداختند (جبل‌المتین تهران، ۱۳۲۵ق، ش ۱۴۷، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۱۷۸، ۳ و ۴؛ صبح صادق، ۱۳۲۵ق، ش ۱۱۰، ۴؛ همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۱۴، ۳ و ۴). این تعامل دوسویه، نشان‌دهنده پذیرش نسبی رسانه‌ها به عنوان مرجع مشروع برای طرح دعوی و دفاعیه در فضای عمومی است؛ در این میان، صبح صادق با درج اخبار مربوط به سعدالسلطنه، انعکاس‌دهنده آرا و نظرات مجلس بود. روزنامه، شرح ستیز سعدالسلطنه با ملاقربانعلی را درج کرد (صبح صادق، ۱۳۲۵ق، ش ۷۷، ۲)، اما با توجه به برتری قوای ضد مشروطه در زنجان و حمایت‌ها و همراهی‌های ضمنی شاه با مخالفان مشروطه، تلاش‌ها با درج

اخبار هیچ‌گاه به نتیجه نرسید. روند حوادث مشروطه که به برتری جبهه استبداد و قلع و قمع مشروطه‌خواهان انجامید، در این ناکامی‌ها بی‌تأثیر نبود.

(جدول-۲۲): بررسی نفوذ و تأثیرگذاری دو نشریه در بازتاب حوادث ولایت خمسه

نتایج	تحلیل	داده‌های متنی	کدهای استخراج شده	مقوله
حبل‌المتین تهران: میدان تقابل مستقیم صبح صادق: میدان گفتگوی چندصدایی	روزنامه‌ها به میدان اصلی تقابل دو گفتمان تبدیل شدند.	انتشار انتقاد طرفداران ملا قربانعلی و پاسخ مشروطه-خواهان	استفاده از نشریه برای حمله، دفاع، بسیج نیرو	نقش روزنامه
هر دو روزنامه اثرگذاری غیرمستقیم بر سیاست‌های محلی داشتند.	مطبوعات در تصمیم‌های دولت نقش غیرمستقیم داشتند.	بازتاب قتل سعدالسلطنه و اعزام فخرالممالک در هر دو روزنامه	اطلاع‌رسانی به دولت، فشار رسانه‌ای، تأثیر غیرمستقیم	اثرگذاری
حبل‌المتین تهران: شکستن اقتدار با حمله مستقیم صبح صادق: نقد با لحن ملایم	به چالش کشیدن اقتدار سنتی برای نخستین بار	حمله به ملا قربانعلی، میرزا ابوالمکارم، امیرافشار و اسعدالدوله	نقد صریح علما، افشای رفتار خوانین، بازتعریف مشروعیت	شکستن اقتدار متنفذین و افشای روابط
حبل‌المتین تهران: توازن همراه با حمله صبح صادق: توازن همراه با میانجی‌گری	رسانه‌ها مرجع مشروع برای طرح دعوی	دفاعیه منیع‌الدوله و اسعدالدوله در حبل‌المتین تهران دفاعیه امیرافشار در صبح صادق	گزارش خشونت، هشدار اخلاقی، چندصدایی و پاسخ‌گویی	تعامل دوسویه
صبح صادق: پیوند نهادی قوی‌تر	رسانه‌ها حلقه اتصال زنجان با مجلس بودند	درج تلگراف شیخ فضل‌الله نوری به درخواست تقی-زاده (صبح صادق)	بازتاب تلگراف-ها، درج مکاتبات رسمی، اثرگذاری بر مجلس	پیوند با نهادهای رسمی
صبح صادق: به-نظر می‌رسد استقلال بیشتری	رسانه‌ها استقلال نسبی خود را حفظ کردند	مقاومت در برابر خواست خوانین (صبح صادق)	مقاومت در برابر فشار	استقلال در برابر فشار

نتایج	تحلیل	داده‌های متنی	کدهای استخراج شده	مقوله
داشت.				
هر دو روزنامه اثرگذاری محدود، اما مهم در سطح افکار عمومی	نفوذ در حد آگاهی‌بخش بود، نه تغییر ساختار قدرت	برتری جبهه استبداد و ناکامی مطبوعات در تغییر روند	ناکامی در مهار استبداد، محدودیت ساختاری	میزان اثرگذاری نهایی

جایگاه و اهمیت این جراید به گونه‌ای بود که تلگراف شیخ فضل‌الله نوری به ملاقربانعلی، علاوه بر قرائت در صحن مجلس، با درخواست سیدحسن تقی‌زاده از نمایندگان برجسته مجلس شورای ملی، در روزنامه درج شد (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۷۸، ۳). این اقدام، نشان‌دهنده پیوند مستقیم میان مطبوعات و نهادهای قانون‌گذار در بازتاب بحران‌های محلی است. حتی کنش‌ها و رفتارهای حاکمان گذشته زنجان نیز مورد توجه و نقد قرار گرفت و کارگزارانی مانند میرزا مهدی‌خان وزیرهمایون (قائم‌مقام) در جایگاه توضیح و پاسخ، به دفاع از عملکردشان پرداختند (همان، ۱۳۲۵ق، ش ۲۲۲، ۲ و ۳). در ماه‌های منتهی به استبداد صغیر، قدرت جرایدی مانند صبح صادق به جایی رسید که جهان‌شاه‌خان امیرافشار، درخواست زیر را به نشریه فرستاد، تا پاسخی به شایعه‌ها درباره قباله‌سازی و پیشکشی‌های بی حد و اندازه‌اش بدهد:

«خدمت جناب مستطاب مدیر جریده صبح صادق عرض سلام می‌رساند. روزنامه دیدم شکل چندنفر را کشیده‌اند که این‌ها قباله به جهت املاک مخلص درست می‌کنند. خواهشی که از جنابعالی دارم این است بفرمایید در روزنامه‌جات درج نمایند این فقره به رضایت مخلص نشده. خداوند را شاهد می‌خواهم ابداً از این فقره اطلاع نداشته‌ام و به هتک احترام هیچ‌کس تا حال راضی نشده‌ام و من بعد هم راضی نیستم. البته صاحب جریده محترم هم راضی به توهین کسی نخواهند شد. خواهش دوستانه از جنابعالی دارم، به‌زودی این فقره را انتشار بدهید. کمال امتنان از جنابعالی حاصل خواهم نمود. زیاده زحمت است. جهان‌شاه» (همان، ۱۳۲۶ق، ش ۸، ۴).

باوجوداین، صبح صادق تصمیم گرفت که «در ماده جهان‌شاه‌خان، تلگراف‌ها و لوائح رسیده به روزنامه را به تدریج منتشر کند» (همان، ۱۳۲۶ق، ش ۶، ۳). این تصمیم، نشان‌دهنده استقلال نسبی تحریریه در مواجهه با فشارهای سیاسی و تلاش برای حفظ

اعتبار رسانه‌ای بود.

۸. نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی و تحلیل محتوای روزنامه‌های حبل‌المتین تهران و صبح صادق نشان داد که هر دو جریده، باوجود تفاوت‌های ساختاری تحریری و سبک نگارش، در بازتاب تحولات ولایت خمسه نقش فعالی ایفا کردند. حبل‌المتین تهران با انتشار ۲۳ نامه، ۶ تلگراف، ۴ گزارش از مذاکرات مجلس و ۳ مقاله تحلیلی، تصویری کمابیش جامع از بحران‌های سیاسی و اجتماعی زنجان ارائه داد. این روزنامه با اتخاذ سیاستی میانه‌رو و مسالمت‌آمیز، ضمن انعکاس انتقادات نسبت به گروه‌های نفوذ، امکان دفاع متهمان و روشن‌شدن ابعاد واقعی رخدادها را نیز فراهم ساخت. در مقابل، صبح صادق با ۱۲ نامه، ۶ گزارش از مجلس و ۴ ضمیمه، در کنار درج اخبار مربوط به کشته‌شدن سعدالسلطنه، رقابت‌های سیاسی و مظالم خوانین، به‌ویژه امیرافشار، اسعدالدوله و مظفرالدوله، نقش مهمی در بازتاب مطالبات مردمی ایفا کرد. حضور میرزا علی زنجان‌ی در تحریریه و وجود نماینده‌ای محلی برای دریافت اخبار، موجب تمرکز بیشتر صبح صادق بر مسائل زنجان شد. این نشریه نیز با رعایت اصل امانت‌داری، از درج نام نویسندگان نامه‌ها خودداری کرد و در مواردی که خطاهای خبری رخ داد، با انتشار اصلاحیه‌ها، اعتبار حرفه‌ای خود را حفظ نمود. این ویژگی، در کنار انتشار مطالب با امضای محفوظ، نشان‌دهنده تعهد اخلاقی و حرفه‌ای روزنامه به حفظ امنیت نویسندگان و صحت اطلاعات بود. هر دو روزنامه، باوجود اتخاذ مشی اعتدال، در مواردی با انتشار مطالب هشدارآمیز، خوانین را به تمکین و پرهیز از خشونت واداشتند؛ این رویکرد موجب شد تا گروه‌های مختلف، از علما و خوانین تا مردم و نمایندگان ایلات، برای اثبات حقانیت خود، از ظرفیت رسانه‌ای این جراید بهره‌برداری کنند. تأثیر این نشریه‌ها در تعدیل فشارها بر مشروطه‌خواهان تاحدی قابل مشاهده است؛ ازجمله اعزام فخرالملک اردلان، حکمرانی معتدل به زنجان که موجب آرامش نسبی اوضاع شد؛ با وجود این، در نتیجه نهایی و به‌موازات تحولات پایتخت که به برتری جبهه استبداد و تعطیلی مجلس شورای ملی انجامید، تلاش‌های این مطبوعات در پیگیری مطالبات مردم از خوانین، مانند پرونده خون‌ریزی سعدالسلطنه، به‌دلیل برتری قدرت مخالفان، ناکام

ماند. اهمیت این دو روزنامه، بیش از هر چیز، در جسارت نقد عملکرد علما و خوانین نهفته است؛ امری که تا آن زمان کمتر سابقه داشت. همین جسارت رسانه‌ای، خوانین را ناگزیر کرد تا برای دفاع از خود، از همان مطبوعات بهره بگیرند و دیدگاه‌های خود را منتشر کنند. این تعامل دوسویه میان مطبوعات و قدرت‌های محلی، نشان‌دهنده ظرفیت رسانه‌ها در شکل‌دهی به گفتمان سیاسی و اجتماعی عصر مشروطه بود؛ ظرفیتی که حتی در غیاب نهادهای خبری محلی، فضای عمومی زنجان را به عرصه گفت‌وگوی سیاسی و بازتاب مطالبات مردمی تبدیل کرد.

فهرست منابع

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۶)، *مشروطه ایرانی*، چاپ هشتم، تهران: نشر اختران.
- برزین، مسعود (۱۳۷۱)، *شناسنامه مطبوعات ایران از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ شمسی*، تهران: انتشارات بهجت.
- جلالی، نادره (۱۳۸۹)، *تاریخ مطبوعات و احزاب سیاسی در عصر قاجار*، تهران: پیام نور.
- رستمی، حسن (۱۴۰۲)، *مشروطیت در زنجان: ستنیزه‌ها و کشمکش‌های گروه‌های اجتماعی و عناصر سیاسی و مذهبی در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۹ ه.ق*، چاپ اول، تهران: نگاه معاصر.
- رضایی سرچقا، مجتبی (۱۳۹۶)، «واکنش روزنامه حبل‌المتین به آشفته‌گی کرمان و بلوچستان در آستانه جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م)»، *فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی*، سال ۳، شماره ۵، تابستان ۱۳۹۶، صص ۸۸-۱۰۴.
- سلماسی‌زاده، محمد، غفارزاده، زهرا (۱۴۰۲)، «اقتصاد و معیشت عمومی ایران در سال ۱۳۲۵ ه.ق با اتکاء به تحلیل محتوای روزنامه صبح صادق»، *فصل‌نامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، س ۱۴، ش ۳۴، صص ۸۵-۱۱۳.
- شعبانی، احمد (۱۳۷۹)، «اخبار کتاب و کتابخانه در اوراق روزنامه ارشاد از مرتضی قلی خان مؤیدالممالک»، *کتابداری دفتر*، ش ۳۴، صص ۱۱۸-۱۱۷.
- صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۴)، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، ج ۲، ۳، اصفهان: انتشارات کمال.
- فصل‌نامه یاد (۱۳۹۵)، *روزنامه تایمز لندن*، تهران: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.
- قاسمی، سیدفرید (۱۳۸۵)، «صبح صادق؛ یک شماره با دو محتوا»، *گنجینه اسناد*، دوره ۱۶، ش ۲، صص ۲۲۶-۲۲۹.
- قدیمی قیداری، عباس، رستمی، حسن (۱۴۰۱)، «مدرسه و روزنامه در زنجان عصر مشروطه؛ چالش‌ها و موانع»، *فصل‌نامه علمی پژوهش‌های تاریخی*، س ۵۸، ش ۳، صص ۲۴۱-۲۴۰.

| بازنمایی ولایت خمسه در نشریات عصر مشروطه؛ مطالعه تطبیقی و تحلیل محتوای ... | ۱۹۱

یومیه صادق (۱۳۸۴)، سال اول، شمارگان ۱ تا ۱۵۱، چاپ نخست، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

اسناد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

ساکما، سال ۱۳۲۵ق، شماره سند ۴۵۸۲/۲۹۸.

روزنامه‌ها

ادب، سال ۱۳۲۲ق، شماره ۱۸.

انجمن تبریز، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۴۳.

انجمن تبریز، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۱۴.

ایران سلطانی و ایران، سال ۱۳۲۱ق، شماره ۹.

ایران سلطانی و ایران، سال ۱۳۲۳ق، شماره ۱۳.

ایران نو، سال ۱۳۲۷ق، شماره ۹۵.

ایران نو، سال ۱۳۲۷ق، شماره ۹۶.

ایران، سال ۱۳۲۱ق، شماره ۴.

ایران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۱.

ایران، سال ۱۳۲۷ق، شماره ۴۹.

تربیت، سال ۱۳۲۱ق، شماره ۲۹۸.

تربیت، سال ۱۳۲۱ق، شماره ۳۰۱.

تربیت، سال ۱۳۲۴ق، شماره ۴۲۱.

ثریا، سال ۱۳۲۱ق، شماره ۳۲.

ثریا، سال ۱۳۲۳ق، شماره ۳.

چهره‌نما، سال ۱۳۲۳ق، شماره ۶.

چهره‌نما، سال ۱۳۲۳ق، شماره ۸.

چهره‌نما، سال ۱۳۲۴ق، شماره ۱۵.

چهره‌نما، سال ۱۳۲۴ق، شماره ۲۹.

چهره‌نما، سال ۱۳۲۸ق، شماره ۱۹.

چهره‌نما، سال ۱۳۲۸ق، شماره ۷۰.

حبل‌المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۰۶.

- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۴۴.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۴۷.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۵۰.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۷۱.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۷۳.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۷۸.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۸۵.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۸۷.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۸۹.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۹۰.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۰.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۰۵.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۰۶.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۱۰.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۱۶.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۱۷.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۵.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۳.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۴.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۵.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۵۸.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۶۸.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۷۳.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۸۵.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۹۲.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۳۶.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۴۳.
- حبل المتین تهران، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۴۸.

- حبل‌المتین کلکته، سال ۱۳۲۲ق، شماره ۱.
- حکمت، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۹۱۶.
- حکمت، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۹۲۱.
- حکمت، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۹۲۲.
- حکمت، سال ۱۳۲۷ق، شماره ۱۰.
- حکمت، سال ۱۳۲۸ق، شماره ۱۲.
- شرق، سال ۱۳۲۷ق، شماره ۶.
- شمس، سال ۱۳۲۷ق، شماره ۳۴.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۰۱.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۱۰.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۱۱.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۳۹.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۵۶.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۷۰.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۸۹.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۹۵.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۰۳.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۰۹.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۱۴.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۱۵.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۲۲۲.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۴.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۴۸.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۴۹.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۵.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۵۸.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۶۹.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۷۳.

- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۷۵.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۷۷.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۷۸.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۵۲.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۶.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۶۷.
- صبح صادق، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۸.
- مجلس، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۲۵.
- مجلس، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۲۶.
- مجلس، سال ۱۳۲۵ق، شماره ۱۲۸.
- مجلس، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۱۸.
- مجلس، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۱۹.
- مجلس، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۲.
- مجلس، سال ۱۳۲۶ق، شماره ۳.
- مجلس، سال ۱۳۲۷ق، شماره ۱۵.
- مجلس، سال ۱۳۲۷ق، شماره ۸.

Transliteration

- Ajoudani, M. (2007). *The Iranian Constitutionalism* (8th ed.). Tehran: Akhtaran Publishing.
- Barzin, M. (1992). *A registry of Iranian newspapers and periodicals, 1836–1978*. Tehran: Behjat Publications.
- Ghadimi-Qeydari, A., & Rostami, H. (2022). Schools and newspapers in Zanjan during the Constitutional era: Challenges and obstacles. *Historical Research Quarterly*, 58(3), 1–24.
- Ghasemi, S. F. (2006). Sobh-e Šādeq: One issue with two contents. *Ganjineh-ye Asnād*, 16(2), 226–229.
- Jalali, N. (2010). *The history of the press and political parties in the Qajar era*. Tehran: Payam-e Noor University Press.
- Rostami, H. (2023). *Constitutionalism in Zanjan: Conflicts and struggles among social groups and political-religious actors, 1906–1911* (1st ed.). Tehran: Negah-e Mo'aser Publishing.
- Sadr-Hashemi, M. (1985). *History of Iranian newspapers and magazines* (Vols. 2–3). Isfahan: Kamal Publications.
- Salmasizadeh, M., & Ghaffarzadeh, Z. (2023). Public economy and livelihood in Iran in 1325 AH based on content analysis of Sobh-e Šādeq newspaper. *Iranian Post-Islamic History Quarterly*, 14(34), 85–113.
- Shabani, A. (2000). Book and library news in the pages of Ershad newspaper by Morteza-Qoli Khan Mo'ayyed-al-Mamalek. *Ketābdāri-ye Daftar*, 34, 117–118.
- Yād Quarterly (2016). *The Times of London*. Tehran: Foundation for the History of the Islamic Revolution of Iran.
- Yūmiyeh-ye Šādeq (2005). *Year one, issues 1–151* (1st ed.). Tehran: University of Tehran Press.

Documents

National Documentation Organization of Iran (Sāzmān-e Asnād-e Mellī-ye Īrān) SĀKMĀ SĀKMĀ, Document ID 4582/298.

Newspapers

- Adab, 1322 AH, Issue 18.
- Anjoman-e Tabriz, 1325 AH, Issue 143.
- Anjoman-e Tabriz, 1326 AH, Issue 14.
- Chehre-namā, 1323 AH, Issue 6.
- Chehre-namā, 1323 AH, Issue 8.
- Chehre-namā, 1324 AH, Issue 15.
- Chehre-namā, 1324 AH, Issue 29.
- Chehre-namā, 1328 AH, Issue 19.
- Chehre-namā, 1328 AH, Issue 70.
- Habl al-Matin (Calcutta), 1322 AH, Issue 1.
- Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 106.
- Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 144.
- Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 147.
- Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 150.
- Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 171.
- Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 173.
- Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 178.
- Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 185.
- Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 187.

Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 189.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 190.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 20.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 205.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 206.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 210.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 216.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 217.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 25.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 3.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 4.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 5.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 58.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 68.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 73.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 85.
 Habl al-Matin (Tehran), 1325 AH, Issue 92.
 Habl al-Matin (Tehran), 1326 AH, Issue 36.
 Habl al-Matin (Tehran), 1326 AH, Issue 43.
 Habl al-Matin (Tehran), 1326 AH, Issue 48.
 Hekmat, 1326 AH, Issue 916.
 Hekmat, 1326 AH, Issue 921.
 Hekmat, 1326 AH, Issue 922.
 Hekmat, 1327 AH, Issue 10.
 Hekmat, 1328 AH, Issue 12.
 Iran, 1321 AH, Issue 4.
 Iran, 1325 AH, Issue 11.
 Iran, 1327 AH, Issue 49.
 Iran-e Now, 1327 AH, Issue 95.
 Iran-e Now, 1327 AH, Issue 96.
 Iran-e Soltāni, 1321 AH, Issue 9.
 Iran-e Soltāni, 1323 AH, Issue 13.
 Majles, 1325 AH, Issue 125.
 Majles, 1325 AH, Issue 126.
 Majles, 1325 AH, Issue 128.
 Majles, 1326 AH, Issue 18.
 Majles, 1326 AH, Issue 19.
 Majles, 1326 AH, Issue 2.
 Majles, 1326 AH, Issue 3.
 Majles, 1327 AH, Issue 15.
 Majles, 1327 AH, Issue 8.
 Shams, 1327 AH, Issue 34.
 Sharq, 1327 AH, Issue 6.
 Sobh-e Šādeq, 1325 AH, Issue 101.
 Sobh-e Šādeq, 1325 AH, Issue 110.
 Sobh-e Šādeq, 1325 AH, Issue 111.
 Sobh-e Šādeq, 1325 AH, Issue 139.
 Sobh-e Šādeq, 1325 AH, Issue 156.
 Sobh-e Šādeq, 1325 AH, Issue 170.
 Sobh-e Šādeq, 1325 AH, Issue 189.
 Sobh-e Šādeq, 1325 AH, Issue 195.

- Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 203.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 209.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 214.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 215.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 222.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 4.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 48.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 49.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 5.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 58.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 69.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 73.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 75.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 77.
Sobh-e Şādeq, 1325 AH, Issue 78.
Sobh-e Şādeq, 1326 AH, Issue 52.
Sobh-e Şādeq, 1326 AH, Issue 6.
Sobh-e Şādeq, 1326 AH, Issue 67.
Sobh-e Şādeq, 1326 AH, Issue 8.
Sorayya, 1321 AH, Issue 32.
Sorayya, 1323 AH, Issue 3.
Tarbiyat, 1321 AH, Issue 298.
Tarbiyat, 1321 AH, Issue 301.
Tarbiyat, 1324 AH, Issue 421.

Representation of Province of Khamseh in the Constitutional Era Press: A Comparative Study and Content Analysis of *Habl al-Matin* Tehran and *Sobh-e Šādeq*

Extensive Abstract

Introduction: Province of Khamseh, with Zanzan as its center, is one of the significant yet understudied regions in constitutional historiography. Despite its sensitive geographical position, diverse social structure, and the presence of influential political and religious actors, it has largely remained marginal in the official narratives of the Constitutional Revolution. During the turbulent years 1324–1327 AH, Zanzan became a stage for confrontation between traditional forces and modern constitutionalists, powerful local khans, clerics opposed to and supportive of constitutionalism, as well as various urban and tribal groups. More than a century later, a substantial part of these events can only be reconstructed through the press, since official sources and governmental reports are either incomplete or published with delay and distortion.

Among the newspapers of the constitutional era, *Habl al-Matin* Tehran and *Sobh-e Šādeq* occupy a prominent place in reflecting developments in Province of Khamseh. Unlike many journals whose primary focus was Tehran, Tabriz, and Rasht, these two newspapers continuously reported on Zanzan and, through letters, telegrams, popular reports, parliamentary proceedings, and analytical supplements, covered a considerable portion of the political and social crises of this province. Their importance lies not only in the transmission of news, but also in their active role in shaping the political discourse around Province of Khamseh by means of analysis, critique, corrections of reports, and publication of rejoinders. *Habl al-Matin* Tehran, under the management of Mirza Sayyed Hasan Kashani, with a critical and structural approach, reflected the crises in Zanzan through extensive letters, official telegrams, analytical articles, and reports of parliamentary debates. While criticizing the performance of local khans and certain clerics, this newspaper sought to uphold journalistic fairness by publishing corrections and rejoinders. In contrast, *Sobh-e Šādeq*, managed by Mo'ayyed al-Mamalek and edited by Mirza Ali Khan Zanzani, adopted a conciliatory and mediatory tone, attempting to establish communication between the people, the parliament, the khans, and the clerics, and, through the publication of constitutionalist letters,

popular reports, and cautionary appendices, played a reformist role in Zanjan's political sphere. The central question of this study is: what were the journalistic approaches, impacts, and content strategies of *Habl al-Matin* Tehran and *Sobh-e Šādeq* regarding the events in Province of Khamseh? A close examination of the content of these two newspapers shows that, despite their general inclination toward constitutionalism, both adopted a moderate stance in reporting the events of Zanjan—a stance reinforced by the publication of corrections, supplements, popular letters, and rejoinders. The presence of contributors from Zanjan in the editorial board of *Sobh-e Šādeq* further intensified this newspaper's focus on the issues of Province of Khamseh.

In this study, after outlining the political and social events of Province of Khamseh, as reflected in *Habl al-Matin* Tehran and *Sobh-e Šādeq*, the types of reports and issues (frequency distribution) are extracted, their extent is determined, and the published materials are represented. Subsequently, themes such as political and social positions, the newspapers' modes of engagement with news, day-to-day editorial policies, and news management practices are examined and analyzed on the basis of textual evidence and extracted keywords. Finally, the newspapers' effectiveness, their interactions and linkages with power institutions, their degree of independence, and their overall impact are assessed and analyzed using coded categories and textual data.

Method: The present study employs a descriptive–analytical approach grounded in content analysis. Data were collected through extensive library research and direct examination of the issues of *Habl al-Matin* Tehran and *Sobh-e Šādeq*. In the first stage, all materials related to Province of Khamseh in these two newspapers were extracted and categorized into major textual forms, including letters, telegrams, articles, notices, corrigenda, parliamentary proceedings, and appended supplements. Subsequently, using content analysis, the thematic structures, social groups involved, writing tone, political orientation, and modes of journalistic engagement with news were systematically examined. In the second stage, the extracted data were coded so that, for each item, the textual form, subject matter, actors involved, tone, political stance, and core message were clearly identified. These codes were then organized into broader analytical categories such as writing style, political positioning, news engagement, editorial policies, social representation, and news management practices. In the third stage, the degree of influence and effectiveness of the two newspapers was analyzed, allowing for an assessment of their role within the political and social dynamics of Province of Khamseh.

Discussion and conclusion: The comparative analysis of the two newspapers demonstrates that, despite structural constraints, the press in the Constitutional era played a significant role in representing the crises of Province of Khamseh. *Habl al-Matin* Tehran, through its explicit criticism of local khans and clerics, contributed to challenging entrenched traditional authority, while *Sobh-e Šādeq*, by calling for calm and publishing rejoinders, acted as a mediator between the populace and governing elites. Both newspapers, by disseminating public letters and telegrams, transformed Zanzan's public sphere into a site of political dialogue. Nevertheless, the ultimate impact of these two newspapers remained limited, as the dominance of the autocratic camp and the dissolution of the National Consultative Assembly hindered the realization of popular demands. Despite these constraints, the significance of these newspapers lies in their boldness in criticizing local power structures and fostering a multi-voiced environment within Province of Khamseh. This study illustrates that the press, even under conditions of crisis, can play a meaningful role in shaping political and social discourse.

Keywords: Province of Khamseh, Newspaper, *Habl al-Matin* Tehran, *Sobh-e Šādeq*, Constitutionalism.

Cultural History Studies

Research Journal of Iranian Society of History

Vol. 18, No. 67, Spring 2026
ISSN: 2008-9945 – e-ISSN: 2783-2120

Publisher: Iranian Society of History

According to the letter No 179862, dated 3 December 2011 of the Commission for Scientific Publications of the Ministry of Science, Research and Technology, Cultural History Studies Quarterly has been accredited as a scientific - research Journal.

Managing Director: Alireza Mollaiy Tavany, Associate Professor in History of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies

Editor – in – Chief: Abbas Ghadimi Gheidari, Professor of history, History Department, university of tabriz

Internal Manager: Azam Riahi, Assistance professor, history of Iran, Farhangian University

Executive Expert: Fatemeh Najafi

Editor: Fatemeh Najafi

Translator of Abstract: Sajjad Sepehri Nia, Sayyed Mehdi Hoseini Taghi Abad

Lay out and Graphic: Morteza Ensafmanesh

Editorial Board:

Alireza Mollaiy Tavany, Associate Professor in History of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies

Abbas Ghadimi Gheidari / Professor in Contemporary history of Iran and Iranian historiography, university of tabriz

Abass Boroumand alam / Associate Professor in Contemporary History of the Islamic World, History of North Africa, Modares university

Abbas Ahmadvand / Associate Professor in History and civilization of Islamic nations, Shahid Beheshti University

Ahmad Reza khezri / Professor in History of Iran, Tehran University

Ali Mohammad Valavi / Professor in History of Islam, Alzahra University

Gholamali Pashazadeh / Associate Professor in History of Qajar and Ottomans, Tabriz University

Hasan Hazrati / Associate Professor in Ottoman history , Middle Eastern History, Islam history, University of Tehran

Hooshang KHosrobeigi / Professor in History of Iran/Mongolia's empires, History Department of Payam-e- Noor Tehran

Jamshid Noroozi / Associate Professor in History of Iran/History of India, Alzahra University javad heravi / Associate Professor in History of Iran, Islamic Azad University*Science And Research

Maghsoud Ali Sadeghi / Associate Professor in History of Iran, Tarbiat Modares University

Mohsen Rahmati / Professor in History of Iran, khoramabad University

Nasrallah Pourmohammadi Amlashi / Professor in History of Islamic Iran, Imam Khomeini International University

Noz'hat Ahmadi / Associate Professor in History of Iran, Esfahan University

Shahram Jalilian / Professor in History of Ancient Iran, Shahid Chamran University of Ahvaz

Shahram Yousefifar / Professor in History of Iran, University of Tehran

Soheila Shahshahani / associate professor of anthropology, Shahid Beheshti University

Münevver Tekcan / Professor in Turkish language, Kocaeli University, İzmit, Türkiye

Ali Zahir Hashim / Professor of Arab and Islamic heritage, University of Kufa, Iraq

Negar Habibi / Mossadegh Foundation Lecturer of Iranian Studies University of Geneva, Switzerland

Address: No. 10, Floor. 4, National Library and Archives of IRI. End of Shahid Hesari St.

Haghani BLV. Tehran, Iran.

Fax: +989904142687

E-mail: chistorys.ir@gmail.com

Website: www.chistorys.ir



Institute of Cultural and Social Studies



Iranian Society of History